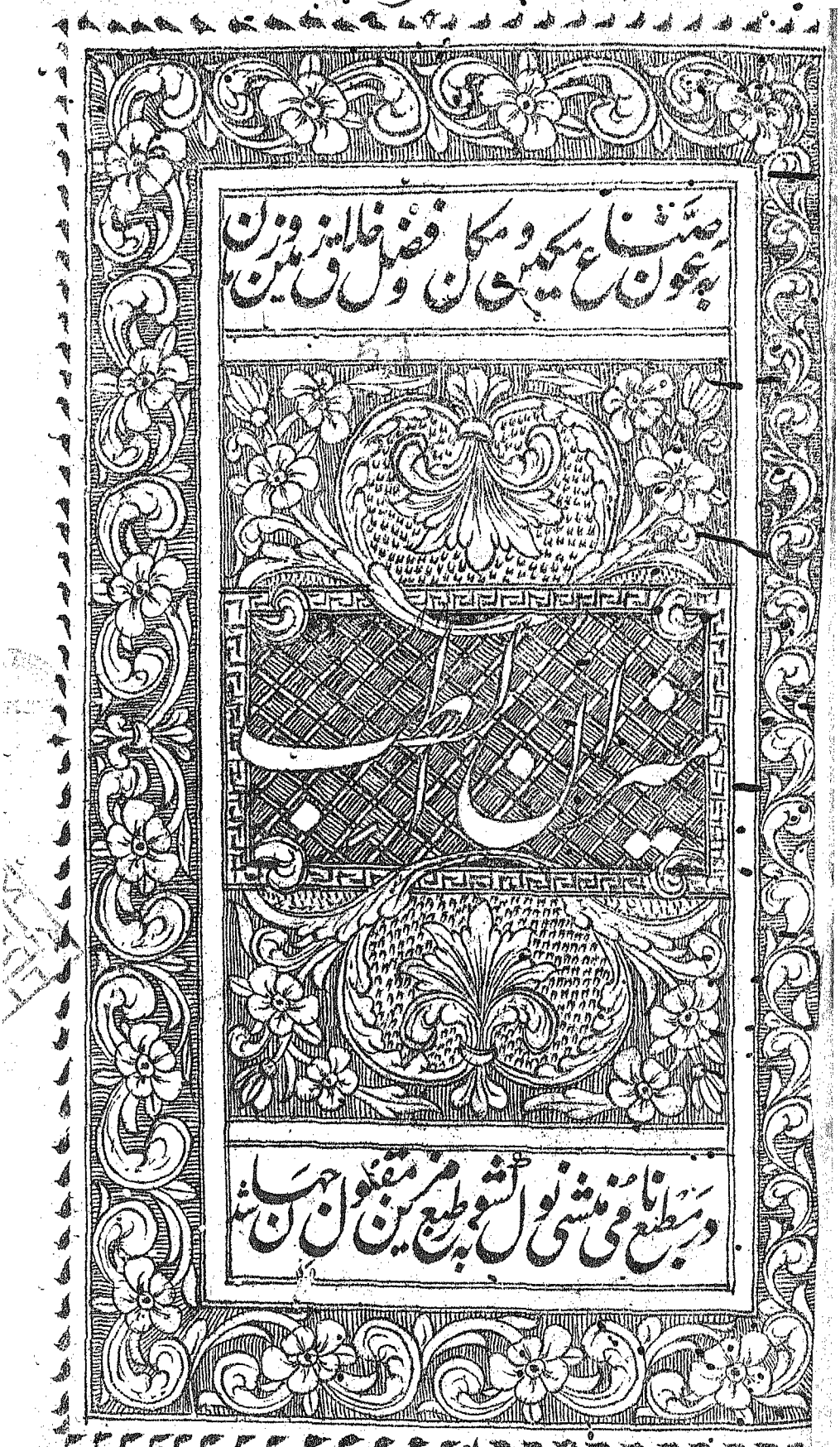
بعون صنایع یکمیون و مکمل فضل خلایق مدون
سیر الاطباء
در مطبع نامی منشی نول کشور به طبع مزین مقبول جهان شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE6954

فهرست میزان الطب فارسی

۶ مقدمه در علامات کیفیات چهارگانه

۳ مقدمه دوم در بیان ادویه مفرده و مرکبه و اغذیه مشتمل بر سه فصل

۳ فصل اول در ادویه مفرده و مرکبه و اخلاط و تقسیم ایشان ۱۲
۱۵ فصل دوم در منصفات ۱۸
۲۶ فصل سوم در مدرات ۲۸
فصل چهارم در مسهلات و ملینات صفراء و تقسیم مسهلات و ۳۱
فصل پنجم در مقویات دماغ و جگر و دل و معدل ۳۴
فصل ششم در حجامت و ارسال علق ۳۵
۲۴ فصل هفتم در تبریدات ۳۹
۲۹ فصل هشتم در اغذیه ۴۰

۲۹ مقدمه سوم در بیان امراض و علاج آن مشتمل بر چند ابواب و فصول

۲۹ باب اول در امراض سر مشتمل بر ۲۶ فصل

۲۹ فصل اول در صداع ۳۱
۳۱ فصل دوم در سکته ۳۲
۳۲ فصل سوم در سبات ۳۳
۳۴ فصل چهارم در کابوس ۳۴
۳۴ فصل پنجم در سبات سهری و مهرسباتی ۳۴
۳۴ فصل ششم در صرع اطفال ۳۴
۳۵ فصل هفتم در سرسام ۳۵
۳۶ فصل هشتم در یرقان ۳۶
۳۶ فصل نهم در نسیان ۳۶
۳۷ فصل دهم در لقوه ۳۷
۳۸ فصل یازدهم در کزاز ۳۸
۳۸ فصل دوازدهم در لواحی ۳۸
۳۸ فصل سیزدهم در رعشه ۳۸
۳۹ فصل چهاردهم در خارش دماغ ۳۹
۳۹ فصل پانزدهم در زکام ۳۹
۳۹ فصل شانزدهم در جمود ۳۹
۳۹ فصل هفدهم در بیخوابی ۳۹
۳۹ فصل هجدهم در صدع ۳۹
۳۵ فصل نوزدهم در جنون ۳۵
۳۶ فصل بیستم در فالج ۳۶
۳۶ فصل بیست و یکم در تشنج ۳۶
۳۸ فصل بیست و دوم در غشه ۳۸
۳۹ فصل بیست و سوم در خارش دماغ ۳۹
۳۹ فصل بیست و چهارم در زکام ۳۹

۴۰ باب دوم در امراض چشم مشتمل بر بیست و شش فصل

۴۰ فصل اول در رمد ۴۱
۴۱ فصل دوم در بیاض ۴۱
۴۳ فصل سوم در حکه ملتحمه ۴۲
۴۳ فصل چهارم در سیلان اشک ۴۳
۴۴ فصل پنجم در عشیم ۴۴
۴۵ فصل ششم در شب کوری ۴۵
۴۵ فصل هفتم در بیرون آمدن چشم ۴۵
۴۶ فصل هشتم در عوسج ۴۶
۴۷ فصل نهم در ضیق ۴۷
۴۹ فصل دهم در سده عصبیه مجوفه ۴۹
۵۰ فصل یازدهم در ذهاب بصر ۵۰
۵۰ فصل دوازدهم در لاغرمی چشم ۵۰
۴۱ فصل سیزدهم در ناخنه ۴۱
۴۲ فصل چهاردهم در انتفاخ ملتحمه ۴۲
۴۲ فصل پانزدهم در ورد ملتحمه ۴۲
۴۳ فصل شانزدهم در قدی ۴۳
۴۴ فصل هفدهم در کمنه ۴۴
۴۵ فصل هجدهم در صداع حدقه و شقیقه امین ۴۵
۴۶ فصل نوزدهم در شبور القرنیه ۴۶
۴۷ فصل بیستم در تساغ و انتشار ۴۷
۴۸ فصل بیست و یکم در نزول الماء ۴۸
۴۹ فصل بیست و دوم در ضعف بصر ۴۹
۵۰ فصل بیست و سوم در قشور ۵۰
۵۰ فصل بیست و چهارم در نقص العین ۵۰

۵۱ باب سوم در امراض دهن و لب مشتمل بر بیست و شش فصل

فهرست

فصل ۱ در کمنه پلک ۵۱
فصل ۲ در کوتاه شدن پلک ۵۱
فصل ۳ در شعر منقلب ۵۲
فصل ۴ در جرب الاجفان ۵۲
فصل ۵ در سلاق ۵۳
فصل ۶ در لوثة الاجفان ۵۳
فصل ۷ در تسبیح الاجفان ۵۳
فصل ۸ در سنه پلک ۵۴
فصل ۹ در زرقت و حضرت جفن ۵۴
۵۵

فصل ۱۰ در استرخای الجفن ۵۱
فصل ۱۱ در مشراق ۵۱
فصل ۱۲ در اشته والاهاب ۵۲
فصل ۱۳ در برد ۵۲
فصل ۱۴ در تمثل الاجفان ۵۳
فصل ۱۵ در تجعد جفن ۵۳
فصل ۱۶ در تولول ۵۴
فصل ۱۷ در سقوط پلک ۵۴
فصل ۱۸ در تاسور گوشه چشم ۵۴
فصل ۱۹ در زیاده شدن گوشت گوشه چشم ۵۴

فصل ۲۰ در التصاق الجفن ۵۱
فصل ۲۱ در عقده ۵۱
فصل ۲۲ در بیاض الاهداب ۵۲
فصل ۲۳ در صلابت جفن ۵۲
فصل ۲۴ در شعیره ۵۳
فصل ۲۵ در قروح الجفن ۵۳
فصل ۲۶ در شقری ۵۴
فصل ۲۷ در سلعه پلک ۵۴
فصل ۲۸ در حکة الاماق و جفاف ۵۴

در امراض اذن که مشتمل بر دوازده فصل ۵۵

فصل ۱ در وجع الاذن ۵۵
فصل ۲ در طرش و وقر و غیره ۵۶
فصل ۳ در انفجار الاذن ۵۷
فصل ۴ در شقاق گوش ۵۷

فصل ۵ در ورم گوش ۵۶
فصل ۶ در دخول الحصا ۵۷
فصل ۷ در انکسار الاذن ۵۷
فصل ۸ در حکة الاذن ۵۸

فصل ۹ در قرحه گوش ۵۶
فصل ۱۰ در طنین و دوی ۵۷
فصل ۱۱ در انقلاع الاذن ۵۷
فصل ۱۲ در هرب الاذن ۵۸

در امراض انف مشتمل بر یازده فصل ۵۸

فصل ۱ در بطلان شامه ۵۸
فصل ۲ در خبور الانف ۵۹
فصل ۳ در بخر الانف ۶۰
فصل ۴ در جفاف الانف ۶۰

فصل ۵ در دق و سلم ۵۹
فصل ۶ در قرحه و ح الانف ۶۰
فصل ۷ در رض الانف ۶۰

فصل ۸ در بواسیر الانف ۵۹
فصل ۹ در رعاف ۶۰
فصل ۱۰ در عطسه ۶۰
فصل ۱۱ در حکة الانف ۶۰

در امراض لسان و دندان مشتمل بر چهارده فصل ۶۰

فصل ۱ در ورم لسان ۶۰
فصل ۲ در استرخای اللسان ۶۱
فصل ۳ در خشونة اللسان ۶۲
فصل ۴ در رداءة اللسان ۶۲
فصل ۵ در ثقل اللسان ۶۱
فصل ۶ در شقاق اللسان ۶۲
فصل ۷ در حکة اللسان ۶۲
فصل ۸ در بطلان ذوق ۶۳
فصل ۹ در ریق دهن ۶۳
فصل ۱۰ در بخر الفم ۶۴

فصل ۱۱ در عظم اللسان ۶۱
فصل ۱۲ در جفاف اللسان ۶۲
فصل ۱۳ در ضعف درع اللسان ۶۲
فصل ۱۴ در تقشر زبان ۶۳
فصل ۱۵ در آکلة الفم ۶۳
فصل ۱۶ در ورم الحنک ۶۴

در امراض شفت یعنی لب مشتمل بر ۹ فصل ۶۴

فصل ۱ در بیان شش قسمی لب ۶۴
فصل ۲ در خشونه شدن لب و شکافتن آن ۶۵
فصل ۳ در بثور لب ۶۵

فصل ۴ در تشقق و تقشر لب ۶۵
فصل ۵ در بواسیر الشفة ۶۵
فصل ۶ در قروح لب ۶۵

فصل ۷ در اختلاج الشفة یعنی پریدن لب ۶۵
فصل ۸ در ورم الشفة یعنی آماس لب ۶۵
فصل ۹ در آکلة لب ۶۵

در امراض دندان و مسوک مشتمل بر شانزده فصل و فائده ۶۵

۶۵ فصل ۱ در دمیدن دندان ۶۶
۶۶ فصل ۲ در بیرون شدن دندان ۶۶
۶۶ فصل ۳ در خسبیدن دندان ۶۷
۶۷ فصل ۴ در جنبش دندان ۶۷
۶۸ فصل ۵ بر هم سودن دندان بخواب ۶۸
۶۸ فصل ۶ بر آمدن خون از لثه ۶۸
۶۸ فصل ۷ در کندن شدن دندان ۶۸
۶۸ فصل ۸ در حفره ۶۸
۶۸ فصل ۹ در دراز شدن دندان ۶۸
۶۸ فصل ۱۰ تا سانی بر آمدن دندان کودک ۶۸
۶۸ فصل ۱۱ در قرحه و ناسور لثه ۶۸
۶۸ فصل ۱۲ در زائد پوست بر لثه ۶۸
۶۸ فصل ۱۳ در ذئاب جار الاسنان ۶۸
۶۸ فصل ۱۴ در تغیر رنگ دندان ۶۸
۶۸ فصل ۱۵ در خارش دندان ۶۸
۶۸ فصل ۱۶ در دوم لثه ۶۸
۶۸ فصل ۱۷ در نقصان و استرخای لثه ۶۸

باب ۹ در امراض حلق و لهات و مری مشتمل بر بیست و نه فصل

۶۹ فصل ۱ در ورم لهات ۶۹
۶۹ فصل ۲ در استرخای لهات ۶۹
۶۹ فصل ۳ در اصناق ۶۹
۷۱ فصل ۴ در شهوت حارّ محرق ۷۱
۷۲ فصل ۵ در تعلق خار ماهی بحلق ۷۲
۷۲ فصل ۶ در تقبض حلق و تضیق ۷۲
۷۲ فصل ۷ در انطباق المری ۷۲
۷۲ فصل ۸ در خار بیدان مری ۷۲
۷۳ فصل ۹ در اختلاج و ارتعاش قصبة الریه ۷۳
۷۳ فصل ۱۰ در ضیق النفس ۷۳
۷۳ فصل ۱۱ در تدبیر غریق ۷۳
۷۳ فصل ۱۲ در عسر البلع ۷۳
۷۳ فصل ۱۳ در ورم المری ۷۳
۷۳ فصل ۱۴ در تشریح المری ۷۳
۷۳ فصل ۱۵ در سکتة الصوت ۷۳

باب ۱۰ در امراض صدر و ریه و حجاب حاجز مشتمل بر شش فصل

۷۵ فصل ۱ در ضیق النفس ۷۵
۷۶ فصل ۲ در سرفه ۷۶
۷۶ فصل ۳ در نفث الدم ۷۶
۷۸ فصل ۴ در نفث المدة ۷۸
۷۹ فصل ۵ در ذات الریه ۷۹
۷۹ فصل ۶ در سل ۷۹
۸۲ فصل ۷ در اورام صدر ۸۲
۸۲ فصل ۸ در اختناق معده در صدر ۸۲
۸۲ فصل ۹ در جمود الصدر ۸۲

باب ۱۱ در امراض قلب مشتمل بر ده فصل

۸۳ فصل ۱ در سوء مزاج قلب ۸۳
۸۳ فصل ۲ در خفقان ۸۳
۸۳ فصل ۳ اندر غشی ۸۳
۸۶ فصل ۴ در ورم اذنی القلب ۸۶
۸۶ فصل ۵ در علت دخانیه ۸۶
۸۶ فصل ۶ در حفظة القلب ۸۶
۸۶ فصل ۷ در تشنج القلب ۸۶
۸۶ فصل ۸ در تهوف القلب ۸۶
۸۶ فصل ۹ در جذب القلب ۸۶
۸۶ فصل ۱۰ در اختلاج القلب و حفظة القلب ۸۶

باب ۱۲ در امراض پستان مشتمل بر چهار فصل

۸۷ فصل ۱ در قلة اللبن ۸۷
۸۸ فصل ۲ در کثرت و در رقت لبن ۸۸
۸۸ فصل ۳ در اورام و تقرحات پستان ۸۸
۸۸ فصل ۴ در رض الثدی ۸۸

باب ۱۳ در امراض معده مشتمل بر سی و یک فصل

۸۹ فصل ۱ در سوء مزاج معده ۸۹
۹۱ فصل ۲ در هیضه ۹۱
۹۲ فصل ۳ در شهوت کلبی ۹۲
۹۴ فصل ۴ در عطش مفرط ۹۴
۹۵ فصل ۵ در قرح و بثور معده ۹۵
۹۶ فصل ۶ در ورم معده ۹۶
۹۷ فصل ۷ در نفخ ۹۷
۹۸ فصل ۸ در قی الدم ۹۸
۹۸ فصل ۹ در قی و شوع و غثیان ۹۸
۹۱ فصل ۱۰ در ضعف الهضم ۹۱
۹۳ فصل ۱۱ در فساد شهوت ۹۳
۹۵ فصل ۱۲ در جوع المشتی ۹۵
۹۶ فصل ۱۳ در بلیة المعده ۹۶
۹۷ فصل ۱۴ در جشاء و تخاوب و قطع ۹۷
۹۸ فصل ۱۵ در جمود الدم ۹۸

فصل ۱۹ در قولنج ۹۹
فصل ۲۲ در اختلاج المعده ۱۰۰
فصل ۲۵ در استرخای معده ۱۰۱
فصل ۲۸ در جسانة المعده ۱۰۲
۱۰۳
فصل ۲۱ در انقلاب المعده ۱۰۰
فصل ۲۳ در وجع الفواد ۱۰۰
فصل ۲۶ در تهیل نفخ معده ۱۰۱
فصل ۲۹ در جساوت عضلات ۱۲۰
فصل در اصفر معده
فصل ۳۱ در قلق المعده
فصل ۳۴ در حرقت معده
فصل ۳۷ در تشنج معده
فصل ۳۹ در دنب وخفقان
۱۰۳ شش در امراض کبد مستعلیه بر هشت فصل
فصل ۱ در سوء مزاج گرم ۱۰۴
فصل ۴ در سدهٔ ماساریقا ۱۰۶
فصل ۷ در شهرقه ۱۰۶
فصل ۱۰ در دبیلهٔ کبد ۱۰۸
فصل ۱۳ در حصاة الکبد ۱۰۸
فصل ۱۶ در سوء الهضم ۱۱۸
فصل ۲ در ضعف کبد ۱۰۵
فصل ۵ در نفخة الکبد ۱۰۶
فصل ۸ در ورم کبد ۱۰۶
فصل ۱۱ در ثبور سطح کبد ۱۰۸
فصل ۱۴ در تصعر الکبد ۱۰۸
۱۱۰
فصل ۳ در سدهٔ کبد ۱۰۵
فصل ۶ در وجع الکبد ۱۰۶
فصل ۹ در ورم عضلهای شکم ۱۰۷
فصل ۱۲ در خفقة الکبد ۱۰۸
فصل ۱۵ در قیام کبدی ۱۰۸
فصل ۱۷ در استسقا ۱۱۰
۱۱۳ شش در امراض طحال مستعلیه بر شش فصل
فصل ۱ در یرقان ۱۱۳
فصل ۴ در تقطیر طحال ۱۱۶
فصل ۷ در نفخة الطحال ۱۱۶
فصل ۲ در سوء مزاج طحال ۱۱۵
فصل ۵ در ضعف طحال ۱۱۵
فصل ۳ در ورم طحال ۱۱۶
فصل ۶ در سدهٔ طحال ۱۱۶
فصل ۹ در حجارة الطحال ۱۱۸
۱۱۹ شش در امراض امعا مستعلیه بر نه فصل
فصل ۱ در قلق الامعا ۱۱۹
فصل ۴ در تشنج ۱۲۱
فصل ۷ در قولنج ۱۲۴
فصل ۲ در اسهال وسوء هضم وغیره ۱۱۹
فصل ۵ در دوز امعا ۱۲۱
فصل ۸ در نتیض بانه ان شکم ۱۲۴
فصل ۳ در خروج المقعده ۱۲۵
فصل ۶ در نفخ وقراقر ۱۲۴
فصل ۹ در ورم شکم ۱۲۴
۱۲۵ شش در امراض مقعد مستعلیه بر نه فصل
فصل ۱ در بواسیر ۱۲۵
فصل ۴ در ورم مقعد ۱۲۶
فصل ۷ در خروج المقعد ۱۲۷
فصل ۲ در بواسیر دموی ۱۲۶
فصل ۵ در شقاق مقعد ۱۲۷
فصل ۸ در نفخ المقعد ۱۲۷
فصل ۳ در ناصور مقعد ۱۲۶
فصل ۶ در استرخای فرج ۱۲۷
فصل ۹ در حکة المقعد ۱۲۷
۱۲۷ شش در امراض کلیه مستعلیه بر ده فصل
فصل ۱ در سوء مزاج کلیه ۱۲۷
فصل ۴ در یرقان الکلیه ۱۲۸
فصل ۷ در وجع الکلیه ۱۲۹
فصل ۲ در نزال الکلیه ۱۲۸
فصل ۵ در وجع الکلیه ۱۲۸
فصل ۸ در جرب الکلیه ۱۲۹
فصل ۱۰ در حصاة ورمل کرده ۱۲۹
فصل ۳ در ضعف الکلیه ۱۲۸
فصل ۶ در ورم کلیه ۱۲۸
فصل ۹ در زیابیطیس ۱۲۹
۱۲۹ شش در امراض مثانه مستعلیه بر چهار ده فصل
فصل ۱ در ورم مثانه ۱۳۰
فصل ۴ در وجود الدم فی المثانه ۱۳۱
فصل ۲ در قروح مثانه ۱۳۰
فصل ۵ در وجع مثانه ۱۳۱
فصل ۳ در جرب مثانه ۱۳۰
فصل ۶ در خلع مثانه ۱۳۱

۱۳۲ فصل ۵ در انتفاخ مثانه
۱۳۴ فصل ۱۰ در احتباس بول
۱۳۵ فصل ۱۳ در بول الفراش
۱۳۵ فصل ۱۱ در تقطیر بول
۱۳۵ فصل ۱۲ در سلس البول
۱۳۵ فصل ۱۴ در بول الدم
۱۳۶ در امراض مختص بمردان مشتمل بست و چهار فصل
۱۳۶ فصل ۱ در نقصان یا ازدیاد شهوت و انتشار آلت
۱۳۸ فصل ۲ در ورم خصیه
۱۳۹ فصل ۳ در ورم قضیب
۱۴۰ فصل ۱۰ در اورام انثیین
۱۴۱ فصل ۱۳ در ورم الانثیین
۱۴۱ فصل ۱۷ در دوالی الصفن
۱۴۲ فصل ۱۹ در ورم قضیب
۱۴۲ فصل ۲۲ در ناسور قضیب
۱۴۳ فصل ۱ در قلت منی
۱۴۴ فصل ۱ در عقم
۱۴۶ فصل ۴ در احتباس شیمهٔ موت جنین
۱۴۸ فصل ۶ در کثرت طمث
۱۴۹ فصل ۱۰ در حکه رحم
۱۴۹ فصل ۱۳ در ثآلیل رحم
۱۴۹ فصل ۱۶ در سیلان منی زنان
۱۵۰ فصل ۱۹ در ثبور رحم
۱۵۱ فصل ۲۳ در دبیله رحم
۱۵۲ فصل ۲۵ در اجتماع آب در رحم
۱۵۳ در امراض ظهر و اطراف مشتمل بر هشت فصل
۱۵۳ فصل ۱ در حدبه
۱۵۴ فصل ۲ در دوجع المفاصل
۱۵۶ فصل ۵ در دوجع العقب
۱۵۷ در حمیات مشتمل بر پنج فصل
۱۵۸ فصل ۱ در حمی یوم
۱۶۰ فصل ۴ در حمی جدری
۱۶۵ در اورام مشتمل بر دوازده فصل
۱۳۴ فصل ۵ در حرقت بول
۱۳۵ فصل ۱۱ در تقطیر بول
۱۳۵ فصل ۱۲ در سلس البول
۱۳۵ فصل ۱۴ در بول الدم
۱۳۶ در امراض مختص بمردان مشتمل بست و چهار فصل
۱۳۸ فصل ۳ در کثرت شهوت
۱۳۹ فصل ۶ در کثرت احتلام
۱۴۰ فصل ۹ در ابنه
۱۴۰ فصل ۱۲ در خاقوعا
۱۴۱ فصل ۱۵ در ارتفاع الخصیه
۱۴۱ فصل ۱۸ در فروح قضیب و خصیه
۱۴۲ فصل ۲۱ در سفاق قضیب
۱۴۲ فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب
۱۴۳ در امراض صفاق و ترب و مراق مشتمل بر سه فصل
۱۴۴ فصل ۱ در قیلة
۱۴۴ فصل ۳ در نثو السره
۱۴۴ در امراض مختص بزنان مشتمل بر شش فصل
۱۴۶ فصل ۳ در عسر ولادت
۱۴۷ فصل ۵ در اسقاط
۱۴۸ فصل ۸ در فتوح و جروح رحم
۱۴۹ فصل ۱۱ در بواسیر رحم
۱۴۹ فصل ۱۴ در ناصور رحم
۱۵۰ فصل ۱۷ در احتباس طمث
۱۵۱ فصل ۲۰ در میلان رحم
۱۵۲ فصل ۲۳ در سرطان رحم
۱۵۲ فصل ۲۵ در نفوخ رحم
۱۵۳ در امراض ظهر و اطراف مشتمل بر هشت فصل
۱۵۴ فصل ۳ در دوجع ظهر
۱۵۶ فصل ۵ در دوالی
۱۵۶ فصل ۶ در دوالی الفیل
۱۵۷ فصل ۸ در دوجع کف الرجل
۱۵۸ در حمیات مشتمل بر پنج فصل
۱۶۴ فصل ۳ در حمی خلطی
۱۶۴ فصل ۵ در حمی دق
۱۶۴ فصل ۵ در حمی وبائی

۱۶۵	فصل ۱ در اورام	ل	۱۷۴	فصل ۳ متعلق بلون و جلد	ل
۱۷۶	فصل ۲ در امراض اطافیر	ل	۱۷۸	فصل ۵ در کثرت عمل و ضیبان	ل
۱۸۱	فصل ۷ فی القروح	ل	۱۸۲	فصل ۸ در سقطه و ضربه	ل
۱۸۳	فصل ۱۰ فی الکسر والخلع والوتی والوهی	ل	۱۸۴	فصل ۱۱ در تدبیر زهر خورده	ل
			۱۷۶	فصل ۳ در آنچه بعضوی تعلق دارد	ل
			۱۸۱	فصل ۶ فی الجراحات	ل
			۱۸۲	فصل ۹ در تدبیر مسموط	ل
			۱۸۴	فصل ۱۲ در معالجه گزیدهٔ هر دار	ل

فہرست ادویهٔ مفرده و مرکبه و کیفیت مزاج هر یک

ادویهٔ مفرده

الف ۱ اسبغول ۲ انیسون ۳ اصل السوس ۴ انجیر ۵ سنبل ۶ انزروت ۷ اقاقیا ۸ اسطوخودوس ۹ افسنتین ۱۰ اجاص ۱۱
اقحوان ۱۲ آمله ۱۳ اسفانخ ۱۴ ابهل ۱۵ انار شیرین ۱۶ ابریشم ۱۷ اشنه ۱۸ اظفار الطیب ۱۹ استوخودس ۲۰
ارز ۲۱ الف ۲۲ الوجه ۲۳ بهدانه ۲۴ بادبان ۲۵ برنجاسف ۲۶ بابونه ۲۷ برگ بید ۲۸ پرسیاوشان ۲۹ باذرنجبویه ۳۰ بالنگبو ۳۱
بورهٔ ارمنی ۳۲ بورهٔ نان ۳۳ بهاریه ۳۴ بهاسیب ۳۵ بهارانرود ۳۶ بلاذر ۳۷ بندق ۳۸ بسد ۳۹ بزرقطونا ۴۰ بنفشین ۴۱ باذرنج
بیخ کابلی ۴۲ بیخ الغب ۴۳ الثاء ۴۴ المثناة الفوقانیة تخم کشوث ۴۵ تخم خربز ۴۶ تخم مرو ۴۷ تخم شبت ۴۸ ترنجبن ۴۹
تفتل ۵۰ ترنجبین ۵۱ ترشندی ۵۲ تربد ۵۳ تریاک ۵۴ تخم کزبره ۵۵ تخم جندبیدستر ۵۶ جوز اجلنار ۵۷ اجدوار ۵۸ جوز بوا ۵۹
خیار ۶۰ خاء ۶۱ الخاء المهملة حنظل ۶۲ خلنجان ۶۳ خطمی ۶۴ خبازی ۶۵ خرفه ۶۶ خیارشنبر ۶۷ خشک ۶۸ خرنوب ۶۹ الدال المهملة
دم الاخوین ۷۰ دماغ حیوانات ۷۱ دراج ۷۲ درونج ۷۳ الراء المهملة ریحان ۷۴ ریگ ۷۵ روغن زرد ۷۶ روغن بزرگ ۷۷
ریباس ۷۸ الزاء المعجمة زعفران ۷۹ زوفای خشک ۸۰ زنجبیل ۸۱ زرنباد ۸۲ زاک ۸۳ زیت ۸۴
زرنیخ ۸۵ السین المهملة سنبل الطیب ۸۶ سپستان ۸۷ سبوس ۸۸ سرکه ۸۹ سورنجان ۹۰ اسعد ۹۱ اسقوقیا ۹۲
سنای مکی ۹۳ سداب ۹۴ سلیخه ۹۵ سافرج هندی ۹۶ سفال ۹۷ سرپیش ۹۸ سرطان ۹۹ سنگ ابشیم ۱۰۰ سقمونیا ۱۰۱ سلخ الحیه ۱۰۲
الشین المعجمة شونیز ۱۰۳ شب یمانی ۱۰۴ اشنان ۱۰۵ اشکاعی شیر خشت ۱۰۶ شحم حنظل ۱۰۷ شکر سفید ۱۰۸ شمت ۱۰۹
شیرمیش ۱۱۰ شقاقل ۱۱۱ شاهدنه ۱۱۲ الصاد المهملة صندل ۱۱۳ صبر اصطبر ۱۱۴ صمغ عربی ۱۱۵ اصایون ۱۱۶
الطاء المهملة طباشیر ۱۱۷ العین المهملة غبیرا ۱۱۸ غاریقون ۱۱۹ غنب الثعلب ۱۲۰ اغل ۱۲۱ عاقرقرحا ۱۲۲
العین المعجمة غاریقون ۱۲۳ غالیه ۱۲۴ غافث ۱۲۵ الفاء فرنجمشک ۱۲۶ افاوانیا ۱۲۷ فنجنگشت ۱۲۸
القاف ۱۲۹ قاقله ۱۳۰ قرنفل ۱۳۱ قسط ۱۳۲ اقلقطار ۱۳۳ قنطوریون ۱۳۴ قشر اترج ۱۳۵ قرفه ۱۳۶ قثاء الحمار ۱۳۷
الکاف ۱۳۸ کاسنی ۱۳۹ کشنیز ۱۴۰ کاهو ۱۴۱ کمون ۱۴۲ گاوزبان ۱۴۳ گل خطمی ۱۴۴ گل بنفشه ۱۴۵ گلاب ۱۴۶ گندنا ۱۴۷ کندش ۱۴۸ کزبره ۱۴۹
کلنجبین ۱۵۰ کاهو ۱۵۱ گل نیلوفر ۱۵۲ کاکنج ۱۵۳ کباب ۱۵۴ گل ختمی ۱۵۵ کهربا ۱۵۶ کروبا ۱۵۷ کرنب ۱۵۸ گل ارمنی ۱۵۹
اللام ۱۶۰ لبلاب ۱۶۱ لوبیا ۱۶۲ لک ۱۶۳ لاغیه ۱۶۴ المیم ۱۶۵ مویز ۱۶۶ مشک ۱۶۷ مرو ۱۶۸ امرنجوش ۱۶۹ ماهیزهرج ۱۷۰
مصطگی ۱۷۱ ملح نفطی ۱۷۲ مرمکی ۱۷۳ مردارسنگ ۱۷۴ ماکیان ۱۷۵ مشکبط ۱۷۶ اسپیغ ۱۷۷ النون ۱۷۸ نمک ۱۷۹
نان کلاغ ۱۸۰ نانخواه ۱۸۱ نارنج ۱۸۲ نارديون ۱۸۳ نوشادر ۱۸۴ الواو ۱۸۵ ورق نقره ۱۸۶ ورق طلا ۱۸۷ الهاء ۱۸۸ الیاء ۱۸۹
هلیله کابلی ۱۹۰ هلیله سیاه ۱۹۱ الیاء المثناة التحتیة یاقوت ۱۹۲

فہرست ادویہ مرکبہ الالف الف ابریسم ۱۳۴ انزروت ۱۳۵ اکسیر ۱۳۴ الایج فیقرا ۱۸۹ اطریفل غذی ۱۷۰ الباء الموحدۃ
باسلیقون ۱۴۲ برود بنفسجی ۵۲ بنادق البزور ۱۲۹ التاء المثناۃ الفوقانیۃ ترنجبین ۸۴
الجیم ۶ جوارش زنجبیل ۷ جوارش بلاذر ۳۶ جوارش جالینوس ۹۰ جوارش عود ۱۰۱ جوارش کمون
خوزی ۱۲۲ جلاب ۱۶۵ الحاء المہملۃ حب قرقایا ۳۶ حب المسک ۶۴ حب اوند ۱۱۱ حب خیران ۱۷۰
حب اصلی ۱۲۰ حب سو ۱۷۲ الدال المہملۃ دوار المسک ۱۳ دیاقوز ۱۸۷ دوا التوتیین ۱۲۸ دوائی تر ۱۹۶
الذال المعجمۃ ذرور صفر ۴۵ الراء المہملۃ روغن بنفشہ ۹ روغن نیلوفر ۹ روغن تخم کدو ۹ روغن خشخاش ۹
روغن گل ۱۰ روغن بادام ۱۰ روغن خیری ۳۲ روغن شبانی ۵۲ روغن زعفران ۸۲ روغن مصطکی ۱۰۹ روغن
عقرب ۱۳۲ روغن خشک ۱۳۲ روغن قسط ۱۳۶ روغن مورد ۱۳۷ روغن نارجین ۱۴۱ روغن سداب ۱۹۶ روغن گندم ۱۷۲
روغن آملہ ۱۷۶ روغن لادن ۱۷۷ روغن ہوردہ ۱۷۷ روغن شبت ۱۷۹ الزاء المعجمۃ
زرعونی ۱۳۶ السین المہملۃ سکنجبین ۴۰ سکنجبین افتیمونی ۷ سیاہی ۵۹ سورنجان ۹۴ سنون ابی الحکام دان ۱۰۷
سکنجبین سفرجلی ۹۱ سفوف زلق الاصفا ۱۰۲ سفوف حب الرمان ۱۰۲ سکنجبین بزوری معتدل ۱۰۶
سکنجبین بزوری حار ۱۰۶ سفوف حرف ۱۱۸ سفوف مقلیا ثا ۱۱۹ سفوف الطین ۱۱۹ سکنجبین عنصلی ۱۳۱ السین
المعجمۃ شربت عناب ۴ شربت صندل ۴ شربت کدو ۴ شربت آلو ۶ شربت بنفشہ ۶ شربت
نیلوفر ۶ شربت بالنگو ۷ شربت لیمو ۱۳ شربت انار ترش ۱۳ شربت گل ۲۰ شیاف دینار ۴۲ شیاف اصر ۴۲
شیاف کندر ۴۴ شیاف ابیض کندری ۴۶ شیاف احمر لین ۴۶ شیاف بنفسج ۵۴ شیاف زنگار ۵۵ شربت
خشخاش ۶۴ شربت زوفا ۷۴ شربت ریحانی ۶۰ شربت گاؤزبان ۸۵ شراب انیسون ۸۹ شربت دینار ۱۰۲
شربت گل مکرر ۱۱۱ شربت بزوری بارد ۱۲ شربت بزوری حار ۱۱۲ شربت حب الآس ۱۲۰ شربت اجماز ۱۲۲
شراب بنفسج ۱۳۹ الصاد المعجمۃ صناد شوصہ ۱۷۸ الطاء المہملۃ طلای اودیا ۱۹۹
الفاء ۳ فلدنیون ۶۴ فلونیا ۸۴ فلاغل ۱۲۲ القاف ۱۷ اقرص طباشیر لین ۶ اقرص طباشیر قابض ۶
اقرص کافور ۶ اقرص کوکب ۹ اقرص انیسون ۹۰ اقرص سنبل ۹۶ اقرص ایلا دس ۹۶ اقرص کہربا ۹۶
اقرص انبر یاریس ۱۱۱ اقرص بازریون مدبر ۱۱۱ اقرص کبر ۱۱۷ اقرص کاکنج ۱۲۹ اقرص ذیابطیس ۱۲۹ اقرص
بول کرم ۱۳۵ اقیروطی ۱۳۹ اقرص گل ۱۶۱ الکاف ۱۶ کتیرا ۱۷ اکل الجواہر ۲۰ گل ارمنی ۵۵ کمونی ۱۰۶
گلکلانج گرم ۱۱۱ گلکلانج سرد ۱۱۱ اللام ۲۴ معجون فیل ۱۷ معجون زنجبار ۳۵ معجون فلاسفہ ۳۶ مرہم ضیاج ۴۴
مرہم زنگار ۵۵ مفرح یاقوتی ۸۵ مفرح دلکشا ۸۵ مفرح شیخ الرئیس ۸۵ مفرح صغیر معتدل ۸۶ مثلث ۱۱۶ مرہم اسود ۱۲۷
معجون لبوب ۱۲۸ معجون ماسک الیول ۲۹ معجون عقرب ۱۲۹ معجون حجر الیہود ۱۲۹ ماء الاصول حار ۱۳۲ معجون بزوری ۱۳۶
معجون خبث الحدید ۱۳۷ مرہم باسلیقون ۱۴۹ مرہم رسل ۱۵۲ مرہم داخلیون ۱۷۰ مرہم توتیہ ۱۸۰ مرہم کافور ۱۸۰ مرہم
فضل ۱۸۱ النون ۴ نقوع حامض ۲۹ نقیع خواکہ ۴۴ نرد ۵۹ نوشادر ۹۰

فہرست بعض فوائد متعلقہ بحواشی

وجہ مغرا شیدن اصل السوس ۱۷ دستور تشویہ سقمونیا ۲۱ طریق غسل لاجورد ۲۳ طریق آب کشک ۲۴
طریق ماء النفع ۲۷ طریق ماء البطیخ ۲۷ طریق ماء الاصل ۲۸ طریق ماء الحمص ۱۴۴ طریق تحمیہ ناریجا ۱۴۵ طریق تقلیل حب سپینی ۱۵۶

بعون صمد متعال عليم قدير كارساز فضل خلاق جهان

سير الملوك

در مطبع مبارك نولكشور لكهنؤ طبع يافت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین اما بعد
العبد الجانی محمد مهدی رازی المسمی به محمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اغنیا در صدد
خواندن علم طب بودند مختصر یکه صبیانرا تعلم آن آسان بود و بعبارتی موجزه که مشتمل بر
فوائد بسیار ست تالیف نمودم و بمیزان الطب موسوم ساختم طبیبم مطلق بر سایر
متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه و کرمه و این مختصر مشتمل ست بر سه مقاله

مقاله اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
بدانکه حرارت را بسیار سی گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی ست و بسوزشی زردی
یا سرخی عضو و از سر دی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی بادی خون بود گرانی سر و
همیازه و فوازه و پیلی و کندی حواس و سیر نبی دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان و
برامدن بلغمها و تبرها و برامدن خون از بن دندان و از بینی و سل و کاهلی و درد عضلها
دلیل آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم و
دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام غلیان

وقشعریره دلیل انست وبرودت را بسیاری سردی گویند یعنی نشان غلبهٔ سردی بودن
تشنگی وسوزش ست سپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی یا دتی بلغم باشد
سپیدی بدن نرمی وسستی وسردی پوست ضعف هضم وارزوع ترش وپسیاری خواب
وکندی حواس براندن لعاب دهن آب بینی رقیق غیر سوزان دلیل انست واگر سبب سردی
غلبهٔ سودا بود لاغری سیاهی بدن سیاهی وغلظت خون وزیادتی فکر وخلط
سر معده وشهای کاذب دلیل انست ونشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضو
وهرانچه ضد یبوست بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط
حرارت بود خواه از مادهٔ خون واگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد
خواه برودت فقط یعنی ساده بود خواه از مادهٔ بلغم ونشان غلبهٔ یبوست یعنی
خشکی درشتی ولاغری ست بیرنقی وخشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا
گفته شد واگر با مادهٔ سودا بود نشان آن نیز گذشت وپوشیده نماند که خلط چهارست
خون وبلغم وسودا وصفرا واقوام بدن از اخلاط ست وحدوث اکثر امراض از
زیادتی وکمی آنهاست خون گرم وتر ست وصفرا گرم وخشک وبلغم سرد وتر وسودا
سرد وخشک اما بادخانیست سرد که از اخلاط متولد میشود وبیشتر از بلغم وسودا میشود
اما در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار حی شود
اما بقای حیات بدن موقوف بر آنست عمر بی بدنست مقالهٔ دوم در بیان ادویهٔ
مفرده وترکیبه حسب حاجت واغذیهٔ مناسب حال ودرین مقاله چند فصل ست فصل اول
در معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع وقدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی
باز آرد ومعدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

چهارم وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه
قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یک از آن
گفته آید انشاء الله تعالی اما دوم که جوش خون را نشاند نیست تخم کاسنی تخم کاهو
گل سرخ آب لیمون شکنجبین شربت عناب شربت بنفشه شربت کدو مانند آن هر چه
سرد باشد اما دوم که خون غلیظ را اصلاح دهد شکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره
باد آنجمل و هر چه مخرج سودا بود غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر از
اختلاف سودا بخون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ تر میشود و آنجا که غلظ خون از
بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پیش از تخلیه ماده بلغم
سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون پدیدی زند اگر سودا
با خون آمیزد سیاهی زند اما دوم که خون رقیق یعنی تنک رد اعتدال دهد بدانکه رقت خون
اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون پدیدی زند و تدبیر وی برآوردن بلغم است
بمسهل وی هلیله کابلی درین باب اثر تمام دارد و برای خشکی رطوبت بانگ کبوتران
و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک سازد بکار می باشد و مالیدن بدن و ریاضت
نمودن نافعست و اگر سبب رقت آمیزش صفرا بود کفهای زرد بالای خون پدید آید
تدبیر وی برآوردن صفرا است بمسهلاتش و هلیله زرد درین باب اثر تمام دارد
و شربت عناب آب عدس همه آنچه سرد است و در جوش خون گفته شد نفع دارد
و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گندیدن را
گویند و هر خلط که گندیده شود تب در لازم ست و هیچ خلط گندیده نشود تا که حرارت
زیاده دران نباشد پس سبب عفونت حرارت ست پس درین حالت اصلاح

اصلی و می باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از
جوش خون کردن انجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود حاصل آنکه گنده شدن را
حرارت لازم است گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر بنگونه است یکی آنکه
رطوبت غلیظ باوی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ باوی آمیزد سوم آنکه سودا و اخلاط طبیعی
قدری با صفرا آمیزد اول را صفرا صفرا گویند دوم را صفرا مرکبه سوم را صفرای محترقه
چهارم آنکه مره صفرا و صفرا محترقه باهم مرکب شده باشند و این را صفرای گرانی گویند
پنجم آنکه مره صفرا و صفرا محترقه که کثیر الحراره بوده باشد باهم مرکب شوند و این را صفرای
زنگاری گویند و فرق در گرانی و زنگاری همین قدر است که حرارت دران کمتر است و دوزین
بیشتر و الا فی الحقیقه هر دو واحد اند و معالجات صفرا نوشته میشود حسب حاجت
توان دانست انجا که حرارت بیشتر است دوائی که بسیار سرد است باید داد و روزی دو بار
یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود ادویه مفرده معدله صفرا
اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور
حسب حاجت باید داد بطریقی که بر آنها یک مخصوص است مثلا اگر اسبغول دهند لعاب ازان
بگیرند یا مع تخم نبوشانند یا بر گرنباید گفت که نهست چون اسبغول گفته در بعضی
مزاج دار بهدانه لعاب بگیرند و انجا که صفرا باشد بهدانه که از به ترش گرفته باشند باید
استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند والا از سبزی آنها آب
اوشنرده بگیرند و کاسنی سبز را با آب نباید شست که اثر وی میرود و اگر آب آنرا دو سه
جوش دهند تا پاره شده آب قیق جدا شود پس آن آب قیق ندهند تنها یا به نبات یا شکر
اثر تمام نمیاید در تصفیه نخود بعید یست از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

واینچه در دوا کردن سیماب خرقه مبالغه میکنند بجز ضیاع وقت طبع فائده ندارد کشنیز خشک
و آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد و آب بی سیر الاقرست و صندل
با آب سود و سپید هر دو حرارت قوی فرو می نشاند و سپید از سرخ بهتر ست کافور بقدر
دو جو حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد ست جز مرد جوان گرم مزاج را
و خواکه سرد چون نیرو و اشال آن و ترشیها همه معدل صفرا اند و بدانند
که زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد ادویه مرکبه مشهوره
که در تعدیل صفرا مخصوص اند قرص طباشیر لعین قرص طباشیر قابض قرص کافور
شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و اشال آن بوئیدن طلاکردن
ادویه سرد نیز معدل ست مر صفرا را و مسکن ست حرارت را اما تغیر بلغم نیز بر نگیخته ست
یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاجش بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند
یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند
و طبع وی نزدیک بصفرا ست سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را
بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص
یعنی بلغم زنجبت گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
و بلغم سرد ترین اقسام بلغم ست از غیر طبعی و معدلات بلغم نیست ست حاجت دسند
ادویه مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون زنجبیل قاقله
هر نجاست سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر واحد بر رای طبیب ست مطبوخ در بلغم
شهرست هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم بباید داد مخصوص آنجا که
بلغم شور بود و تخم کشوث در برآوردن بلغم عفن کدر رگها باشد مخصوص ست

وهرگاه که باده بلغم عفن شود حسب حاجت انچه در صفرا گفته شد قدرے گرفته
باین چیز ها مرکب باید ساخت ادویه مرکبه معدله بلغم عجون فلاسفه عجون بنجبیل
عجون سیر خواش جالینوس و مانند آن انیسون وقتی ست که بلغم عفونت یعنی بی تب باشد
اما اگر تب بود قرص کل و قرص نمافث و سکنجبین بزوری معتدل مقارو گلقند
و شربت بزوری موافق ست اما تغیر سودا نیز بنحوی نه است یکی آنکه سودا طبعی یا دیر بحسب مقدار
طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق
چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود ذیرا که هر خلط که سوخته شود
سودای غیر طبعی همانست و معنی سوختن اخلاط انست که اجزاے لطیف رقیق از
خلط بتحلیل سود و مابقی کثیف گردد بنوعیکه از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد
و تحلیق بحث آن نمودیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزای وی
دیر ادراک عام سود انگویند چنانچه در بلغم حتی بدانند که اگرچه در حقیقی وجه تسمیه وے
نبجس یعنی گچ باعتبار رنگست نزد اکثر اما بعضے باعتبار قوام نیز جائز داشته اند
ادویه مفرده معدله سودا اسپستان گاوزبان تخم خربزه بیخ مهک
تخم مرو بیخ مویز مانند آن هرچه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر
باید داد چنانچه خرفه و بهدانه و خیارین مانند آن و الا گرم تر یا تری که معتدل در
حرارت بوده باشد ادویه مرکبه معدله سودا سکنجبین افتیمونی انوشدارو
سعجون سقمونیا یا قوتی بوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگو و امثال آن
دیگر گفته شد که در هر باب عمایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن
شود این مطبوخ نفع دارد تخم خیارتخم کاسنی تخم کشت سر یک سه درم بیخ مهک

در اول گرم و در دوم خشک ۱۲

نرشک یک دو درم گاذربان پنجدرم همراه قند یا سکنجبین دهند و پیش ازین باید
که نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی بیشتر روزها دهند
و در سبحت تنها تدبیر ازالهٔ عفونت گفته آید تتمامه انشاء الله تعالی فائده در بیان
چیزهای که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی واحد بدل وارد شدن
در معده و آن اقسام ست سموم نخلخه نفوخ سقوط و جوز رستنون قطور لطول سکبول
انکباب کیاوند مین تمیخ کحل برود دفور نجور طلا ضماد حقنه قسیله شافه حمول
فرزجه آبزن پاشتویه و در اینجا معنی هر یک گفته آید سموم انچه بپوشند خشک یا تر
نخلخه آنکه چیزی قیق خوشبو در شیشه نهند و بپوشند سعوط انچه در بینی چکانند نفوخ انچه
در بینی دمند و جور انچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند قطور
انچه در گوش و دیگر سوراخها چکانند لطول انچه از مالیدات بر ظاهر بدن بر یزند ازین جمله
بی توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی سائل از خاصیه بر
ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بالیستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم بدن بسیار
بجامه پیچیده سر نگون سیلخته چنانچه متعارفست که بر آتش آورده عرق میکنند یا بخار ادویه
بگوش سایند گماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند چون سرد شود باز گرم نموده بگذارند خواه
آن چیز خشک باشد خواه طوبت ناک تمیخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند مدین آنکه روغن مالند
حقنه آنکه چیزی سائل در مقعده اندازند در روده رسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند
از راه قبل و قطر القیش معروف ست شافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بردارند یا با آب سایند
در چشم کشند فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت
در آرند حمول آنکه لته را با دوا آلوده در قبل یا در دبر دارند فرزجه حمولی

عام نشاید کرد چنانچه مخصوص بزنان در
مفرح اقتصاب نضج و تنقیه شده باشد و اسهال هم ازین قبیل ست
در آخر مصح در آخر این بحث بطور فائده ذکر کرده است معلوم
خواهد شد
ست و گاز استعمالش در سوء مزاج صار بسکنجبین
بدل کاز استعمال آن در مفرح اقتصاب
یکی از ادویه نافاصولیا

حمولی که مخصوص بقرح زبان باشد کحل انچه بمیل در چشم کشند سود آدویه سرد که آنها را ترتیب کرده باشند و بچشم استعمال نمایند ذرور ادویه خشک را بسایند و در چشم یا زخم راحت باشند بجوارانکه آدویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بفضود هند بطریق مخصوص ضماد انکه چیزی ترکه تند ریا باشد بر بدن گذارند طلا انکه چیزی تری که تنگ یا شد بر بدن گذارند ازین انکه آبی که روی ادویه پخته باشند در ظرف کلان انداز ند و بیمار را دران نشانند پاشیدن انکه در آب گرم یا در آبی که در وسبوس گل خطمی و گل بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال انها تنها یا مرکب جوشانیده باشند پاشیدنی بیمار بگذارند نوعی که منعقد نبود و در آب بود و در شبهای گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و حجابی درشت در پیش گذارند تا بخار آن بدماغ نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار و خلل دماغ و خفقان عارض شده شود میکه بیمار سردماغ را نفع دارد صندل سپید سائیده شکر که در آب کشنیز تر و گلاب با هم پخته بپوشند و اگر نخاله سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی باشد سر سرکه بنابید بخیانت و اگر گرمی بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار پاره کرده و میوهای دیگر و گلهای سرد اثر تمام دارد و آنرا که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربزیا آب کدوی پخته کنند شمومیکه بیمار یهای سر را نفع دارد مشک عنبر دارچینی چند بید مشک قرنفل زعفران شونیز است حسب حاجت هر چه خواهند بکار برند سعوطی بارد که امراض گرم و خشک دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن بنفشه و هر یک یکجو و شیر دختران دو جزو اگر بجای روغن بنفشه روغن تخم کدو یا بادام کنند میشاید و انجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغن هست سعوطی

Marginal Persian notes and boilerplate

که امراض سر و تری دماغ را سود دارد و صبر مرکند رحضض چند بید ستر زعفران
بآب ریحان یا بآب مزرنجوش یا بآب فقط بکار برند نفوخی که مسکوت را بهوش آرد
و سدهٔ دماغ را بکشاید کندش خربق سپید کوفته و بیخته اندک اندک در بینی دمند
و جوز که ام الصبیان را نافع ست صعتر چند بید ستر زیره کرمانی طعامی در شیر
حل کرده در گلوی طفل ریزند و جوز که مصروع را بهوش آرد و ایست چند بید ستر و
سنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد و سورنجان
قرنفل سعد کوفته با آب پوست بلیله زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و بکار برند
و اگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که در رگوش را که از گرمی باشد سود دهد
روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری ده درم بر آتش بردم چوشانند
تا سرکه برود روغن بماند قدری در گوش چکانند و آنجا که ورم مفرط بود قدری افیون
نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب سوزش بول را نفع دست سفند آب کنند از زورت
صمغ عربی انشا سنه دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته با شیر دختران در اخلیل
چکانند نطول که خواب آرد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم
پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تربا بونه هر یک ده درم کشنیز جو
پنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند نطول که امراض سر و سر را نفع دهد
بابونه اکلیل الملک تمام مزرنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله برابر
بجوشانند و بر سر ریزند و انگباب سازند فائده در امراض گرم دماغی مهمات
نطول بنابید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل
برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس را زیانه تخم کرفس زیره کرمانی

بمنزلهٔ اول با نطوخ نمودم گیرند گل بنفشه تخم کاهو سرخ از هر یک
بمنزلهٔ دوم گیرند گل بنفشه تخم کدو تربا بونه از هر یک
بمنزلهٔ سوم گیرند گل بنفشه تخم کاهو از هر یک

مرزنگوش شبت بصعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر از زین ادویه
انگبار سازند صداع ریحی را نافع دهد کمادِ خشک که باد از عضو بتحلیل برد گاورس
و خرنگ لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند در یک گرم کرده و بسبوس گرم کرده
و خشت گرم کرده همین عمل دارد کمادِ تر که عضو را نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه
با بونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در شانه گوسپند یا گاو اندازند گرما گرم
بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و
کحل و برود و ذرور حسب احتیاج از اینچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست
بخور که مقوی ذهن و دماغ ست و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع ست عود
قسط شیرین صندل سپیند هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیمدرم کوفته و بیخته
بگلاب بسرشند و گلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بهتر سیکرده باشند
غب غیر خالص تنهای تلخی را بر کند اما بعد پختن ماده پوست بیخ بادیان و تخم آن
بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول
قرحه نیز بموافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض طبع دوا دانسته هر یک در محل لایق
گفته آید انشاء الله تعالی آنچه خشکی بدن و دیدگان و تپ دق را سود دهد گردو خیارخرفه
کاهو تربز گل نیلوفر گل بنفشه جوشانده مقشر جمله یا هر چه از انها بهم رسد در آب بجوشانند
و در طرقی که چون بیمار دران بنشیند آب و تا بگلو برسد انداخته بیمار را بنشانند
و ساعتی بماند پس بیرون آرند و بر و بدن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آنچه نهاده
که برای هر مرض مخصوص ست در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی پاشویه که در جذب
ماده از سر اثر تمام دارد و طرز تقیش گفته شد و دستها دران داشتن نیز سود دارد فوائد

بستن ساعدها و ساقین کفها در جذب ماده از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی
وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بین ران آغاز کنند و بگشادن از جانب قدم باز گام
گشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند و فصل در فصد بدانند که
فصد بقصد استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط در بین برمی آید چه اگر خون مرکب از دیگر اخلاط
یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده
پس هر گاه رگ زنند هر چه در رگهاست بالضرور بسته فرج میشود و غایت آنکه خون
بسیار برمی آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر که این نفع ندارد پوشیده نماند که
فصد اسهل ترین استفراغ مقرر کرده اند بر آنچند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ
اختیاری ست هر گاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف
مسهل که بعد شرب آن اگرچه ماده غیر مقصود برابد حبس نتوان کرد پیش از عمل دوا اگر
کنند خطر رود سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران شرط
و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع ست بعد ازان تا تمام عمر مجوز و شرط
ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند فائده گاه باشد که
غلبه خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر گیرند و بدان سبب باده در حرکت و تپش آید
و در بیوقت فصد باید کرد هر گاه مسهل دهند عمل نکند و ضرر بدل و دماغ رسد و کرب
غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنچه زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد
نشاید کرد مگر در تلذیع عقرب جزاره که قسمی از گزدم ست که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان
میرود و از خواص اوست که چون کسی را بگزد از هر جا خون روان شود فصد بعد تلذیع واجب
باید کرد و فصد کردن در طاعون اگر منع کرده اند اما آنچه بتجربه رسیده اگر ماده دم کشیر باشد در سمیت

سمیت باقتضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت باقتضای
رئیس از اختلال مزاج و ضعف و غشی و امثال آن پیدا است و بیان اوقات فصد و آنکه کرا کنند
و کرا نه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود شناسند و اکنون
آنچه الابد پیست تکرر میشود کسی که از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو یا شربت
انار ترش و مانند آن و هند گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست بر جراحت
گذارند تا خون بایستد و مقصود را راحت داده و قدری حرکت فرموده باز دیگر همین ساعت دو سه بار
وقف کرده بگیرند غلب که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه آنست
کنانیدن پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دواء المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آنروز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند آنچه در عوام مشهور است
که حریره و تنبول بعد فصد هر کس میدهند و همچنان آنچه در بعضی اطبای جاهل
رواج یافته که البته سرد و شاند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد
یا صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدد دهد و بی حاجت هیچ نباید داد و در نیوار گهاکه بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال
الکحل با سلیق جبل الذراع اسیلم الابطی صافن عرق النساء مانبض چهارگ
قیفال آسمر از و گویند و وی برابر ابهام یعنی نرانگشت ست و علتهای سر و رانافع
الکحل راهبفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع ست علتهای
همه بدن را میفهد با سلیق بمابر وسطی ست علتهای فروتر از گردن را که تنور بدن
گویند سود مند و اعراض رحلین را میفهد و بدانند که زیر این شریان ست و جهید نش محسوس
میشود باحتیاط باید کشود و نایش بشریان نرسد جبل الذراع در بعضی دستها گ

بسم الله الرحمن الرحیم
وجع ان شریان ۱۲ جبل الذراع
گذشته است بسر طوف و شی رفته زو یک
بخرده دست و جهت امتداد
جبل الذراع است ۱۲

باسلیق ست و در بعضی بارگ اکحل آمیخته و گفته اند که منفعت چون تنفعت قیفال ست
اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته البطی برابر خنصر ست و آنرا اسلم
نیز گویند بدوزن افعل و وسعی علتهای حشا و امراض سفلی را نافع و اسلم تصغیر اسلم ست
و آنرا البطی منصل ست گویا شعبه آنست و آنرا مابین خنصر و بنصر میزنند و بعد گشادن
دست در آب گرم میگذارند و از دست است امراض جگر و از دست چپ امراض
طحال و دل را نافعست و شش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر
و دل بیشتر می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر شش لنگ
واقعست هر ابر بنزانگشت حیض بگشاید و جراحت و خارش راس و خصیه و قضیب را
سود دهد و ماده را از سر فرود آرد و ما بین زیر زانوست و نافع تر از صافن ست و
درد احشا و پشت را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا رگیست گوده دار
که از نشستن پای معلوم میشود اگر بر ساق پای باشد بهتر والا ما بین بنصر و خنصر
پشت پای بگشایند از برای عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بصافن صافنست
چهار رگ عبارت ازان چهار رگ ست که دو بر لب میرود و دو بر لب بالا واقع اند در باطن
لبها میگشایند از نشتر گرد سر امراض دهان و لثه را نافعست و دیگر گهاکه ریزریزان بر
سر بینی و پس گوش و در گوشه چشم واقع اند چون کمتر میگشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده ندارد
نشتر بشریان سر دنشانش آنست که خون سرخ خالص بر آید و هر فق خارج شود و ضعف دل
ناگاه ناگاه ترقی کند چون چنین شود فورا سر رگ بگیرند و لا فق بران گذارند و رفاده نهاده محکم
بندند و دست بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلا حرکت ندهند و ماده که فرو بسته دارند و پس از
ده روز فق را باید گشود و باز باید بست و همین سان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد

ودرین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد بصفت لازق مرهم الاخوین از زود[۵۱]

شب[۵۲] یکمائی قلقطا[۵۳] اقاقیا جلنار[۵۴] صبر کندر بهر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه را

بکوبند و بحریر بیزند و بسپیده بیضه مرغ بسرشند و بالیشم خرگوش یا باخانه عنکبوت که پاک

کرده باشند بیالایند و بر جراحت فروگذارند و در میان پوست بامیل درکرده بالای پوست

نیز بگذارند کرد اگر دیس بندند بعضا[۵۵] به پا بهاد دست و دم را بسته دارند تا خون بدانجانب

مائل باشد فصل سوم در حجامت رسال[۵۶] علق بدانند که حجامت و علق کودکان را بجا قصدست

و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از

دو سال نیز جائز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت[۵۷] کنند و بهترین

ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی بچهار ساعت فرو برآمده

و پس از تمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از تمام آید یکساعت بیاساید باید

که وضع محاجم نماید و هر گاه در عضوی مادها جمع آید و کثیر باشد تا که قصد کرده باشند تنقیه بنفس عضو

نباید کرد و حجامت پس سر سر را پاک کند و بر بقیه[۵۸] گردن خلیفه محمل باشد اما نسیان آن بهتر است

که فروتر از بقره کنند و میان شانها خلیفه باسیلق ست لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد

اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صافن[۵۹] فاصد مقام[۶۰] بست حجامت بلاشرط بهر جذب بکار آید اما

ماده نیز نمایند تا علق آنجا بکار آید که حجامت متوان کرد و تحمل شرخ زدن نباشد فصل

منضجات بدانکه نضج نخستین را گویند و نخستین خلط آنست که بر خلط باید که بقوام معتدل آید

تا رقیق و تنقیه وی بدو آسانی برآید پس خلطی که غلیظ ست چون بلغم غلیظ و سودا نضج نخستین

آنست که قوام او از ان غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق ست چون صفرا و بلغم مائی

نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت بر قیقی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

---

[۵۱] زود ۱۲ [۵۲] شب ۱۲ [۵۳] قلقطا ۱۲ [۵۴] جلنار ۱۲ [۵۵] بعضا ۱۲ [۵۶] رسال ۱۲ [۵۷] حجامت ۱۲ [۵۸] بقیه ۱۲ [۵۹] صافن ۱۲ [۶۰] مقام ۱۲

اخلاط ست قی محمد ذاته و نامطبق که دران محسوس میشود بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحقه ست چنانچه از خون نیز مرئیست و سبب این سیدن سردی هوای بخار یست
مر آنرا زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق ست و برودت موجب کثافت ست اگرچه
اندک باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا در تب خونی روز اول فصد
میکنند زیرا که در آنجا گاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر دری بوده باشد احتیاط انست
که موافق غلبه خلط منضج داده بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون
تمام برآیند بی تصدیع و ضرری نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون لهذا نضج
ضروریست بعده فصد کردن منضج صفرا آب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم
شاهتره دو درم تخم کاسنی نیکوفته سه درم تخم کاسنی نیکوفته دو درم گل سرخ از پوست
که زیر گل میباشد و از تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع انست
که ادویه را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانه روز پس مالیده صاف کرده
فقط یا همراه سکنجبین و یا زنجبین و امثال آن و بدانکه هر چه معدل ست منضج ست و ذکر منضج
جدا نبا برفائده چند ست که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ انست که ادویه را دران قدر آب
بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب کبه توان خورد بماند و آنجا که خواهند دوا
تمام سرایند نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی میدا میکند
پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و هر نقوع و شیرها و تخمها
سرد که مذکور شد بلند باید کرد و ازین ادویه منضجه هر چه بهم رسد توان داد و از ان که صفرا
اقسام ست در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و انچه از ادویه
نوشته شد مدنظر بر شخص معتدل العمر و معتدل القیافه ست پس اگر مریض طفل باشد

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر
فرمایند و این تصرفات بر عقل طبیب ست فائده صفرا در سه درم پخته میشود اگر
منضج داده شود بشرطیکه صفرای خالص بود و اگر صفرا غیر خالص باشد در پنجه درم یا زیاده
بران حسب ماده بپخته میگردد منضج بلغم مویز دانه برآورده یازده دانه بادیان نیم کوفته
دو درم و اگر بادیان رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس کبیر مهک
گویند از پوست که بالا آویست خراشیده و بجوکوب نموده سه درم سکاعی نیکوفته دو درم
پرسیاوشان پنجدرم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند عسلی
یا هفتدرم بآن افزوده تناول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو تولا اعانت تمام کند
در تنضیج اما آنجا که صفرا باشد سکنجبین باید داد و هرگاه بلغم شور باشد و شوری بلغم از
اختلاط صفرا میشود لهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید در منضج وی نیز رعایت
کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع مرکبات
باید دارند و نخود آب در منضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تب باشد نتوان داد
مگر آنگاه که تب کهنه شود و هر چه معدل است منضج است فائده بلغم در سه چند ایام نضج
صفرا در نصف میباشد در نه روز پخته میشود از دادن مروا بشرطیکه از جمله اقسام غیر غلیظه و
غیر دقیقه باشد و الا ممکن ست که در پنجه روز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج باید حسب ماده
و کم و زیاده کردن ادویه بر رای طبیب ست منضج سودا اسپستان بیست دانه غناب ده دانه گاو زبان
دو درم بادرنجبویه دو درم مهک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان دو درم
بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بنوعیکه گفته شد بقند سفید
یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته و این دو منضج سودای خالص ست

اسطوخودوس بضم همزه و سکون سین

وضم ظاء معجمه و دو نقطه و سکون

داده و ضم فاء و تشدید میم و سکون

مهلبین بفتح میم و لام و سکون هاء و فتح باء موحده و سکون نون و کسر لام

و خشک بیست و دو ل ۱۲

خرزن

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و باذوبه که برای نضج هر خلط مخصوص است آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که بسوزد یعنی اجزای رقیق وی بسبب حرارت خشک میشود و مابقی مخلوط شده از نوع خود برمی آید از سوداء غیر طبعی میگویند و مراد از سوداء مدی سوداء اصفر او سوداء البغی همین بعد سوداء طبعی که بسوزد آن نیز سمی بسوداء غیر طبعی میگردد پس سوداء از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجبست فائده مادهٔ سوداء خالص پانزده روز نضج می یابد و باشد که تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای او حد شایسته آن میشود که مسهل باید دادن یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه مادهٔ مرض نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس معلوم شد که اثر نضج تدریج در مادهٔ ظاهر میشود و ادنی بدت ظهور نضج در مادهٔ آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که بعد از تعیین ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوا منضج پخته میشود زیرا که تحلیل مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است وی همیشه در کار خود است لهذا می بینم که اکثر امراض بی علاج نیز زائل میشوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین فصل ۵ در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از هر وضع و اعضا دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در قضای معده و امعا و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دو این شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که در وی منضج درکار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه ملینین دانند کما لا یخفی

اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خوراندن نماید بهتر است ملین مبارک که اکثر امراض باطنیه و ظاهریه را مفید است و بایستی مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را نیز میدهند و طفلان و پیران ابدستور و تنها و در مهای اشتمار الخاصیه نافع و بایمه مواد موافق بود و صفت آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب گرم بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیره تخمهای دیگر باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و انجا که شبانه منضج بود شیر و بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیارشنبر بادیان است و گلاب و هر گاه خواهند که ملین قوی شود شیر خشت اصیل و تربجبین اصیل مخروج سازند و اگر غاب و سپستان و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و باطبیخ او مغز فلوس حل کرده دهند اولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود چیچ دوای مطبوخ نباید داد و باید دانست که کسی که روده ضعیف باشد و مهیا بریچش بود مغز فلوس با روغن بادام نزهارند دهند که از آنک نان جاده و پیرابی روغن بادام نباید و اگر ایمن باشند از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی کبر سطح روده بدان ماند و مغز فلوس تشبث در جرم نکند و نیکتواند کرد و ناچار احتیاج بروغن باشد و مقدار مغز فلوس در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست و هر فلوس چهار درم هر درم سه نیم باشد زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر دارد مخصوص در معتدل مزاج فائده چون مقدمه اسهال مذکور شود چند چیز که در ینجا نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت قوی دهند چنانچه دمد قوی و جز ان آنجا بمنضج حاجت نیست و شب ابرده باد

مانع نه و هر مسهلی که مبطوخ باشد یا نقوع بالاوی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر
تکمیم میخواهند که آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون جهاد و سفوفها لازم ست که آب
گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد مضر ست اما اگر تشنگی غلبه کند آب تازه
چرعه چرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست همچنان
در بعضی ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و چه در حب الملوک
باشد و کذلک با سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن
بهتر ست زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد و در ترکیب کتیب چنانچه در متنی نوشته و آنرا که
از خوردن دوا نفرت باشد هر دو با زوبسته و بینی گرفته بنوشند و بفغره دهن پاک
نمایند و قدری پودینه بخایند و آنچه که رواج تمبول باشد مضغ وی بهترین اشیاست
و خوردن خیر و ابد ستور و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد و بد انند که مسهل را لقمی
خواهد برتافت باید که نخستین قصد اقی فرمایند بعد ده دوا نوشانند و اغلب آنست که
بدین حیله نخواهد برتافت چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و بحلی محفوظ باید
و استنجا البطیخ ریشه خطمی باید کرد تا میزار مضر ماده محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد
نه گرم و چون مسهل عمل نکند منست که بالاوی مسهل دیگر خورند بهانروز بلکه بشبانه روز
کنند اما اگر چیزی مرتق چنانچه آب آلو یا تمر هندی همراه قند تا ترنجبین مدد هند باک نیست
تا مدد کند و مغز قلوس نیز مجرب ست و مصطگی کوفته بخته یک نیمدرم همراه نبات سفید در آب گرم
مدد تمام کند و هرگاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی فرمایند و اگر
کفایت نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هرگاه عمل کرده
و حرارت مفرطه و اعیا پیدا بود لعابین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

ميزان الطب

و معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون سایر تخمی را و
غذای ملائم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون مقدار ناقص
پس اگر قوت کفایت کند هیچ مسهل نهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد
بتفاریق باید داد و یکروز در میان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال جلال
نسازد و هرگاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت تب ساکن شد باستفراغ
نیکو چیزست و اگر تب باشد تخم ریحان بریان سوخته و شیر خرفه بریان مارتینگ بریان و نهند
و آنچه در باب اسهال مذکورست بعمل آرند مسهلات صفرا این اوده انار ملیه زرد
تمر هندی ترنجبین بنفشه قرنفل سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر
کل سنخ شیر خشت بعضی قوی العمل اند و بعضی ضعیف هر کدام از ضعیفها که خواهند
تنها یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و مقدار آن تا مقدوح نسازد
عمل نیازند مسهل مرکب که باخراج صفرا مخصوصست پوست بلیله زرد شش درم
آلوسیاه پانزده عدد پستان پیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم
غاریقون تخم کاسنی دو درم تخم کنتیوبا یک نیم درم شیر خشت پانزده نخود
یا هر دو حسب حاجت هر واحد از دو درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن
مقدار را دیده بر حسب طبیعت و آنچه کرد طبع یابد دوا نیک نیاید سنر فلوس باید خست
خواه مطبوخ سازند خواه نقوع مختار زرد باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر
یک درم یا زیاده درین مطبوخ آمیزند مخصوص وقتیکه مغز فلوس تمر هندی باشد
فائده هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط خلطی دیگر از اخلاط ثلثه برون نیارد و آنچه مخصوص
گرداند باخراج صفرا بلغم یا سودا بسیار نیست که دنی بیشتر آن خلط را برمی آرد اما بتفاوت

در ترتیب نوعی قبل ازرد و هفته ملیاد دادن منع کرده اند که اسهال بکبدی می آرد
پس اگر ضرورتی بدادن دری افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که
بروغن بادام چرب نمایند همراه لعابین یا نقوع اشیای که مرطوب و مقوی جگر باشند
بدهند که ضرر نخواهد کرد انشاء الله تعالی مسهلات بلغم شحم حنظل قطوریون
یا تیز هیرج غاریقون حب آنیسون تربد حنظل خشک دانه بسفایج شونیز شکاعی
مسهل مرکب که اخراج بلغم نماید ایارجه فیقرا تربد سفید حب آنیسون هریک در
غاریقون انیسون هریک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هریک دانگی و نیم
بکوبند و بآب بادیان بسرشند و جمله یک شربت ست مرد کلان را و بدانند که
غاریقون نباید کوفت زیرا که در وی چیزی درشت مانند ناخن باشد و از هم
اگر کوفته شود ضرر بسیار رساند لهذا آنرا بغربال سوئین می مالند تا اجزای صغیر
غاریقون مستخرج شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالاخر بال در استعمال
نیاید نوع دیگر که بلغم بیرون آرد و در ترتیب یا تیز بتوان داد و بسر فه کهنه نفع دهد
غناب سپستان هریک بیست دانه زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان
رازیانه بیکوفته هریک سه درم مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت دانه
اصل السوس خراشیده بیکوفته چهار درم درسه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند
صاف نمایند خیارشنبر تربخبین بگلقند هریک ده درم در ان بمالند و مکرر
صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند سفوفیکه
بلغم برآرد تربد سفید بروغن بادام چرب کرده و کوفته و بیخته سه درم
زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند و اگر

داگر بجای نمک شکر سپید آمیزند هم چند دوا مختار ندوا گر مقطعی افزایند نیز روا ست
اما انجا که نمک یا زرد ممیز نباشد باب گرم دهند مسهلات سودا هلیله کابلی
هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر ارمنی آبله
مسهل مرکب که لمسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنجدرم افتیمون دو درم الاجورد
نیم درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هریک دو درم
مقشر الطیب انیسون هریک یکدرم کوفته وبیخته باب کرفس حب سازند شربتی
دو نیم درم نوع دیگر که باز اگه امراض سودا وی مخصوصست هلیله سیاه ده درم
بسفایج نیکوفته پنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هریک
هفت درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هریک سه درم افتیمون
بادیان هریک دو درم خربق سیاه دو دانگ ترمد سپید حجر ارمنی پخته یک درم
زنجبیل نیم درم چنانچه رسم ست بجوشانند وصاف نمایند وغاریقون وحجر ارمنی
وحجر لاجورد وملح لفظی هریک دو دانگ نرم کوفته بیخته در معجون آمیخته بیاشامند
واگر قوی تر خواهند شحم حنظل وصبر سقوطری قدری اضافه نمایند فائده در معجون
افتیمون افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند دو بار بجوشانند وچون خواهند
که فرو آرند افتیمون بسته بنیاز ند دود وجوش داده فرو آرند ودران بمالند
پوشیده نماند که حقنه وشافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از انکه عمل حقنه
دوین دیار کمتر مستعمل ست وچون مطابق ماموره واقع نشود ضرر رسید بدین
مختصر بیان آن ننمودیم وبذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار
کردیم هرگاه که مسهل دهند وعمل نکند باید که بشافه تحریک کنند وکذلک

هرگاه قولنج افتد ما از شافه اخراج نکرده باشد مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت که
اندک قبض محسوس شود و شربت بلین و مسهل خود مهلت نخواهد در انجا نیکوترین تدبیر
شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال خیاف اعتیاد
پدید میکند و در انجا چند شافه مجرب مذکور میشود شافه که قولنج را بکشاید و طبع را
نرم کند و در تهاتون بکار است گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی پنجدرم
تمک هندی یکدرم عسل خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم خیاف سازند و هر شافه
در طول شش انگشت مضموم صاحب جامعت باید ساخت تا از آن یقین بود رسد
شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج را
موافق است تخمین پنجدرم صابون زرقی خطمی و تمک طبرزد هر یک دو درم
شکر سرخ پنجدرم خیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون بشکل خشخاش
تراشند و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی اذیت باشد شافه که
طفلان و ضعیفان را سود دهد سوم آب لیمو دو درم تمک بورهٔ ارمنی هر یک یک درم
هر دو را کوفته و مرهم بسرشند و شیافها سازند و بروغن گل چرب نموده استعمال
نمایند و هرگاه شافه زود برآید اعاده نمایند فصل ۶ در مقیات چون ادویهٔ قی آور
مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش از قی لازم است بیان نموده میآید بدانکه هرگاه
خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از ان غذا نخورند اگر حرارت مانعی نگیرد ناشته
روغن بنفشه بیست یا پانزده درمی چیزی نرم چون اوگرای ماش مرغ بنوشند
بعد زمانی مقیات بنوشند چون حاجت قی کنند امام طبوی مزاج را صاحب بنوشانیدن
او گرا نیست بلکه آن را قی تنها بهتر است و کسی را که قی باسان نیاید سه درجام دود

رود و مغز بین نماید و شوربا بی چرب غذا ساز و وطعامهای مختلف خورد پس در حمام یا در خانه
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی نیفتاده بر پشت چشم نهاده بعصابه ببندند
و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و مدد کنند و بعضی گفته اند که قی ایستاده سر فرود آ
کردن اخلاط را از قعر معده برمی آرد و بدین هیات قی بآسانی می آید و باید که بدو وقت
قی کند باندک فصل تا نقیه معده تمام شود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کننده
گرم مزاج بود چشم و روی را بآب سرد بشویند و دهان با آب گرم و پس بچهار قندی یا انگامه قفر غر نمایند
تا اخلاط را پاک کند از باده متصاعده اما در وقت سرما و بر مردم سرد مزاج چشم و روی را بآب
گرم باید شست و قفر غره بسکنجبین عسلی باید کرد و اگر بآب گرم بسنده کنند کافی ست بعد از
قی چون از غره فارغ شود عود بقدر یک مثقال با مصطکی یک درم با ریگ ساخته با شکر
آمیخته یا بی شکر بدهند و در آب سیب بیشتر شنود و اگر بجای مصطکی کلفند و اطریفل صغیر دهند
رواست و هر گاه از مقیات شوربا شی در معده پدید آید نوشیدن شوربای خرع فربه آنرا
زائل سیکند و اگر قواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و مطبوخ آورند و اگر در سینه
پهلو درد خیزد دو نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند و بآب گرم تکمید نمایند
و مسلق مضاد قی و آنکه شنایسته بدانست با پیشگفته در مطولات در شرح قانونچه مفصل گفته ایم
و در بنجا بهمین قدر اکتفا کردم پوشیده نماند که در شرائط قی انچه در باتقدم گفته شده
بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری هلا تمهل قی باید کرد
بی آنکه چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی نبا بر استلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود
از طعام فاسد اگر عیاذا بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای
مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور شد نوشند و قی سهل کشند

Stamp: Wellcome Library

بدفعات اکنون بجسب سه خلط مقی مرقوم میشود مقیی که صفرا را بقی دفع کند
سنجبین قند ۵ دو مثقال و چهل مثقال آب اسفناخ یا آب کشک جوایا آب
نان کلاغ حل کرده بنگرم بیاشامند بدستوری که مقی کند بلغم برآرد تخم ترب دودرم
تخم شبت یکدرم بوره نان چندرم صمغ را بکوبند و با عسل لیسیر شند و بدهند پس
اگر خود بخود قی آید فبها والا آب بنگرم مدد کنند مقی که سودا برآرد بگیرند ترب و
بسکافند و خرق سیاه در وی پر سازند پس آن ترب را سنجبین تر نمایند یک شب بعده
آن ترب بخورانند و سنجبین عسلی با آب نیوشند آنچه عقب آن بنوشند مدد کنند که قی شود
مقی که بلغم و صفرا برآرد سنجبین عسلی ده مثقال سکنجبین دو مثقال آب چهل مثقال
بهم آمیخته بنگرم بنوشند مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن تراشیده دو نیم کوفته
و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک بوم هر یک بیست مثقال همه را
در یک کاسه آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بدهند مثقال شربت افتیمون شیرین بنمایند
دیگر که انگوری ترش کرده بنگرم بیاشامند بدستوری که مقی کند فائده ناضرونی قوی
بنباشد خرق سیاه استعمال ننماید کرد که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد ایضاً بیقرار و
غیر معتاد بقی راقی نباید فرمود فصل ۹ در مدرات بدانکه مدر آنست که ماده را از راه
بول دفع کند و بر آب آوردن ماده عروق ادرار نفع تمام دارد اما آنجا که خلط بشتر باشد
تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده در جگر
باشد بینند که اول بجذب ست یا بمقعر اگر بجذب باشد ادرار بهتر ست
والا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول اسهال و ذرور عرق باز میدارد و
کذلک اسهال و ذرور عرق مانع ادرار بول میشود پس آنوجه ماده بطرف مخالف مشک بیت

که بادرا رانجه رقیق ست منفع میگردد پس تا مرض رطوبی نبود مدرات ندهند از انست
که در استسقاء و فالج و وجع المفاصل ملاک امر ادرار بول دانسته اند و ایضاً قبل از نضج
تشنه مدرات نیز منع فرموده اند و در نیجا مدرات بارد و حار و معتدل مدرات طبوبات
خون مفصل مرقوم میگردد و حسب حاجت صرف نمایند مدرات بارد نیست تخم کاسنی
تخم خیارین سنجبین ماء الجبن ماء الجبن خسک کاسنی ماء الجبن و امثال آن مدرات حار
نیست تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف رزفاشی خشک کبابه نانخواه
سداب تخم گندر و امثال آن مدرات معتدل پرسیاوشان تخم خربزه اکثکا
کهار دو حار باهم ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بهند دوای معتدل که ادرار بول
کند انیسون و بادیان هر یک دو درم نیکوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خورد
بماند صاف نمایند تخم خیارین و تخم خربزه هر یک سه درم کوفته در طبخ مذکور شیره از نیها
بستانند و بقند سفید شیرین سازند و بنوشند ماده بارد آبرا در بول بسته بکشاید
و اگر انیسون و بادیان کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشربت سه تخم یعنی
خیارین خربزه مدر کنند همان عمل کند و دوائی که حیض را بکشاید سلیخه شونیز هر یک
دو مثقال جند بیدستر اسهل هر یک دو درم همه را کوفته بیخته بدو چندان عسل خلط کرده
بسرشند و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن
چهل درم عرق بادیان بنوشند حیض بسته بکشاید و اگر کم می آمده باشد فراغت آرد
بشرطیکه سبب احتباس حیض قلت خون نبود والا مضرست طبخ لکه حیض را ندوینی مردان
که از جا خود بغلطیده باشد و در میان بند شود و یا دود عاقوقا فسرده محتبس شده باشد
بیرون آرد افسنتین در منه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس

تخم سپیداج گرم و خشک ست در آخر دوم ۱۲ آخر

هر یک دو درم انجیر نیخ عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور سجو شانند و گلقند آمیزند
و بدهند سه روز پیهم و سه روز مهلت داده بعد سه روز دیگر دهند تا ادرار تمام کند و مدرات
حیض در ایام حیض باید داد تا موثر تر باشد فصل در مقویات اعضاء اربعه یعنی ماغ
دول و جگر و معده و هر یک جدا گفته شود حسب حاجت برگیرند مقویات ماغ مروارید
الله بهار ریه بهار سیب بهارام رود گل سرخ مارالبرد نارنج بلادر بندق بالنگو
زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر رد عن عنبر
دماغ حیوانات گوشت ماکیان و دراج و شیر مقویات دل و مفرحات آن مروارید
انار شیرین آلو تمر هندی سیب صندل طباشیر گل بنفشه سپستان کهربا
کافور گاو زبان کشنیز خشک گل سرخ مروارید نیلوفر نارنج یاقوت زرد نقره
ورق طلا قشر ترنج اسطوخودوس ابر نیشم بهمن بسفایج بالنگو بادرنج جدوار
دارچینی ورنج زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنخشک
فادانیا قاقله لاجورد انقاع مقویات جگر کاسنی انار اشنه اظفار الطیب
جوز بوا حماما حب بلسان دارچینی خافت قرفه قرنفل کشوث مصطگی رومی
نارد بین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی تر میباشد لهذا ادویه مقویه جگر
اکثر حار اند مقویات معده آلو انار دانه هلیله سماق سفرجل طباشیر گل سرخ
هلیله خصوص مربا آخر پوست ترنج بالنگو جوز بوا دارچینی زرنباد سعد
سلیخه سانج هندی قرفه قرنفل قاقله کندر گردیا مصطگی مشک اسپغول انقاع
عود و بدانند که هر چه مقوی معده است مقوی قوت مرد و اسهال نیز میباید و هر چه مسهل است
مضعف معده است مگر هلیله و در سنای مکی اختلاف است بعضی بر انند که

برانند که سنای مکی نیز مقوی ست فائده ادویهٔ مقویه سر داول مرقوم شده اند
وعقب آن گرم وجهت امتیاز دوای گرم از انجا که شروع شده اند شستن مین وط
بشنگرف مسطور شده است **فصل ۹** دراندیه که بهر بیماران تواند واحب جا بیفتد باج
طعامیست که بحروری مزاج نیز دهند وطریقش انست که گوشت را بے معالجه گرم و
بی ترشی پزند شوربای و بکار برند ماء الشعیر انداالبسبار موافق ست در امراض حار
توان داد که هم دواست هم غذا طریقش انست که آب چهار چند جو باشد و نخش معروف
واگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا ماء الشعیر المحص
گویند واگر کمار الشعیر عناب و سپستان مانند آن چیزهای حلو بپزند ماء الشعیر مدبر نامند
آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در ماء الشعیر توان پخت وقطعا یا ماء الشعیر
باهمچنین جمع نمایند در معده قریص گوشت که همراه سرکه و بقول و بازیر بپزند
قریص باعتدال ست مخصوص بصبی ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیر یاج شوربای
گوشت که از سر کرده از خواکه خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین بایمیزند
امراض مرکبه را سود دارد **مقالهٔ سوم** در بیان امراض و علاج آن و این مقاله مشتمل
بر چند باب هر باب متضمن ست بر چند فصل **باب ۱** در امراض راس یعنی چهار سهام سر
فصل ۱ در صداع یعنی درد سر درد سری اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس ساعت
و شربت لیمو نوشانند و بعد آوردن خون اگر طبع قبض باشد بقوهٔ حامض با بلیلهٔ مبارک طبع
بخشانند و معدلات خون بکار برند و اگر از صفرا باشد معدلات صفرا و بهند مفتحات بدهند
بمسهلات وی تقیه کنند و صندل سفید با آب کشنیز تر طلا کنند اگر از بلغم باشد اندیل کنند
و بادیان با قدر حاجت جوشانند و شهد آمیخته بدهند و روغن قرطا بر سر مالند و بوسه نفیج

درین کتاب نقل کرده شده

مسهل بلغم خوراندن و بیخ بید انجیر و پنجسیل طلا کردن بآب سائیده سود مند است و اگر از سودا باشد تبدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و بادام طلا نمایند

فائده پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزهاست و در درد سر زنهار سر را نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر میرساند بلکه پایها را باید کوفت و کفها مالند که نافع ست اگر سر را بگیرند بد ست بی مالیدن کوفتن باک نیست و بعد تنقیه بآهستگی مالیدن هم مضائقه ندارد **فائده** صداع که از گرمی فقط رسیدن ما از سر دی فقط رسیدن عارض شود دیر غلبه خلطی از اسباب او گویند و در اینجا حاجت تنقیه نیست و بعد تنقیه فصد گاه اگر از گرمی ست سر دکوشند و بپوشند و اگر سردی ست گرمی استعمال نمایند و هر گاه صداع با تپ باشد بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب ضربه وارد شده باشد بدیر آن مرض کوشند و قسمت از صداع که آن را شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد و دیر پا نیست طریق علاجش بسبب همانست که در صداع مطلق گذشت و این طلا نافع دارد صمغ عربی یکدرم افیون نیم درم زعفران یک درم باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر پیشانی چسپانند خصوص مر رگی که بسیار جنبنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد استحکام بتصدیع تمام میشود **فائده** عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون افیون مانند آن شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بداند که حکما منع کرده اند که گاهی بهلاک می انجامد و عند الضرور اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بابونه و مصلح افیون ست آنجا که گلاب بسر ریزند در درد سر باید که بسیار ریزند تا سر تر دارد و اگر نه چنان کنند ضرر دارد و هر گاه خون از بینی صاحب صداع برآید بند نکنند که علامت نیکست مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

وبرآمدن دو سیم از بینی یا از گوش در بیمار سبا که محمود است **فصل ۳۵** در سرسام یعنی آماس کردن پرده‌ها مسر یا دو جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بیمار خندان بود و اگر از صفرا باشد بدخو و تیز شود و اگر از بلغم باشد بیمار سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط خصوص ست شاهد بر آنست و دموی را قرابطس و صفراوی را اقراطس خالص و بلغمی را الیشر عش گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تب سخت گرم بود و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علاج از بحث صداع روشن شود و چون تب لازم این مرض ست تدبیر تب نیز مدنظر دارند و جاست ساقین با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر ست و استعمال نخالهٔ اسرع در آتر و مالیدن و بستن با پیاز در جذب بخار نهایت سودمند و در جمیع امراض دماغیه پاشویه بدستور و بالجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز فصد امر کرده اند بجهت آنکه صفرای سر سم مرکب باخون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز فصد تجویز کرده اند اگر مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فائده هذیان را باده گونی و جزآن که از لوازم سرسام ست گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه نیز تجربه شده و جزآن مشهور میشود که در شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمیباشد و این حالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا بانقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اصل ست و تقویت دماغ کوشیدن **فصل ۳۶** در خمود و این مرضیست که بیکبار گی واقع شود و آدمی بحیس حرکت کرده بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت حدوث علت و سبب این مادهٔ سودا ست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

میزان الطب

علاج در رسالت بنجم در علاج سودا و عن و ورم عن و غیر ذلک از امراض

فصل ۱ در علاج سودا

فصل ۲ در علاج ورم عن

فصل ۳ در علاج ورم طحال

فصل ۴ در علاج یرقان

فصل ۵ در علاج سبات

وسرکہ بویانند و ہر خبہ مجفف باشد خورانند و اطریفلات سریع الاثر ست و آنچہ کہ
سبب سبات بخار معدہ باشد سبوق تخمہ و خفت در حالت جوع پدید بود و قدیمہ بود
تنقیہ معدہ است و اطریفل کشنیز نفع تمام دارد و کشنیز خشک کوفتہ بختہ بالائے
طعام سود مند بود فصل در سہر یعنی بیخوابی سبب آن غلبہ یبوست دماغ ست و دماغ سادج
بود یا مادی و مادہ سہر اورسودا ست صفرا الا محالہ و بلغم شود نیز علاج در سادج تبرید
دماغ کوشند باشد بہ اندیہ و فطول و سعوط و ہمہ معدلہ مرطبہ و در مادی حسب مادہ تنقیہ
نمایند و سہر کہ نشاید کہ بوکنند کہ سہر افراست و ادویہ خواب آور نیست شبت و زرنباد البین
نیندہ و در بلغمی بر سہر نیز چند در یجان بگلاب افشاندہ بویند و نخلہ بیشتر بکار برند و
افیون بروغن بنفشہ حل کردہ بر تارک سر مالند فائدہ ہر گاہ باعث سہر بیاشامیدنی باشد یا
بخارہای گرم بہترین تدابیر باشویدست و ذراک اطراف و از مالیدن روغنہا بر سر دور
بودن در قلع سبب کوشیدن فصل در سبات سہر سباتی و این مرض از اجتماع
اسباب سبات و سہر حادث شود و بعضی بر انند کہ او ریست دماغی مرکب از صفرا و بلغم کما ہو حقہ شان
علت مذکور نیست کہ گاہی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاہی بیداری مفرط بود
تا آنجا کہ نمی نیکو بیند یا ن و فتح عین نیز لازم دانستہ اند ہنگام بیداری بہر تقدیر اگر
جہت خواب غالب باشد سبات سہری گویند و اگر جہت بیداری غالب باشد سہر سباتی نامند
و تعادل ہر دو جہت کمتر یافتہ میشود تا جہت خواب مساوی بود جہت بیداری و اگر یافتہ نشود
مختار اند کہ سبات را مقدم دارند یا سہر را زیرا کہ وجہ تقدم مرتفع میشود علاج آنچہ در
سہر و سبات مذکور شدہ است حسب اجتماع مادتین او دو یہ نیز مرکب ساختہ استعمال نمایند
و وقت غلبہ بلغم شمومات حادہ خفیفہ و ہنگام غلبہ صفرا شمومات بارد بکار برند و کذلک

دیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع و رم تدبیر سرسام صفراوی بلغمی نمایند و حق آنست که ورم
لازم این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود فصل
ورکابوس و این مرضیست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بر آن
افتاده یا کسی از آن خویش میکند نفس او تنگ شود و آواز بگیرد و بعضی اوقات اگر خون غالب
باشد فصد فیقال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن
باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع می انجامد فصل در تشنج و این
مرضیست که آدمی بیهوش بیفتد و دهن و دست پای کج و کشنج گردد و اضطراب کند
و گرانی سر و سبری رنگ و پریشان لازم و لیست بنوبت حادث میگردد و انچه بدوام زوال
آید حملک ست مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک و زر هفت هشت بار
واقع شود و باز زائل گردد و همانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع انچه در غشی گفته اند
بکار برند و کرباسه در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف بندند تا اضطراب نکند و وقت
افاقت تنقیه داده نمایند حسب الخلط و از میوهای تر و گوشت بز و شیر و امثال آن
پرهیز نمایند و عود صلیب بگلاب آویزند و چوب بکار برند فصل صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا
ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان نامند تدبیر وی نیز حسب داده باید کرد و از اطعمه غلیظ
یاد تبرید می تحقیق سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید نمود چه
جماع مفسد شیر ست و فساد شیر موجب آفات در طفل و هر گاه طبع طفل قبض باشد
قبض کشودن اسرع النفع ست در رفع این حالت فصل در مالیخولیا و این مرضیست که
آدمی را از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد بوضعی در وشی متصف سازد که منافی خرد
باشد و بعضی امور از ین قبیل ست حق در عوت و عشق مساق علاج حسب الخلط موصوف

تنقیه نماید و بفرحات خوراند و نوشتد ا و نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند
و اغذیه لطیفه دهند و تنقیه بکرات نمایند عملت داده تا ماده برآید و قوت نگاهدارد و دانند که
اثر تنقیه و تعدیل در ظاهر میشود در امراض سوداویه بطول از تدبیر نشوند و بعد تحقیق سبب تهیه
درخور آن باشد لازم شناسند کی نفع خواهد شد انشاء الله تعالی و در عشق بهترین تدابیر وصل
معشوقست اگر ممکن باشد والا بطریقی که بازدارنده اندیشه آن باشد متوجه باید بود و جماع را
در ازالهٔ عشق اثر تمام ست خاصّة اگر با محبوب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند
که جنون اقسام ست اگر با غضب ایذا بود دیوانگی گویند و اگر با خنده و بازی ایذا بود دوالکلب گویند
اگر با نشر وئی و فرار از مردم بود قطرب گویند هر جنونی که باشد مرتبهٔ جنون بالاتر از مرتبهٔ
مالیخولیاست و بعضی مالیخولیا را قسام جنون شمرده اند اما فی الحقیقه وی غیر انست زیرا که در
اسباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط ست چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث
کند نه جنون علاج وی در مالیخولیا گفته شد بکار برند و در تر طیب پیشتر کوشند و بدو شیدن
شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن روغن بنفشه و بادام بر سر و بدن استحمام
و نطول ساختن آب گرم هر شکم نفع دارد و معجون نجاح اکثر سود مند بعد از تنقیح تمام
فصل ۱۳ در سدر و دوار هر گاه آدمی بر خیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود و مرا
سدر گویند و چون ابتدا کند و سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند
علاج حسب خلط مستفرغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از نوع ماده در دماغ
توان دانست و اگر ماده در معده باشد از نشیان و دیگر آفات در معده مهیا بود
و همچنان هر عضوی که تنبد ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و تنقیه
عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

نسخه از ابن سینا

که از نقاهت میشود و اندیه لیقه و سفرجات مناسبه فرنیل است و مروارید مصطکا یه کرده
باشربت لیمون و صندل یا شربت انار ین و امثال آن سفیده اگر بسیدن سرما بر سبب باعث
مرداریو د بکمید و تضمید باشیاهی گیم نمایند و اندیه که دران قوابل گرم باشد بخور انند
فصل ۱۴ در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم مرطوب و سبب سوداو بواسطه
سوء مزاج حار سادج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد نضج
خصوص بحب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین ست و معجون فلاسفه و روح مربا
و تجبیل مربا و کندر با شکر مفید ست و از آب سرد اجتناب لازم و در تطیب باد هان
در سوداوی واجب و در سوء مزاج حار سادج تعدیل بمبردات و مرطبات کافی ست
فصل ۱۵ در فالج و این مرضیست که نصف بدن از کول بحس و حرکت شود و این
بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه تورم او مر مبدا اعصاب
علاج در بلغمی تا چهار روز اول دیه تجویز ندهند مبادا زیاد تر شود اگر ممکن نباشد آب
گوشت بازیره و دارچینی تواند داد و بجای آب ماء العسل اگر تنقیه باید نمود و بعد روز چهارم
منضج ملطف دهند و نخود آب گوشت کبوتر بچه با دارچینی و فلفل نرم نمایند و پس از سه روز
تا چهارده روز که ماده نضج یافته باشد مسهل می دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و امثال آن
تدهین نمایند و بجوارش بلادری یا تریاق کبیر و متریدوطوس نافع ترین ادویه ست و مشک
و کندش و فتیل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر ست و آب گرم بر بدن
نریسانند که مضر ست از آب سرد ست اگر با فالج نیز همین غالب باشد قصد جائز ست
و آنجا که فالج با حرارت باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد و بعده
بمعالجه فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج ورم باشد بر مبدا اعصاب زیاده

ماده خون شفته دمل نمایند و سعالجه در مرتوجه فرماینده **فائده** بطلان حس و حرکت
اگر بعضوی افتد بی تخصیص و قوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند بلفظ مطلق
و فالج با استرخا نصف بدن مختص ست نزد جمهور **فصل ۱۶** در چند این مرضیست که حس عضو
باطل یا ناقص شود علاج اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبه
بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر بسبب یبوست بود علامت و علاجش از تشنج پابس گویند
و اگر بسبب ضغط ورم یا بستن عضو باشد ازاله سبب باید کرد **فصل ۱۷** در لقوه یعنی کج شدن
روی سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان استرخا کدورت
حواس و نقصان افعال و فرو هشتن پلک زیرین و کام و نشان تشنج یبوست پیشانی ست
و قلت آب دهن علاج استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج تشنج کوشند **فائده** تا چهار روز
بلکه هفت و نگذرد و علاج هیچ نکنند و ارغذا باز دارند و از آب نیز اگر ممکن باشد دور
خانه تاریک نشانند و آئینه چینی پیش نظر دارند تا بتکلف دهان بیوسته همی بیند و
هر زبون در دهن دارد و پوست پنج گبر در یا دالفصل جوشانند و تغرغر سازند و آن را که
غلبه خون بود فصد مجرب ست و در تدبیر سهل نمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نمیشود و
آئینه چینی عجائبست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون وی در آن بتکلف
دیده میشود کثرت نظر در آن باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی درهم
کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان آنست که یکبارگی
آفته و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان
وی آنست که بتدریج افتد نخستین استفراغ منفرط یا حمیات حاره یا بیداری و
غم مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود و علاج در هر دو علاج فالج

کرشند و دیگی بنهند بریه و باطیه از انچه بهتر سود مزاج یابس و بعد لات ذکر یافته
و سوم روغن و روغن بنفشه بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استشناق نمایند فائده
تشنج کز رسیدن نیش عقرب یا زدوقوع قرحه بر عصب اکرم اعضا حادث میشود تبدیر
دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و دفع اذیت عصب کوشند و تشنجی که در صرع افتد
عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد اگر با وجود کشوذن صرع تشنج بماند
روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیکرم بمالند و بعضی مردم را که وقت فازه دهن
گشاده میماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدهین کا فیست و اگر گفایت نکند بعلاج استلائی
باید پرداخت فصل ۱۹ در تیجه یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از سر دو
جانب کشیده شود فصل ۲۰ در گرانی یعنی تشنجی که در جنبر گردن افتد و مانع تمایل شود
علاج اینها از مبحث تشنج جویند چه سبب و معالجه مبادرت نمایند که اینها قوی تر از
تشنج اند فصل ۲۱ در گرفتگی یعنی از زیدن عضو اگر از مادهٔ بلغم افتد نسیان و دیگر آثار
بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه است و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد
ترک سبب نمایند و در گرفتگی جماعی شیر تازه نوشیدن و تدهین بن دن بیضه نیم برشت
خوردن مفید است فصل ۲۲ در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در وجه مقدر بلغوه
و در شکم بمقدمهٔ صرع و در پهلو بورم سینه و سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در عضله
شکم بمقدمهٔ مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کردن و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیهٔ
بلغم فرماید و آنچه که احتباس طمث و نابر امدن خون باعث اختلاج شود از فصد
زائل گردد فصل ۲۳ در لوسے که در پرانیدن تغیر گویند این حالی باشد
که اعضا گران و رنگ بدی و چشم سرخ شود و فازه و خمیازه بسیار آید و آدمی

خود را هی پیچد گویا مقدمه می ست حال آنکه پیدا شود و بعد از چندے آن حالت رفع
گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آن حالت ثابت ماند یا عود میکند تقیه نمودن و صفرا
باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سر دنوشیدن مخبل ان کردن فجاقه
نفع بسیار دهد تخم کشنیز سفوف ساخته با نقوع کرده همراه شکر سود مند ست
فصل ۳۴ در حبش و این مرضیست که دماغ خارش کند بی مورد علاج در تبر بده
ترطیب کنند زیرا که مادهٔ این بخار صفرا ست اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا
باید داد و آدویه که خون غالب باشد قصد توان کرد فصل ۳۵ در عصابه و این در دیست
که در سر پیدا آید و بجنبش اگر گرمی سازج بود که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب شروع
کند و غالبه همیشه تا دو پهر پس تا زوال آفتاب این تیز کم میگردد و تمام شب اثری ازان
نباشد یا صبح سر دکند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند
و اضماد بقبض مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن بقبض بر روی افتاده باشد
و پیشانی کشیده بود علاج رعاف آردن است بخاریدن بدن بی از چیزی خشن و اگر
رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سر کوه کافور بویانند و اطراف بمالند فصل ۳۶ در رکام
و نزله بدانکه فضلهٔ دماغ اگر از بینی برآید بطریق مرض آنرا رکام گویند و اگر بجانب حلق
ریزد نزله خوانند علامت حرارت قلت حرقت مادهٔ او نشان بود و تغلظ یا رقت
فی حرقت علاج تعدیل مزاج کوشند و در مادهٔ تنقیه نمایند حساب باید و بالجمله در رکام قبل از تنقیه
تمام چیز که باده را از بر آمدن باز دارد نباید داد و طبخ نرم باید پرداخت و سر پوشیده چیز در حمام
و چه در بازار خوردن غرغره و خفتن بر پشت خوردن حوضات لبنیات تخم سرد
کردن حرکت ضعیف نمودن منع باید کرد و اگر سر فرو باز کام بود در رعاف

فائده ۱ مشری و یا دشنام که در روی می افتد به تنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب
در امراض متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی باب ۲ در امراض عین روشن باد که
چشم مرکب است از نه طبقه و سه رطوبت و یک عصبیه و جوفه که محل نور است در وسط
آمده و تا جلیدیه رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند در عصبه متادی میشوند
و باصره درک آن مینماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات رطوبات گرد و پیش اینها
پناه مانند واقع اند اکنون بدانکه آنچه مماس هواست ملتحمه است و ملبس در می آید طبقه ملتحمه و طبقه
قرنیه است تا آنجا که سپیدست ملتحمه است و انجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند
و بعد انیان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین ست و ملون حدقه از وست و الا
قرنیه شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور
اشباح بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است
و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد او رطوبت
زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس مقعر کاسه چشم است
بهر طبقه و رطوبت مرض های کثیر مختص شده انچه نام دارد در انجا مذکور میشود

فصل ۱ در رمد و آن ورم ملتحمه است اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود
و چرک بسیار اید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از
بلغم بود درم سپیدی زند و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید اگر از سودا بود
درم صلابت زند و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید اما پلک بر هم نرسد و چشم گران باشد
و باصداع بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب آن
ماده نمایند و پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما آنجا که سبب خفیف است

خفیف باشد دو سه روز بعد از دوا مالیدن بی تنقیه مجوز ست و بهترین اطلیه در
رمد گرم خضض کلی ست با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای او طلا کنند و آنجا که
درد شدید بود و افیون اندکی نیز ضم نمایند و ذرور چشمها م در همه اقسام رمد نفع تمام دارد
پس از چند روز استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و هر انچه بخار انگیزد لازم دانند
صفت ذرور چشمها م که بهندی چاکسو گویند مقشر کند و در سرگین خرنجه یا بدون
آن دو حصه بگیرند از نبات مصری یا مامیران چینی یک حصه بچون غربال سازند و
در چشم اندازند بطریق ذرور و از روت مذکور بر با شیر خراگر بدل مامیران کنند هم شاید
فایده رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مسی ست بورق و حجامت پس سر و لو
چسپانیدن بر ناگوش اثر کلی دارد و در رمد کور سود مند فصل ۲ در ظرفه و آن نقطه
خونست که بر ملتحمه افتد علاج قطره خون با بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آنچنانکه بچکانند و کنند
بنشوند و دو و آن بر سانند اما اگر سیب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند
فصل ۳ در ظفره یعنی ناخنه علاج از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهور ست یکمیل بسایند فقط
یا بالفتح با کفه یا کفه یا کفه یا

باشد سبل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و بهترین منقیات فصد گ قیفال ست بعده رگ پیشانی و رگ باسلیق زدن و این آنجا که سبل قیق بود شیاف تیار کنند و در سبل غلیظ شیاف احمر و با سلیقون دور یابس قبل از اکتحال و بعد از استحمام لازم شناسد و اگر مدیا سبل لاحق شود نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سر و بر استفراغ و خدب ماده قناعت کنند و در رده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر مدیو از اثل نشود لقط نمایند یعنی بردارند و برند بطریق که معروفست نزد کحالان **فصل ۶** در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست که ماده ورم در جزوه عضو سرایت میکند و انتفاخ در کل عضو پیدا آید و بس لعضی بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد علامتش آنست که دفعة پدید آید و سخت و گوشه چشم سوزش مانند آنکه از گزیدن پشه یا مگس نمایش ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و در روز چندان نکند و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر بماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر غمز نماند علاج تنقیه حسب المادة نمایند و تبدیر برند بار و رجوع نمایند و در ریحی سه روز پیچ و اگر نکند و اگر نشود ذائل میشود **فصل ۷** در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه درین بسیار باشد که ملک نیز سرخ شود و بارین گردد علاج ازطعام شور و تیز پرهیز دهند و تنقیه بفصد و مسهل نمایند و جست بر قصب بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم روی آب گرم بسته باشند **فصل ۸** در رشحه ملتحمه و آن گوشتی نرم ست که اکثر در حوق اکبر پدید آید علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس دستکاری نمایند **فصل ۹** در رشحه ملتحمه و آن شبه صلب ست سرخ یا سیاه

که در چشم پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نماید و بدانند سبب سیاه باشد که باده
و قدری سبک بود و جوان فاند بگلاب تر کنند و بر نهند زائل شود و بتدبیر دیگر فصل ۱۰
در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود سرمه بکشند و اگر از سردی باشد با سلیقون
و اگر از ضعیفی مضلهٔ چشم بود دسته ملیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی کوفته
بیخته بکشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک پی در پی منقطع گردد و آنرا بوا لیتین
نامند تدبیر او تنقیه بدنست پس اگر از دویه اشک مزاحم چون با سلیقون کشیدن فصل ۱۱
در حرقت عین سبب سوزش چشم اگر باده گرم بود تنقیه نماید و اگر بلغمی ماده باشد تنقیه و تدابیر
پرورده بکشند و کاسنی تر بکوبند و بر وی نمک گل خطمی نمایند و کافور اندک اندک از ترتیب داده
فصل ۱۲ در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعاً
چشم را نمالند زیرا که اگر خاشی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر آنست که
چشم را با آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و اگر چیزی باشد به پنبه یا لته بردارند و اگر
نمایص بود بدین تدبیر بردارند نشاسته باریک سازند و در چشم پاشند و زمانی بدارند
تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد و پس پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری
باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسی سرخ که نقاشان
آنرا گل سر شوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یکساعت چشم بسته دارند
تا حیوان بدان آلوده شود و از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانبوبه که سرش
پهلو دار بود آنرا بندند و در چشم بعد تکمید چشم با آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از سیلان
انبوهی نیارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم آنی که مخصوص باین کار است یا بهر حیله که توان

بیاورد و برآرند پس از آن شیر زنان با سپیده بیضهٔ مرغ چکانند تا از مضرت تشبث
ایمن سازد فصل ۱۳ اگر ضربه که در چشم افتد سرخی یا درم آرد علاج رگ زنند و طبع
نرم دارند بنقوع خواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی و زردی بیضه
با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ پلپل
یعنی سنگی که در خرطهٔ پلپل بندو زرنیخ طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر به تیغ یا از
سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه بدهند نیز فصد قیفال بهتر است و بر اندک مدت
زرده تخم مرغ نهادن و باصلاح جراحت کوشیدن بوعی که در قرحه آید فصل ۱۴
در قرحهٔ عین بدانکه ریش در سایر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که
در ملتحمه بود و کم درد باشد و قرحهٔ ملتحمه قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر
طبقات که بجز درد شدید هیچ آثار قرحه پیدا نخواهد شد مگر بعد غلیان مده علاج
نیز وی رگ فیقال زنند و سپس بیضهٔ خون قدری همی گیرند و طبع نرم دارند و اگر درد
کند شیر زنان چکانند اگر درد نخفته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را در آب
شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بست چند باشد و چون
نصف بماند بیالایند غسل او این باشد و بعد از پختن و شکافتن شیر با عسل آمیخته
چکانند تا پاک کند بعد ازان کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند انچه
برای ذهاب آثار قروح وجدری مخصوصست بکار برند استخوان بوسیده بگلاب سائیده
در ازالهٔ اثر مجر بست فصل ۱۵ دیگنه بدانند که این لفظ مشترک ست زیرا که گرانی
پلک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشم ریگ
افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف

Marked by Ghulam Rasool Mehr

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج انچه مخصوص
به پلک ست گفته آید جذا اما انچه بقسمه مختص ست تدبیرش نضج ست یا استعمال
معاب حلبه و کمان و کثرت استحمام و بعده جهت فشف ماقشیشای قضی با یک
سیاهه کشیدن پس اگر سودند هد و نافع البصار بود و شکار باید کرد الا تعرض کند
تا افتی دیگر پیدا نکند و انچه بمانع خصوصیت دارد بمعالجه رمد سودا وی دور شود و
بطبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری
علاج شهد یا باب دیان در چشم و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند
و انرا بر آتش کنند و رطوبتی که از انجا بر آید سا نند در چشم کشند که سریع الاثرست
اگر یاده کثیر بود بمسهل و فصد بر آرند **فصل ۱۷** در جبر یعنی روز کوری علاج هر پسه
کله پاچه و گوشت گاو و فان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و در بینی چکانند
و در آب سرد چشم بگشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند **فصل ۱۸** در صداع
صدقه و شقیقه همین و این مرضیست که در عمق چشم ضربان سود و وجع مسلی یا ضاغط
بود و گاه ساکن شود و ضربان و درد ماند شقیقه سر باز عود کند و آثار ریح نباشد
علاج انچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر نیست و در تبر شریان صدغ بسیار درت
کنند تا افتی دیگر نیارد **فصل ۱۹** در خوط العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم
علاج تنقیه ماده نمایند و بعده هلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست
فصل ۲۰ در نتو و القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط نمایند
و بعده در و را صفر کشیدن و با بهای گرم رو شستن و بر بخار آن انجناب نمودن
و خاصه نتوانست که سخت می باشد و زیر میل تنفر نمی شود و معراز دمعه

وضربان می بود بخلاف شبره که در قرنیه افتد نرم و ذوی غمز و با درد می باشد

فصل اکم در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاهی در جمله آنها بثور حادث میشود و گاهی در بعضی بالجمله در بعضی قرنیه پیدا میشود همان موضع و در بعضی و وجیش در مطولات گفته اسم علاج فصد و مسهل بعمل رند و ابتدا در اوایل انتهاء شیاف ابیض کندری و انحطاط شیاف احمر لین کشند فصل ۲۲ در سوء مزاج هر گاه قرنیه بلنگاند و عنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عیوب یا خواه آن بقدر سر سوزن بود یا زیاده باشد و اگر نه بقدر مجمع نامش مختلف نهاده اند چنانچه راس النمله و راس الذباب و یعنی و نفاخی مسماری و نولولی و فلکی نیز خوانند علاج پیش از انکه کنارهای شق قرنیه سطبر شود در مراجعت متوکو کشند و محافظت نمایند از کثرت خرق و این چنان باشد که شاذنه بمغسول اقلیمانقره صدف سخته باریک کنند و در چشم اندازند و اگر کسیس اندازند بهتر باشد بالای آن فاده مدور بقدر خانه چشم بر چشم بگذارند قطعه اسپرک یا اسپرک کرده در خرقه نهاده بر نهند و اگر سر مه سیاه باریک سازند و در خرقه کرده بگذارند بهتر باشد و بعصابه محکم ببندند و هر گاه کنارهای قرنیه شقه غلظت گرفته باشد علاج سودند بدانند امر مبادرت کرده اند در تدبیرش فصل ۲۳ در حول یعنی هر چیز دو نمودن از دو چشم اگر بصر سولودی بود علاج پذیرد اما غیر سولودی انچه با طفال افتد از صرع عمار خوانیدن دانیه انرا بر یک پهلو یا از صیحه دواز هیب که بیکبارگی طفل را بخنبش آرد علاج حبس انست که چیزی سخ بدانجانب کنی خواهد چشم را بگردانند او بزند تا طفل نظر بسوی سه بدان آرد و هیات چشم بحال آید انچه بر گاه افتد اگر از تشنج عصابه متقله بود نظر کنند که بسبب سوست یا استلا نشان میبی تقدم امراض حاده است علاج حبس ترطیب چنانچه بتشنج یابس مقرر

دانستن خرد و شیر و فکر دیدن النفع و نشان استلا تقدم صرع ست و جبران آن که
تشنج استلائی لازم ست و علاجش تنقیه و اگر از استرخای عضلات مقابل بود بعلاجات
و علاج استرخا رجوع نمایند چنانچه در امراض اسپاس گذشت اگر زوال طبقات رطوبات
بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و علاجش تنقیه و مداومت باریجات و تنقیه معده نمایند
و اگر اورا معدن ماده دانند تجدید هضم فرمایند **فصل ۲۴** در اتساع و انتشار بدانند که
اتساع کشاده شدنست خواه عصبه مجوفه کشاده شود خواه ثقبه عنبیه و انتشار پراگنده
شدن نورست در اجزای چشم و این لازمه اتساع عصبه است و در اتساع ثقبه عنبیه نمیباشد
و در اکثر با اتساع در ثقبه نیز یار می باشد بالجمله اتساع عصبه متحقق البرست
اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدارک توان کرد و علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند
مثلا اگر از قصر بد افتد اما له ماده کنند و اگر از خلط فاسد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی
رطوبت بیضیه افتد و این بصبیان بیشتر افتد یا از تورم طبقه عنبیه افتد ایضا تنقیه
نمایند اگر از خشکی عنبیه افتد علامت و علاجش از صنف قصر بنویسیم **فصل ۲۵** در ضیق
یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جلیست محمود باشد و باعث قوت بصر شاکر
عارضی ست ضعف بصری آرد نظر کنند که بیشتر رطوبت عنبیه است یا خشکی عنبیه قلت
بیضیه یا کمبوس دیده که در ثقبه گراید آثار رطوبت و یبوست از اسباب متقدم پوشیده نیست
و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم ست و مبصرات تشخیص نمودن علامت کمبوس
صلب فقدان ثقبه ست یعنی مردمک نمایند علاج در یبوست عنبیه و قلت بیضیه ترطیب
و در کثرت رطوبت عنبیه تنقیه و در روائت کمبوس تنقیه مع مراعات ترطیب کمبوس صلب
تعابل برامدن سازد باید کرد **فصل ۲۶** در تخیلات یعنی خلها

وخیالها در چشم آید چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه هست یکی مقدمه
نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم دخان حسن بصر نشان
نزول الماء بقای آنست دائم و هر روز افزون و اکثر در یک چشم بودن علاجش نافع
دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده
و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات از ملون شدن اجزای چشم و تقدم امراض
عین پوشیده نیست علاج تنقیه ماده و تنقیه اجزای چشم حسب سبب و نشان و دکای
حس سلامتی بصارت و دکای مانع ست و این فی الحقیقه فرض نیست زیرا که بصارت
شده است و بخار یا بدن و اجسام صغیره که در هوا بنبهت ست می بینند فی الواقع
اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش میشود و جهت تکدر سر شیشه کله پاچه دهند

فصل ۲۰ در نزول الماء یعنی فرو آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک
اندک یا بیکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام
ثقبه را در گیرد و بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر
دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت تمامه نمیکند
بنابر رقت و این قسم را مستشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تمام از تغیر مزوک
و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات اسخره روز افزون توان یافت
علاج در ابتدائی توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ پخته باید تارک بسوزد
و بعد داغ سه روز جرام مغز بادام بعد و پنبه بروغن کنجد آمیخته گذارند و
هر چند که داغ بتر آید بهتر باشد و بهیچ چیز پاسے غلیظ و جماع پرهیز کند و بعد نزول
چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم تسع همی شود دستکاری

دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد فایده خیالات چون از
شش ماه درگذرد و نزول ماء نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد بدانند که
تخم نیل باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند ورگ پس گوش کشادن
نیز مانع میشود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و پخته بود البته منع نزول الماء مینماید
باذن الله تعالی و بعد نزول نه دواسود میدهد نه داغ مگر قدح یعنی دشکاری و طرقش معروف
و بعضی جاها دیده باشد که صاحب نزول الماء را صدمه قویه بر سر افتاده و سعا باصر بگشاده و قیام
این مرض بسیار است غمامی یسیر تقی حصی آسمانجونی مشتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض بردی
اصفر احمر دموی ازرق اسود از نهایج یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و انچه
قابل قدح است سپید صافست که از مالش چشم متسع گردد فصل ۲۰ در سدهٔ عصبیه مجوفه
که بی نزول الماء بود نشان وی سالم بودن و مک ست و هم ذلک بصارت باطل شدن
و آثار ورم و ضغطه نمودن علاج تنقیه دماغ کندر و رگ گوشه چشم زنند و دیو چه
بر صدغ چسپانند و قدوم بمالند و محاجم نار بر ساق نهند فصل ۲۱ در زرقه یعنی گربه چشمی
انچه اصلی بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیست خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد ان
حسب سبب مدرک توان کرد و اگر سبب بی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر
یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقه عصبی بطلان بصارت و فرق درین
و نزول الماء ارزقی از تقدم خیال عدم آن توان کرد و ایضاً در عصبی لاغر سے
در چشم پیدا شود و قدح سود ندهد فایده زرقه که در صبی شده باشد لباضه بعد
بلوغ زائل شود و این زرقه را برص العین گویند فصل ۲۲ در ضعف بصر اگر بواسطه
غلبه خون بود رگ زنند و تصفیه دهند نمایند و تو تیا بغوره پرورند بکشند و اگر از بلغم بود

فصل ۳۱ در ظلمت یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن و بجای تاریک علاج اگر نور
فصل ۳۲ در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود
فصل ۳۳ در تمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت
فصل ۳۴ در رسل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه انست علاج ترطیب کوشند و
فصل ۳۵ در نغض العین یعنی دیدن بجانب

باب ۳۰ در امراض جفن و هدب بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم ها موی پلک ست یعنی مژه **فصل ۱** در کنه پلک و نشانگش آنست که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم ست پس از زمانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام سه تنقیه پلک مدعات در چشم کشند چون احمرین و کحل احمر جاوه استعمال نمایند **فصل ۲** در استرخای جفن بعد تنقیه و تطمید صبر و اقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف ست رگهای درون بینی کشادن نفع دارد **فصل ۳** در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رد یا قرحه پس از قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بجد قرحه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خایسیده آب وی اندازند و پنبه بروغن گل آلوده در میان گذارند و زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند **فصل ۴** در شتره یعنی کوتاه شدن پلک اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غده و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب سبب تنقیح بپیمی باشد یا استلائی تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند **فصل ۵** در شیرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان سبب پلک سطبر شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعد تدمیعات کشند و اگر نفع نشود و ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و نافع ترین چیزها بر بریدنست حتی که خنازیر و سرطان از بریدن واقعی بتحلیل میرود **فصل ۶** در عقده که فزونیست سخت بر پلک بالا پدید آید علاج بتقیر و طی نرم کنند پس بهبت تحلیل مرهم دهند و انچه قابل دستکاری باشد واجب تنقیه نمود بدون او توجه نماید

نسخه ان خواهد آمد ۱۲

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که از کون شده در چشم خلقه نیز اشعر منقلب
گویند و اگر اکثر در غیر نبشت و دیده شعر زائد مانند علاج بعد تنقیه موی زائد بکنند و آنجا را
بنوشادر بخارند و بعد موی چیده و شیر انجیر و خون کنه سنگ طلا نماید و کف دریا با لعاب
اسپغول مالیدن بنت راحذر کند و اگر موی منقلب باشد بعسل قرنبق یا مرهم ساده بسیار است از
بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی مالی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج است
و خیاطه و تشهیر نیز تدبیر و بست فصل ۸ در انتشار الاهداب یعنی ریختن علاج اگر فساد
غذا باشد بواسطه غلبه سودا یا سوداء تنقیه خلط مفسد نماید و اگر از ضعف جاذبه آن
موضع بود این عقب انطیس تهای گرم قد تقویت دهند و ترطیب نماید و با سلیقون
و روشنائی کشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و ورم تخفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله دهند
فصل ۹ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه بلغم برگ الاله دشتی
بروغن زیتون بمالند و روشنائی بمیل بر مژه کشند فصل ۱۰ در جرب الاجفان یعنی
فرو نپای خرد باخارش که در باطن پلک پیدا بود علاج حسب ماده تنقیه نماید و بر رود
کشند فصل ۱۱ در برودت آن طوبتیست غلیظ زاله مانند که اکثر بر ظاهر بدن افتد علاج
بتبخیر و ملی و داخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند فصل ۱۲ در صلابت
و غلظت آن بختی چون پلک افتد کشادن و پوشیدن چشم دشوار می شود
علاج در تنضیج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند و با نکیاب مرهم
و این را حبار العین نیز خوانند و آنجا که باصلابت الجفن خارش بلا ماده بود می بشود
بپوسه مالیدن فصل ۱۳ در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

خصوص که کنارهٔ بیشتر سطبر شود علاج در ابتدا ما دالفواکه کافیست و سماق در گلاب
خیسانیده آب او بچکانیدن و شب و خرقه و برگ کاسنی بروغن گل ضماد کردن
و انی و بعد از زمان غلظت تنقیه بقصد و مسهل قوی لازم بعد تنقیه شیاف احمرلین کنند

فصل ۱۴ در مُحل الاجفان یعنی سپیش که در مژگان افتد از آنرا که بسیار خرد بود صبیان
و از آنرا که بزرگ بود مقام گویند و از آنرا که آگنده باشد فرده خوانند علاج بعد تنقیه بدن
پلک را پاک سازند از مُحل اگر ممکن بود گرفتن والا آبیکه شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند
و میل در زیق گذارند تا بوی سیماب در وی اثر کند پس با هستگی بر میل پهت گردانند تا جزء
از سیماب بآن نماند پس آن میل در پلک کشند با لخاصیه مُحل بخشد **فصل ۱۵** در شعیره
که در سیست بشکل جو در کنارهٔ پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا را دواع و بعد
شمع گرم و داخلیون بنهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا بمقراض سبز
برآمدن پدید نهند زمانی و زود بند نکنند و بعد در و را صفر پاشند **فصل ۱۶** در ثؤلهٔ الاجفان
و آن فرو نیست بر شکل توت اکثر در باطن پلک برین میشود علاج بعد فصد و مسهل قلم
نمایند بالاستیصال و بعد قطع زیره و نمک بنمایند و آب او بچکانند **فصل ۱۷** در تحجر شحمی
و این از برودت غلیظ تر باشد علاج تنقیه کنند و تقطیر وطی نرم نمایند و اگر تحجر مشابه
دیل بود آنرا کد نامند **فصل ۱۸** در قروح حبّی علاج اول عدس و پوست انار
و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشک پشه زرده بیضه با
زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود **فصل ۱۹** در تهیج اجفان یعنی انتفاخ پلک
علاج اگر بسبب ضعیفی احتقان افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن بتقویت آن
کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند **فصل ۲۰** در ثؤلول

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسرکه طلا نمایند و اگر بزرد و زرد و بنوشند
گرفته بناخن کیه بیرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بر جراحت زاک باشد تا خون
بایستد **فصل ۲۱** در مشتری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک
تجارد و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است **علاج** رگ زنند و مسهل صفرا
دهند و بشادنه عدسی مغسول اکتحال نمایند **فصل ۲۲** در زگله پلک و آن ثور حمرو سوداست
که اندک اندک ورم کند و ریش شده بمین گردد **علاج** تنقیه کنند و خضد و مرطلا نمایند **فصل ۲۳**
در سفعه پلک یعنی سیوسه باشد که ریش کند **علاج** رنگ او اگر اغبر بود مسهل سودا دهند
و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد شتر طرز نهند و با شکر
بخارند تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند **فصل ۲۴** در سلعه پلک و آن جسیست مثل
از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه و سکاری کنند **فصل ۲۵** در زرقت و خفرت
جفن یعنی کبودی سبزی که بر پلک از زخم پدید آید **علاج** اگر جراحت باقی بود فصد کنند
و مسهل دهند و صندل و برد و سنگ بگلاب طلا نمایند و الا سفال نو برهم سودن آب انداخته
طلا کردن ازالهٔ کبودی بنماید **فصل ۲۶** در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی
ست **علاج** بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و در وقت چکاندن اول با ید که قرحه از
پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بر آرند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف
و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند و هر گاه غرب بند شود و رم
کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خربزه و زعفران قدری آمیزند و گذارند
ناسر واکند **فصل ۲۷** در حکه آماق و احفان یعنی خارش بلا ثور که
در گوشه چشم و در پلک پدید آید **علاج** تنقیه نماید و گاهی فلب کنند و بکوبند و بر وی نهند

کل ضماد نمایند و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد با سلیقون و کحل غرغره کشند **فصل ۲**
در عنده یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی ست علاج بعد تنقیه
جهت اقتضای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند و اگر سود ندهد قطع نمایند بچوظفره و بعد
قطع ذر در اصفر یا شند تا ما بقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه
بروغن گل طلا نمایند و بمرهم مندمل باید کرد بعون الله تعالی **باب ۴** در امراض
اذن یعنی گوش باید دانست که وی عضوی شریف ست زیرا که آلهٔ شنوائی
ست و حس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه
نشود و او در گوش در امراض مادی بکار نبرند و هر چه در گوش چکانند نیکو م باید زیرا که
برد بالفعل عصبهٔ سمع را ضرر دارد **فصل ۱** در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج
اگر درد بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علیحده بکنیم و اگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود
تنقیه در شه مادی و ایضا در سائر حار باید کرد و تعدیل در سائر بارد کافی ست و در
مادی بعد تنقیه نیز و اگر سبب خول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن
بود و جیدن بر یک پای دست بر گوش باوف نهاده و سر بدان طرف نگون
ساخته آب و دیگر اشیای سیاله را که در آمده باشند بروی آن آرد و اگر از اسفنج فتیله
سازند و در گوش مریض نهند بهمان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را نشف
کند و اگر بسبب تولد کرم در گوش بود بخارد و دغدغه کند و احیانا بر آید علاج برگ شفتالو
را جوشیده با آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و مر که بچکانند تا کرم بمیرند پس از صوف فتیله سازند
و بسر پیش آلوده در گوش دارند و کرم که بیده آویزد بروون آرند و آنجا که قرحه باعث
کرم بود تبدیر قرحه کوشند **فصل ۲** در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که آماس درون ثقبه ست یا برون اگر درونست فتور در سمع و شدت درد نزدم
تپ میباشد نرد که دوائی مرکبست با آب کشنیز طلا نمایند درون و برون گوش تسکین
یابد از مجربات حنین بن اسحق علیه السلام اکبر
پستان و شنبلید با دریاستد اگر نایستد دعاب حلبه با لحم کنجان بچکانند تا سیم کند و
بنا لا یدیخته شده و اگر بیرون ثقبه ست و مرهم بنظری آید و تپ لازم نمیباشد و در رشد
نمی بود و درین استعمال روا دعات منسی ست شدت درد بارچه در آب گرم تر کرده
تنکید توان کرد و نمک گرم نیز بعد دو روز بر گرد کنجد بسر و غن زرد کهنه پخته بر و رهم نهند
تا تحلیل ماده کند فائده انچه گفته شد بورم گرم مخصوصست اما ورم بارد درون صماخ
بود یا برون مبطل سامعه نمیشود و در قوی و تپ مادی نمیباشد اما ثقل شمرده لازم و
در روغن ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تمام دارد در بارد فصل ۳۳ در فرو گوش و
انشانش تقدم و رم ست و بر آمدن نسیم علاج شهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده
بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر زرد و رنسا نیده یا بروغن گل
آمیزند و بفتیله بردارند اگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جندبیدستر جهت
اصلاح افیون بهم آمیخته ذرور سازند یا بچیزی آمیخته بچکانند فصل ۳۴ در طرش
و وقر و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی
یکی مزاوج دیگری باید علاج حسب سبب مدرک کنند و در اینجا تنقیه بتفاریق نمایند اگر
تنقیه مطلوب باشد و انچه بروز بحران افتد علاج مهم نیست و انچه از کبر سن افتد
یا موروثی بود علاج نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و یک قطره
در گوش چکانند نفع دهد فصل ۳۵ در دخول اجسام یعنی در امدن سنگریزه و مانند آن
در گوش علاج روغن بر گوش چکانند و عطسه سازند حرکت شهد و چون جوز بیابد و هن و بینی

بگیرند تا وقت دفع بکوش مصروف شود و آن چیز منتفع گردد و اگر آب در آید
چوب باریکی قدر وجب گرفته بیک طرف او پنبه بندند و بروغن آلوده بگوش
دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت و در
حیوان صغیر را انچه در تولد میدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نماید فصل 6
در طنین دوئی آواز که درون گوش میشود اگر سخت باریک بود طنین گویند اگر نرم بود
دوئی گویند علاج بتحقیق سبب نمایند و ازالهٔ آن فرمایند و اگر از ذکای حس بود
کلیه یا پیچ سرکه خورانند فصل 7 در انفجار الاذن یعنی برامدن خون از گوش علاج از
استلا بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه بود خون از فصد
اندک گیرند و هر چونکه باشد بعد فصد ماز و در سر که چوشانند و بپکانند خون بند شود و در
بحرانی تا که خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از نسج حیه زرد افتد بعلاج او که آخر بیاید
رجوع نماید فصل 8 در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند
و صبر و مقل و اقاقیا در انبیخ و حاضما دسازند بجانب شمال بستر تا عضو ایمن باشد
اصلی آرد فصل 9 در انقلاع الاذن یعنی برامدن گوش از بیخ علاج بعد فصد تلیین نمایند
و گوش را بر موضع او نهاده و عصابه محکم ببندند و اگر درد باقی باشد پیه بط
گداخته در آب برگ خطمی آب پوست کدو مالیده بمالند فصل 10 در قلاع الاذن یعنی
شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شیانه در بیخ گوش حجامت کنند یا
چسپانند و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ در پنبهٔ نرم سائیده بپاشند
فصل 11 در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج آن مثل در قوبا فصل 12
سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را با روغن بادام تلخ بپکانند

در هر باب الاول یعنی گرینختن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج بتقویت دماغ کوشند
باغذیه و ادویه متقویه و شموم **باب ۵** در امراض انف یعنی بینی بدان که در بینی
بینی دو راه ست یکی بدماغ میرود و یکی بحلق **فصل اول** در ششم یعنی بطلان شامه
وسببش اگر از برآمدن گوشت زائده بود در مجری آنرا بواسیر الانف گویند و
جدا باید و اگر حدوث ورم یا وقوع شده بود از خلط از انچه الزم هر خلط ست
معلوم میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار و بارد ظاهر ست و بنا بر آن
ماده ضرور علاج حسب سبب ادرک نمایند و انچه بعد امراض حاده افتد بسبب
یا تشنج کمتر علاج پذیرد **فصل ۲** در فساد شم یعنی در حس بویائی قصور افتد یا وجود
آمدن بوی و این سه گونه ست یکی آنکه همه روائح را یک نحو بوی کنند دوم آنکه
از یک چیز بویهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بویها شمیده شوند و بعضی
و این از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط و بد بو نه یا بر عکس
علاج تنقیه دماغ نمایند و اگر صفرا باشد تدارک وی فرمایند و بعده آنجا که خوشبوئی
محسوس میشود فقط جند تسعیط کنند و انجا که بدبوئی مشموم میشود مشک در بینی
چکانند اگر بیماری در ابتدا بود و بعد ازمان در اول مشک و در ثانی جند **فصل ۳**
در بواسیر الانف یعنی گوشت زائده که در بینی برآید علاج رگ زنند و زلو نهند و مسهل
دهند پس ازان زنگار و اشنان قصار بن مر هر سه را برابر مرهم ساخته و فتیله بدان
آلوده بران گذارند تا بزوایند و اگر سود ندهد قطع نمایند با آهن یا بر رشته موئین گره دار که
از بینی بسوی حلق دارد آنرا میکشند تا فرو زدوده شود بعده مرهم اسفیداج
استعمال نمایند **فصل ۴** در ثور الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت

داشته باشند سیوم روغن نرم سازند و اگر تحلیل نیابد بشرط زنند و بهر هم اکال بزدایند
پس بهر هم سپید و مندمل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف علاج ریش بینی
اگر تر بود رگ نزنند و مسهل دهند پس مرد ارسنگ بروغن گل بمالند و اگر خشک
بود موم بروغن مالیدن کافی ست **فصل ۶** در رعاف یعنی برآمدن خون از
بینی علاج بازو دوران و انشین و انوین و فندین بستن و پس سر بجامت کردن
و همچنان بر جگر محجمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید بر سر راست اگر از چپ آید بر سر چپ
تازه خرا فشرده دو سه قطره چکانند و خانه عنکبوت در سیاهی ترکرده بنبل الراعی آلوده
در بینی در آوردن و سر بش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن جبس ن مینماید و اگر خون
غالب بود رگ زنند و حسب حال خون برآرند اندک اندک یا یک دفعه تغلیظ
خون کوشند بشربت عناب و امثال آن و عدس پخ خورانند بسوآنچه که بغایت
مغلظ ست فائده اگر رعاف در تب یا دیگر امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانی ست
یا نه اگر بحرانی باشد زنهار بند نکنند که بضاد و غلیظ خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف بخشی
باشد و اگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد انتباه هرگاه در امراض
دماغی تبرعیف حاجت شود بآنچی که باین کار مخصوص ست درون پخ بینی بخورانند
و اگر کندش سوپنبرج و فیروزان کوفته و بنیره گاو سرشته فتیله سازند و در بینی
آرند خون روان کند **فصل ۷** در نجر الانف یعنی بوی بد از بینی آمدن علاج اگر
بغیره یا قرحه بود مدبر بکنند بدانچه گذشت و اگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی
دهد و اگر از تعفن خلط معده بود که بخارات آن بانف آید تباهی معده شاهد بود تدبیر
وی تنقیه دماغ و معده بود و بسنجبین و روغن خردل غرغره کردن

وچیزی خوشبو در بینی اندازد **فصل ۸** در عطسه **۸** و **۹** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی
علاج اگر خوف ورم بود زود در گرفتند و در جمله باصلاح هیأت انف کوشند بنوعی که
مانع تنفس نشود یعنی اینرا بهم آورده در بینی گذارند تا دم همی آید و بعد اصلاح صورت او
بدست صبر و مغاث و اقاقیا و مرد بار یک ساخته و با آب لسان الحمل مرشته در بکاغذ نهاده
بالای بینی چسپانند **فصل ۹** در عطاس یعنی عطسه بسیار آیدن علاج دغن گل خوشبو
در بینی کشند و آب شیرین نگیرم بر سر بریزند و دغن بنگرم در گوش چکانند و دست و
پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان کنند و آب
چکیده او در بینی رسانند فائده عطسه معتدل دلیل صحت ست و اگر ابا باعث آفت
فصل ۱۰ در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود سعوطات بکار برند
و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر
تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلطیف آن نمایند بادهان و جزان **فصل ۱۱** در
حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب سیدن هوا سرد همی شود
تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دمند و اگر مقدمهٔ زکام یا نزله یا حمیه بود باصلاح
آن مرض متوقع کوشند نه بعلاج حکه که غرض ست فائده اگر چیزی از خارج در
بینی در اید و بند شود دغن چکانند و بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسیار
باشد که از راه حلق برآید **باب ۶** در امراض لسان و دهان
فصل ۱ در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده
غرغره فرمایند و در وسوی و صفراوی تا که سه روز نگذشته بشیره کاهو و
کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز باب کرنب و عنب الثعلب

غب الثعلب و لعاب تخم کتان سهم آمیخته و در انبطاط بطلیخ مالوه و اکلیل الملک و
بنفشه و مغز خیار شنبر آمیخته و در بلغمی بعسل تنها یا صعتر و در اتاریج آمیخته و در سوداوی
بطلیخ انجیر و حلبه در روغن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز اکثر در دهن
دارند تا سرطان نگردد و استعمال ادویه حاره و عرعره که در بلغمی و سوداویست مفید
بود قبل از ابتدا و انتهاء انبطاط نیست بخلاف غرغره در دم گرم و اگر سبب در دم شرب
سم بود علاج سم نمایند **فصل ۲** در ثقل اللسان یعنی زبان گران گشتن و ادای حروف نمودن چنانچه
باید نتواند و اگر سبب قوی می بود اصلا بر تلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند و تدارک آن
و آنجا که استرخا بود بنگرند که قوه حواس فساد در دماغ هست یا نه اگر باشد تنقیه دماغ
باید کرد بعده بوج و حران زبان را مالند و اگر نباشد آنچه در باب فالج ذکر یافت بعمل
نمایند و انچه از گسستن عصب و عقب تشنج استفراغی افتد علاج پذیرد و آنکه عقب سام
افتد و مزمن شود بدستوریکه قبل ازین ملح اندرانی و نوشادر مالیدن تا لعاب آرد
شفا می بخشد و مجمره ناری زیر تخت نهادن در استرخائی نفع تمام دارد **فصل ۳** در عظم اللسان
یعنی بزرگی زبان و این را اوداج اللسان نیز گویند اگر از کثرت لحم از دهن بیرون افتد
علاج اگر دموی بود بزرگ زنند و تر شیها مالند تا لعاب آرد و اگر بلغمی بود بعد تنقیه بلغم
بمک سرکه مالند **فصل ۴** در استرخاء اللسان و علاج وی در ثقل گذشت
فصل ۵ در شقاق اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبه خشکی دماغ باشد
مرطبات هند و قیروطی روغن بنفشه بمالند و تبدیل دماغ کنند و کف خیار
که بریده مهم بمالند بری آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد فساد
معده گواهی دهد و آثار یبوست دماغ و بیخوابی بود تدبیر وی تنقیه معده است

دهنیان آن دهن داشتن و آنچه در عیسی ست بکار بستن **فصل ۱** در تلطیف اللسان یعنی
خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات هندبا لعاب بهدانه یا تخم خطمی قشر
پشکر آمیخته در دهن داشتن تا تمام دارد و اگر خلط لزج بر سطح زبان گرایده و خشک شود
چوب بید در انجمین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زود دور شود و این قسم
فی الحقیقه بیوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست از وجعت آب دهن خالصه نیست و همچنان
از مسببات افزون زیرا که سردی مزید غلظت میگردد **فصل ۲** در حرقة اللسان یعنی
سوزش زبان علاج در تبرید کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند و کافور ریاحی بایدن
اثر تمام دارد و از الغبه هر چه در دهن گیرند زود تحلیل یابد و بدان ملازم باشند
فصل ۳ در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه مقضمه کتناب گیرند و
بعده بشیر شکر آمیخته و بعده بسرکه و روغن گل و بدانند که بایلیه زرد خایدن
و بر زبان مالیدن در استفراغ مادهٔ گرم زبان اثر تمام دارد **فصل ۴** در ضفدع اللسان
یعنی افزونی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از
خون که بعد ریختن در نیجا اجزاے لطیف او به تحلیل رود علاج بعد تنقیه نوشادر
و زاج سوخته و زنگار و مرباسر که آمیخته بمالند اگر دفع نشود و شکاره نمایند
و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبانست بریده نشود فائده
گاه باشد که ماده ضفدع بغایت متحجر شود و چون پوست بالا بشگافند بمثابه پاره
سنگ برآید و دفع گردد گاه باشد فزونی نرم زیر زبان پیدا آید و چون بشگافند
رطوبت غلیظ برآید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که بشگافند و پوست آنرا
بمقراض تمام بردارند با احتیاط تا بشریان آسیبی نرسد **فصل ۵** در فساد

ذوق دوری است که طعمی ناطبعی هی آید در ذائقه وقت تناول باید دون آن
وسبب این غلبه اخلاطی از اخلاطست وطعم بران دال علاج تنقیه خلط غالب نمایند
بفصد یا اسهال و بعده غرغره فرمایند بسکنجبین فصل ۱۱ در بطلان ذوق یعنی هیچ مزه
محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود از حرارت و برودت منفعل نگردد
زبان سبب این علت نفوذ ماده رطب بست در جرم عصب علاج بعد تنقیح و تنقیه دوم
غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویز خرد اگر حرارت بنا شد والا گل سرخ و سماق
بجوشانند در طبیخ او سکنجبین یا می آمیزند و تغرغر کنند فصل ۱۲ در تقشر زبان
و دهان یعنی پوستهای باریک جدا شود از دهن و زبان چون بگرفته بنشیند جدا
میگردد علاج بعد فصد اسهال صفرا آش و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه
کنند فصل ۱۳ در ثبور الفم یعنی دانهای خرد که در دهن برآید علاج رگ نزنند و مسهل دهند
و بسرکه که در و کشنیز و عدس و برگ غب الثغلب بجوشانیده باشند تمضمض نمایند
فصل ۱۴ در قلاع یعنی بجراحت ریش دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده
تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی غرغره کنند بدانچه در ثبور گفتیم و طباشیر
و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنجا که قرحه نباشد بدو بسرکه و نمک
تمضمض نمایند تا رطوبت زیاده شود اگر از لذع سرکه بترسند زعفران بجای سرکه
آمیزند و اگر از بلغمی بود با سیر ان و هلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشند و مضمضه کنند و اگر سوداوی
بود برگ حنا و آنجا نباید و تغرغر ساق گاو بسایند و گاهی جهت تقویت محل ماء و کشنیز و پوست انار
در سرکه بجوشند و مضمضه کنند فائده نبخشد آب غب الثغلب حل کرده قلاع صبیانرا
بالیدن تر تمام دارد بدستور گاو زبان سوخته شدن فصل ۱۵ در کاکله یعنی آن قلاع خبیثه است که زود

در آخر قسم سوم از مقالهٔ دوم از خزن
باشد والله ولی التوفیق تمت کتاب زبان سیاه
بسر اسهال مطبوخ افسنتین و مویز و طب اکبر
و افسنتین و عصارهٔ فرفیون و غب الثغلب و قرح
بالیدن بروزان روزی چند بار قلاع دهن
و صفراوی و سوداوی را نفع دارد و اگر قوی تر
مطلوب باشد اصل السوس و گل سرخ و
سماق را مضروح انقلوب سه ماشه و گل ارمنی
و گل ختم

پراگنده شود علاج انچه در قلاع گفتیم از تنقیه و ذرورات یدن رطوبت فاسد بعمل آرند و
بعد باز ایستادن قی حذر از انتشار فلغمون بکذرند یا سورنجان تا پاک کند و هر گاه از این
ادویه حرقت شود با لعبه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر انیخته **فصل ۳** در کثرت سیلان
لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود
یا از برودت و رطوبت معده بود انچه از حرارت ست در خلو معده زیاده شود و انچه از
برودت ست در پری معده و ایضا ضعف هاضم و ترشی دهن و زوجت لعاب گواهی
دهد علاج تنقیهٔ معده نمایند از خلط موجب و در حار کاسنی تازه با قدری نمک
نیکوب بخایند و آب او بلیغ نمایند و در بارد کندر و مصطگی مضغ فرمایند **فصل ۴**
در تخثر الدم یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر
از دماغ همی آید یا از معده تنقیهٔ دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن
دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا کنجد گاه گاهی
صبحگاهی در زاله بخر غیر قوی مجرب ست **فصل ۵** در دردم الخنک یعنی آماس کام
و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و بادرد باشد و بلغمی سفید و بی درد
علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غراغر که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند
باب ۷ در امراض شفت یعنی لب **فصل ۱** در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب
و این غیر برص ست علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ نگذارند در روغن بابونه
یا خیری دهنی چکانند **فصل ۲** در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این
الفاظ در باب امراض دهن گذشت علاج انچه در باب امراض دهن گفته ایم
بعمل بندند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و بارد و اسفیداج و نشاسته و کتیرا

کثیرا کوفته و بخته در پیه ماکیان سرشته ضماد نمایند که مجرب است و هر دوائی که بر لب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج الشفه یعنی پریدن لب علاج اگر بسبب پرآمدن خون باشد فصد باسلیق و در گهای لب و مستحیل بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد اسپغه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و انچه از مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد و مقدمه امراض رئیس ۱۲ مقدمه قی بود دفع شود و انچه از دماغ بود مقدمه لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیز ست و منع حدوث امراض متر قبه کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفه یعنی خود بخود کشیده شدن لب علاج انچه از تشنج استلائی بود تنقیه کنند در روغنهای گرم مالند و انچه از تشنج یا بس افتد تدارک نپذیرد در اطفال انچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفه یعنی قروحی که در لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند **فصل ۶** در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و اضمده مناسبه بکار برند و خصوص باشیر غنب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد خصوص در حمار اما در ابتدا **فصل ۷** در تبوبب علاجش تیز تنقیه است **فصل ۸** در قروح لب علاج بمراهم پردازند **فصل ۹** در اکله لب علاج انچه در اکله یا لقم گذشت بکار برند **فائده** هرگاه سوی مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب ۱۰** در امراض اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع السن یعنی درد دندان انچه از گرمی بود باب سرد ساکن شود در اکثر و انچه از سردی بود باب گرم رسیدن البته بایستد علاج اگر سوی مزاج ساده بود در حمار سر که

اگر نشود فصد نمایند

بر اسهال مجون خاقون را نشد

دیم اگر موت نماید

باب چهارم در مفرحات و مقوی قلب و دماغ

ادویه که بدرد وی قبض و تخلخل دهد

فصل اول در مفرحات

بعضی از ایشان مقوی قلب و دماغ اند و بعضی مقوی قلب و بعضی مقوی دماغ

گلاب

گلاب بسیار خوشبو و لطیف است و بسیار مقوی قلب و دماغ و مفرح و مبرد و مرطب و مسکن صفرا و خون و مقوی دل و جگر و معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس و مقوی دل و مقوی جگر و مقوی معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس

بنفشه

بنفشه بسیار خوشبو و لطیف است و بسیار مقوی قلب و دماغ و مفرح و مبرد و مرطب و مسکن صفرا و خون و مقوی دل و جگر و معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس

نیلوفر

نیلوفر بسیار خوشبو و لطیف است و بسیار مقوی قلب و دماغ و مفرح و مبرد و مرطب و مسکن صفرا و خون و مقوی دل و جگر و معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس

نیلوفر نام مرکبی است

بعضی از ایشان مقوی قلب و دماغ اند و بعضی مقوی قلب و بعضی مقوی دماغ

بنفشه نام مرکبی است

بعضی از ایشان مقوی قلب و دماغ اند و بعضی مقوی قلب و بعضی مقوی دماغ

نیلوفر نام مرکبی است

بعضی از ایشان مقوی قلب و دماغ اند و بعضی مقوی قلب و بعضی مقوی دماغ

گلاب

گلاب بسیار خوشبو و لطیف است و بسیار مقوی قلب و دماغ و مفرح و مبرد و مرطب و مسکن صفرا و خون و مقوی دل و جگر و معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس

بنفشه

بنفشه بسیار خوشبو و لطیف است و بسیار مقوی قلب و دماغ و مفرح و مبرد و مرطب و مسکن صفرا و خون و مقوی دل و جگر و معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس

نیلوفر

نیلوفر بسیار خوشبو و لطیف است و بسیار مقوی قلب و دماغ و مفرح و مبرد و مرطب و مسکن صفرا و خون و مقوی دل و جگر و معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس

گلاب

گلاب بسیار خوشبو و لطیف است و بسیار مقوی قلب و دماغ و مفرح و مبرد و مرطب و مسکن صفرا و خون و مقوی دل و جگر و معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس

بنفشه

بنفشه بسیار خوشبو و لطیف است و بسیار مقوی قلب و دماغ و مفرح و مبرد و مرطب و مسکن صفرا و خون و مقوی دل و جگر و معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس

نیلوفر

نیلوفر بسیار خوشبو و لطیف است و بسیار مقوی قلب و دماغ و مفرح و مبرد و مرطب و مسکن صفرا و خون و مقوی دل و جگر و معده و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حافظه و مقوی حواس و مقوی روح و مقوی حرارت غریزی و مقوی همه اعضا و مقوی هضم و مقوی اشتها و مقوی جماع و مقوی قوت و مقوی طبیعت و مقوی نفس

کثیرا کوفته و بخیه در پیه ماکیان سرشته ضماد نمایند که مجرب است و هر دوائی که بر لب
نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج الشفه یعنی
پریدن لب علاج اگر سبب آن در آمدن خون نبود در رگهای لب و مستحیل بریاح شدن
رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج
مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد و
مقدمه قی بود بعد از قی دوغ شود و آنچه از دماغ بود مقدمه بلغم و صرع باشد تدبیر وی
پرهیز ست و منع حدوث امراض متربقه کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفه یعنی خرد شدن
و کشیده شدن لب علاج آنچه از تشنج استلائی بود تنقیه کنند در روغنهای گرم مالند
و آنچه از تشنج یا بس افتد تدارک نپذیرد در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طفولیت
بکشیدن راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفه یعنی قروحی که در
لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند
فصل ۶ در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و اضمده
مناسبه بکار برند و خصوص با شیره عنب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد خصوص در حار
اما در ابتدا **فصل ۷** در ثبور لب علاجش نیز تنقیه است **فصل ۸** در قروح لب علاج
بمراهم پردازند **فصل ۹** در اکلة لب علاج آنچه در اکلة بالغم گذشت بکار برند **فائده**
هر گاه سوی مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب** در امراض
استخوان دفنه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع السن یعنی درد دندان
آنچه از گرمی بود باب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی بود با آب گرم
رسیدن البته بایستد علاج اگر سوی مزاج ساده بود در حار سر که

باگلاب و در بارد بطبیخ برنج کابلی تمضمض کند و در بادی بحسب بادة تنقیه نمایند پس
تعدیل و آنچه در پری معده بنیفزاید از فساد مادهٔ معده بود تنقیهٔ معده و تجدید هضم
فرمایند و کشنیز در طعام بسیار دارند و قی سنگ ست و بین قسم آنچه منتقل بود از باد باشد
تنقیهٔ باد شود و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره تمضمض کردن سنگرم سود دهد و آنچه از
تولد کرم باشد تقدم تنقیب گواهی دهد تخم گندنا و بذر البنج و تخم سیاز با موم آمیخته در آتش
سوزند و بواسطهٔ نی دود آن بدندان سانند فائده عرق گوگرد بر دندان گذاشتن
فوراً وجع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و گمید کله در باد و دو کندلک پیل زده
یا آهن داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا پخته شود و باحتیاط کنند تا
داغ بدیگر مواضع نرسد آنچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کوشند
و اگر بیشتر بود بپیاز کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را بست کنند
پس کنند تا بچشم ضرر نرسد دوائی که تسکین دهد عاقرقرحا افیون قشار کنند ریاک
ساخته با شیر زنان سر شسته بر دندان نهند فصل ۲۵ در عرس یعنی کند شدن دندان اسبش اگر
تناول چیزی سخت یا بسیار ترش بود علاج در تحامز خائیدن گل ارمنی سرکه انگبین
و کباب گرم و یانان گرم بدندان گرفتن سست و بیارد مزاج معتدل بادام تلخ و مغز خورند
خائیدن آنچه از باطن بود از وجع ترش و ترشی دهن بسیار بزاق گوارش بد علاجش تنقیه
بلغم ست خاصه بقی زیرا که چون وجع ندارد کثرت زیرش باید کرد منصور نیست آنچه بدندان باد
فم معده بقی والمهال ست فصل ۲۶ در دهان بالاسنان یعنی رفتن آب دندان مراد
که دندان از ملاقات طعمه نماند یا بدو بر منضج اشیا قادر نبود علاج بتنقیه و تعدیل کوشند
و طحال بریان ساخته بر دندان نهادن و در بارد و بر و روغن گل و کافور تمضمض رفع

بسیار دارد و این نیز قسمی از ضرس ست تدبیر او تدبیر اوست فصل ۴ در تاکل و تفتت
و تشقب اسنان یعنی خورده شدن و بسیدن و سوراخ دار گشتن دندان علاج تنقیه دماغ
بایارج و حب بنفشه و حب مرکب و حب راسن و حب اصلی باشد هزال
دندان از اسباب دور است و اگر حادث شود این زوال نمیگیرد اما جهت بطوء او ترذول تر طبیب
باید کرد فصل ۵ در حفر یعنی چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون شود و زرد و دودی
و این را اقلیح نیز نامند علاج تنقیه باده غالیه نگاه نماید پس با آبنی آنرا بر داشته و بعد
بسنون نمک بدبخ و سنگ سرمه و صبر تنقیه نماید تا تقیه زیاده گردد و دیگر متکون نشود فصل ۶ در تغیر رنگ دندان
بلغم غلیظ علاج حب باده تنقیه نماید پس در ضعف زرد عدس نگاه سرکه دور سود اینچ کبر و
روغن گل و بر بیاض و عن مصطکی باید مالید فصل ۷ در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان
علاج انچه در جسیان شنجان افتد با قتضای طبیعت مزاحم او نشود اما انچه از اسباب
غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبه رطوبت و جوش خون و فساد لثه
باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت قفا و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و
سنونهای مقوی نافع ست و هرگاه دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست آنرا
از بیخ سست کنند بدین طریق که بن دندان را بسیضع بمالند پس برگ انجیر باریک
کوفته بانشیر انجیر خام بمالند دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع
خواهد شد فصل ۸ در تزاید اسنان یعنی آگنده شدن یا در از شدن دندان علاج
اگر غلبه خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این باد در می باشد و اگر بلغمی بود
بی درد باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتی حقیقه نباشد بلکه دندانی

صلب بود و چون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیر او قطع آنست
بآلت مخصوص این کار **فصل ۹** در حدّة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت
باز میتواند ماند بیمار در برهم سائیدن دندان خائیدن تسیا علاج عقیبه بدن و داغ کند
وازرته و ریش و شور پر پنیر مدد و بسر که که در وی پنج حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند
فصل ۱۰ در صریر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن دندان بخواب علاج اگر
استلا بود تنقیه و داغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند و الا تعدیل کافیست فائده
در بیان تدبیر یکه دندان کودکان بآسانی برآید مسکه و مغز ساق گاو بر کله بمالند
و مالیدن شیر سگ مجرب است برلثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که محل مادّه
تکونست و عصاره عنب الثعلب و روغن گل هم آمیخته نیکو مم بمالند و با انگشت آبوده
بر بن دندان مالند در گه در رویدن دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه
آماس گوشت بن دندان علاج حسب مادّه تنقیه نمایند و تمضمض مانند **فصل ۱۲** در لثه
یعنی برآمدن خون از لثه علاج اگر بسبب ضعف قوت غازیه لثه بود مازه و عدس سوخته
و طباشیر بمالند و اگر بسبب غلبه خون بود برگ زرنند و بهر دات تمضمض نمایند
فصل ۱۳ در قرحه ناصوره لثه گاه چراحت گوشت کند قرحه گویند و بعد چهل روز
ناصور نامند علاج انچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ دهند بعمل پاک
فصل ۱۴ در نقصان استرخای لثه بدانکه کم شدن و سست شدن گوشت دندان یا عقب رفتن
دندان میشود علاج گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم حرقوت نطی و سماق
دو عاقرقرحا هر یک پنج درم باریک کوفته بیخته برلثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت زائد که برلثه
برآید و بیشتر در ضرس آخرین افتد بعد از ورم علاج مرو زاج سبز هر یک باریک سائیده

۶۸

سائیده برگوشت زائد گذارند تا بزداید باب ۹ در امراض حلق و لهاة و مری

و قصبهٔ ریه حلق مشهورست لهاة ملازهٔ یعنی جسمی که آویزانست حلق مری مجرای

آب طعام و قصبهٔ ریه مجرای نفس فصل ۱ در ورم اللهاة یعنی آماس ملازه علاج حسب

نمایند و بعده تغرغر فرمایند دردموی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصارهٔ عنب الثعلب

و اشتال آن و در بلغمی بسرکه و جعبن آل میخته و در سوداوی بغرغرهٔ فلوس شتر مذکور عمل نمود

فصل ۲ در استرخاء اللهاة یعنی ملازه سست شده و فرو آمده این استرخاء اللهاة نیز گویند

علاج اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گل سرخ و صندل و کشنیز

کافور بسیار نده اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بسیار العسل و شب و شاخ گوزن سوخته

نوشادر یا یک سائیده بکفچه میل نموده ملازه را بردارند و بترک سر سرش بگذارند و بسر

اسبغول آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضهٔ مرغ تا ملازه را بالا کشد و مازه بسر که سائیده

بترک طفل نهادن مثیل ملازه افتاده است همچنان عمل سرشوی سوخته و بسرکه شسته

و ناصر درست قوی نباشد ملازه نباید برید خواه باهن خواه بدواء استیصال نباید کرد که ابطال

بعض مخارج حرف نماید لهذا بریدن ملازه فصل ۳ در خناق یعنی در نفس زدن یا در چیزی

فرو بردن یا در سر و فوتر افتد بسبب جدوث آفتی در حلق علاج در دموی و صفراوی نخست

رگ قیفال زنند و رگی که زیر زبانست باید که خون آن رگ بدفعات گیرند و اگر استسقا خون

بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت آید

اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود پس از تنقیه از آب ساقو و دیگر سردا

غرغره باید کرد و جهت تعدیل اشربه مطفیه باید خورانید و باش جواقصد ریا باید ورزید

اگر سرفه نبود و حموضات بکار توان بست شربت بنفشه و غرغره و سرگاه و ورم لطیف خارج ظاهر

شود وضع محاجم وارسال علق بران سود دارد تا مادهٔ از نفس بحضور آید و درد سوی
حجامت ساقین مفید ست چون سه وزار مرض بگذرد مغر فلوس و شیر گاو حل کرده
وصاف نموده غرغره نمایند که نافع ست هرگاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب سر او سود
تا ضرورت بیند بفصد مبادرت نکند و هرگاه مادهٔ خناق پخته شود و خود نشکافد از بوره
و خلیت خرد خطاطیف که در شیر تازه ورده غرغره گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا نشکافد
و بعد شکافتن بشیر که باشهد مخلوط بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام سخرره
که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اغذا فرمایند فائده در درد گلو
و دواء سر در ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد و زفت و غلیظ خرد آب سائیده
بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و بمرهمی قصبه ریه بریزد و وضع محاجم زیر زنخ
لهذا ستوده اند و در بلغمی تیز بحقنه طبع بکشایند یا ماده بدیه بشرویه و آب سکنجبین عسلی غرغره
نمایند و اگر علت صعب تر گرد زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در سودا
رگ باسلیق زنند و شکاف بیش نمایند و حب حاجون بکشد و بدانچه در بلغمی گذشت طبع
ملائم کنند و بشیر و مغز فلوس تغرغر نمایند و حلبه با بونه و برگ کرنب کوفته پخته بروغن گرم
و پیه بط آمیخته بر حلق حلق ضماد نمایند فائده نوعیست از خناق که از اخلاط کلی
گویند و این شدید ترین اقسام ست مریض تا سه شبانه روز نمیخوابد و همین میخواهد زبان برآرد و بسیار این
اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر تنقیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال
قوات بود باز الله سبب رو ال فقار گویند بدانچه لائق بود و نوعیست از خناق مسمی ذبحه
و اصعب ترین اقسام ست و عدم قدرت بر تکلم و بلع و برآمدن آنچه بنوشند بتکلف از راه بینی
خاصه نعیست هرگاه بیرگاه سرخی پدید آید نشان محمود ست و تدبیر همانست که گذشت

فصل ۴ در تبور حار محرق که در حلق و مری و قصبهٔ ریه پیدا آید علامت تبور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام ترش تیز بود و نشان تبور حلق و قصبهٔ ریه ازدیاد وجع عند تکلم و خائیدن و از دود و غبار رسیدن در وقت مرور غذا علاج فصد کنند و با آب فواکه تلیین کنند و از آب سرد بپرهیزند و اغذیه غیر غذای حدت غیر غذای خشونت جوشاند و هر گاه بدانند تبور پخته خواهد شد بنضج و بعد انفجار ریحها کوشند چنانچه در خناق گذشت و در تبور حلق غرغره خاقی بیشتر میکرده باشند

فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن دیوچه بدانند که بسا اوقات در وقت دیوچه‌ای خرد میباشد و چون آزاد کسی نبوشند آن دیوچه درون حلق یا درون قصبهٔ مری میاید نزد یا بکام برآید سوی بینی و در اینجا آویزد بالجمله آنچه درون حلق بود و منظور نشود از غم و بیقراری توان فهمید یا گه غیر ازین مکروهی نباشد و گاه گاه خون قیق از دهن اندازد بی سبب دیگر اما آنچه در قصبه آویزد یکدم از سر فه خالی نباشد و آنچه بحجرهٔ بینی آویخته باشد بکام برآید بستگی دماغ پیدا بود علاج آنرا که توان دید بیفتاش گرفته برآرند چنانچه سر بود و اینجا نامه لند اگفته اند که از نفاش کردن علق بخیش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در عضو متعلق ست سست شود و جدا گردد پس بیرون آرند و اگر بالت نتوان گرفت یعنی درون باشد گل سیاه در خریطه اندازند و دهن بهمان پر نمایند تا بوجد اشود و گل در آویزد زیرا که مألوف ست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار در خرق کهنه دهنی چکانند و هر گاه دیوچه چنین جمع کردن بعد افتند زود قی کنانند الا سهل و هند تا برآید فائده

فائده آنچه کلیلج تبور بود بر سه دو بمین کردن مجمه نهاده بکند که مری قدری بکشاید و مدخل چیزی رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود خنجره را باید شگافت بطریقیکه در مطولات مذکورست

فصل ۶ در تبور حار محرق که در حلق و مری و قصبهٔ ریه پیدا آید علامت تبور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام ترش تیز بود و نشان تبور حلق و قصبهٔ ریه ازدیاد وجع عند تکلم و خائیدن و از دود و غبار رسیدن در وقت مرور غذا علاج فصد کنند و با آب فواکه تلیین کنند و از آب سرد بپرهیزند و اغذیه غیر غذای حدت غیر غذای خشونت جوشاند و هر گاه بدانند تبور پخته خواهد شد بنضج و بعد انفجار ریحها کوشند چنانچه در خناق گذشت و در تبور حلق غرغره خاقی بیشتر میکرده باشند

فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن دیوچه بدانند که بسا اوقات در وقت دیوچه‌ای خرد میباشد و چون آزاد کسی نبوشند آن دیوچه درون حلق یا درون قصبهٔ مری میاید نزد یا بکام برآید سوی بینی و در اینجا آویزد بالجمله آنچه درون حلق بود و منظور نشود از غم و بیقراری توان فهمید یا گه غیر ازین مکروهی نباشد و گاه گاه خون قیق از دهن اندازد بی سبب دیگر اما آنچه در قصبه آویزد یکدم از سر فه خالی نباشد و آنچه بحجرهٔ بینی آویخته باشد بکام برآید بستگی دماغ پیدا بود علاج آنرا که توان دید بیفتاش گرفته برآرند چنانچه سر بود و اینجا نامه لند اگفته اند که از نفاش کردن علق بخیش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در عضو متعلق ست سست شود و جدا گردد پس بیرون آرند و اگر بالت نتوان گرفت یعنی درون باشد گل سیاه در خریطه اندازند و دهن بهمان پر نمایند تا بوجد اشود و گل در آویزد زیرا که مألوف ست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار در خرق کهنه دهنی چکانند و هر گاه دیوچه چنین جمع کردن بعد افتند زود قی کنانند الا سهل و هند تا برآید فائده

آب احتیاط لازم ست بی دیدن بدون پالائیدن نخورند **فصل ۱** در بلغم الابره یعنی
فرو بردن سوزن و ایذای این ظاهر ست علاج سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق
شراب انگوری نیم شبانه بنوشند و بعد نیم ساعت نخودی مسهل بخورند و بعد جرزوم جهت اصلاح
سعده تدبیر که لائق بود توان کرد حسب حاجت **فصل ۲** در تشبث شوک یعنی تعلق
خارپای جزان در حلق و بند شدن طعام مانند آن ان علاج اگر برآمدن ممکن بود بیرون
آرند والا اگر خیری نغرنده بود چون تخم انبه دست گردون بین الکتفین بیاویزند تا برآید
یا معده فتد و اگر خار یا استخوان بلوط لقمه سنگ خورانند تا بشکند فرو رود و اگر نه انجیر خشک
در رشته محکم بسته اندکی خایده فرو برند و سر رشته بدست خود دارند پس بیکبارگی بیرون
کشند انجیر را تا خار برآرد و اگر حراش در گلو شده باشد بعد برآمدن بلعابها و حسوها
اصلاح کنند **فصل ۳** در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا و علامت وی انست که
چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل و بزرگ بفراغت فرو رود و شود و بعد
علاج شقیقه بلغم نمایند و بطبیخ انیسون و کندر و سنبل و بهمن و مصطگی تجرع نمایند نیکو
و زیرنج مجمره را بآبکی زده چند و بکبنج مالند **فصل ۴** در استرخا حنجره یعنی
سستی حلقوم و نشان وی نفس بسیار بدان یا بعسر آمدن علاج آنچه در انطباق المری گفت
بکنند که سبب این و آن واحد ست **فصل ۵** در بحاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند
دلسبر که سنه تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند **فصل ۶** در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه
اختلاج بریدن ست و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او آنست که گاه گاه تردد و تعقد
در کلام فتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران
مشهود ست علاج بدانچه در رعشه و اختلاج عام ست و تدارک کنند

در غرغره در پنجا نفع کلی دارد **فصل ۱۲** در تدبیر غریق هر گاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش بود و اما نفس باقی باشد و انگور سیاه زند و شکم بخش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در سر که جوشیده صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعد ه حریره آرد نخود و شیر دهند تا مزاج شش اصلاحیت یابد آنچه عوام میکنند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق حیات میباشد چون مسکوت اغلاط محض ست همین که نفس دهد بیندیشند حکم موت کنند و تعجیل تدبیر نمایند **فصل ۱۳** در تدبیر مخنوق یعنی کسیکه گلوی وی بگذ خفه کرده باشند هر گاه نفس باقی باشد الفور کمند بر بندیس بنگرند کف در دهن دارد یا نه اگر ندارد رگ قیفال زنند بحقنهٔ نرم طبع نرم نمایند و پاهها را بخرد دل سوده بسیار بمالند و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید نبود **فصل ۱۴** در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشتن ما انچه بسبب سوء مزاج مری بود علاج تعدیل مزاج ست حسب وضع اضمده و سکن مرض بین المتقیین باید کرد که مری بطرف پشت نزدیک ست قصبه شش بطرف سینه **فصل ۱۵** در ورم المری علاج حسب مادهٔ تنقیه نماید و تعدیل فرمایند باشربه موافقه **فصل ۱۶** در قروح المری و نشان ریش وی نرم و سیج ست و مجلس وی بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمهٔ بزرگ خورده شود بخلاف نرم که دریغا عکس این باشد و بهمین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاه بی ورم نیز افتد از مادهٔ حاده علاج موم سپید و روغن گل بگدازند جرعه جرعه بنوشند بعد از انکه دو سه روز مازالعسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد **فصل ۱**

علاجش از بحث ربو که بهر ربو بلغمی گذشت بعمل آرند و انچه از درشتی ریه بود که بسبب غبار
و دخان یا صحبه شدید شود علاجش ترطیب بشرب حسوهای مدبن و تدهین ناف و مقعد
بمسکه و انچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند و انچه از حدوث شور در ریه بود و
سرعت نبض و حرقت بول و نفع از برودت گواهی هد و علاجش فصد و حجامت سینه
و سهال صفرا و هر چه در شور حلق گذشت و انچه از استلای معده افتد تدبیرش تنقیه معده
و تقلیل غذاست و انچه از معده سودا بود بسبب حصول او در ریه چیزی سیاه و کبود در سر فرو آید
و دیگر علامات سودا گواهی هد علاج حریره سبوس گندم بقند یا عسل هند و بعد نضج سهال
سودا نمایند و غذا نخود آب یا گوشت مرغ یا کبوتر سازند و انچه از وقوع آب و جز آن
در حنجره افتد تا که آن جسم غریب برنیاید سر فرو نالیستد و محتاج بتدبیر نیست و گاه باشد که جسم
ثقیل بود و برنیاید و بهلاکت کشد و در نیصوبت تا بدن سینه و حلق و قی کردن فرو نشیند تا باشد که از
حنجره و قصبه ریه برآید **فصل ۳** در نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن و این یا از اجزای
دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن انچه از اجزای دهن آید به تقل برآید و انچه از سر آید بی تقل
برآید و سبکی سر بعد برآمدش و دیگر آثار گواهی هد و انچه از حنجره و قصبه ریه آید بتنخیم برآید و
آید اما در حنجره خون ناب بود و سرفه نباشد و در قصبه خون کف دار بود یا سرفه و درد باشد
و انچه از دماغ آید خون ناصع و کف دار و بسیار بود و با سرفه باشد و انچه از سینه آید افسرده
و قلیل باشد بسرفه شدید برآید و محل جراحت دهد و چون برپشت جسد سر فرو درد علبه کند
و انچه از سر و معده باشد و یا از جگر باز سپر آید بقی برآید و وجود آفت در عضو یا ورم بر تعیین
عضو گواهی هد علاج آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس و گل ارمنی
مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و آنجا که تعلق ریه بسبب باشد تدبیرش گذشت

۱۱۸۱ الاصل

گذشت آنجا که از سر آید فصد قیفال و حجامت نقره و تمضض بطبیخ مذکور کنند و آنجا که
از حنجره و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفت الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه
متعسر العلاج ست مگر آنکه دغشای درونی بود فقط و آنجا که از بینی آید فصد صافن
با سلیق و حجامت بساق کنند و طبخ نرم دارند و حسب حاجت تعدیل کونند و عند الحاجه
قابضات بر سینه نهند بشرطیکه ورم در بینی نباشد و آنجا که از سینه آید فصد باسلیق کنند
و قرص نفت الدم نوشاندن دک و ایضا بر سینه طلا نمایند و جرح سینه زود به بهی شود
و آنجا که از مری معده و غیرها آید بهترش در محل هر یک کورست فائده نافع ترین ازویه
در همه اقسام نفت الدم شاذنه مغسول ست یک مثقال در شیره برگ خرفه یا لسان الحمل
بدهند و برگ خرفه خائیدن و خوردن مجرب ست و هرگاه خون در بینی بیفتد و سرفه
شدید بود سبزه و گلاب تعزیر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صعتر با عسل لیسانند
و خاکستر چوب انجیر با آب آمیزند و بنوشانند و اگر حاشا آمیزند بهتر و قوی تر بود
فصل ۱۷ نفث الدم
یعنی برآمدن دم از دهن آنچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل بود یا
دبیله معده بود هر یک گفته آید آنچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید از خناق و دیگر اورام
این جا ها ظاهر شود اما آنچه از سینه آید جهت انفجار آماس و علاجش تلطیف خلطست بدانچه
در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند متشح شده و موم و روغن بابونه و بیه یا کیان با هم سرشته بر سینه
ضماد نمایند و قطعا چیزی بارد بالفعل و قابض ندهند و شراب مطبوخ زوفا و حاشا و انجیر
و اصل السوس نفع تمام دارد در همه اورام که در جنب سینه یا در حنجره افتد و بکشاید این
ضابطه یاد دارند فائده ماده سینه در حنجره آمده از راه قصبه می آید و دیگر بدفع طبعی
جهت آمدن ماده صدر واقع نیست هرگاه ماده بحنجره آید در وقت سینه بخیه جمع شود و از احتقان

گویند وجه آنست فصل در ذوات الریه یعنی آماس شش انچه بسبب حرارت بود و خواه
مادهٔ او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان می ازوم تب صعب شدت ضیق النفس و درد
و ثقل سینه و حمرت و چه خاصهٔ رخسارها و تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب مادهٔ موجبه
علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود سخت صافن زنند پس باسلیق بعد فصد
ببطوخ ملین یا حقنهٔ نرم تلیین نمایند و اگر بسبب تبه افتاده باشد قیفال تبر بکشایند
جلیله که در اورام سینه و جنب معالیق و غشیه سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا اتفاق
افتد یعنی قبل از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان اگر مادهٔ
انصباب ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت کر براست و هم از دست راست
رگ زنند و اگر بچپ بود از چپ تا مادهٔ از نفس عضو بر آید و بداند که ورم ریه اگر باین بود
وقت تب خساره همان طرف سرخ تر شود و گرانی بطرف ایمن لازم بود چون بر پهلوی
راست خسپد آب از دهان بیشتر آید اگر بطرف چپ خسپد این باشد و آنجا که قوت تحمل
باشد بفصل هر سه رگ باید زد حسب تقاضا و بعد فصد با تلیین حجامت سینه نفع
دارد جهت جذب مادهٔ بخارج و پس از تنقیه تضمید سینه و ادویهٔ در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد
و ضمادات و شویه در تسکین درد اثر تمام دهد و تنقیه چیزکه در وقض باشد چون آب کاسنی با غلیظ
باشد چون دوشاب از نهار ندهند و کذلک آب سرد مگر در ذوات الریه که از جنس حمرت باشد
و هنگی دران کوشند که درین امراض سینه از رطوبت پاک شود و هر گاه برآید جهت
بیرودت آدن شود باشد بشرط موافقت قناعت دارند و آب خیار و آب ترنج و آب کدو
نیز مجوز ست زیرا که در نهاجلاست نه فرص و درین باب سکنجبین که بسیار ترش نبود
سخت نافع ست و هر گاه نفس بتواتر آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب یعنی

شربت قند جرعه جرعه بمهند بنوشند آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید
و درد بالیستد و بداند حال آماس هر عضو که افتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل
شود و ماده پخته شده بنفث برآید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام این اماکن
خفت اعراض ست و زبر فرود و سهولت نفث نشان ریم کردن شدت اعراض ست
خصوص در یکه پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد پس روزیکه
آن ورم بگشاید باز تپ شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر اعراض و شدت
ضیق النفس و سر فرو شکستگی ثقل و ناور باشد که این ورم بعد تصلب بگشاید یا بالجمله بعد انفجار اگر بدره
خوب برآید بهتر والا مدد دهند بدانچه در نفث المدره گذشت و بسیار باشد که پیش از تمامی
نضج ببمی خفیف چون خشم و قی و حرکت جزآن ورم بگشاید و خون صرف یا ماده خام برآید
و چون چنین اتفاق افتد زود درگذرند و بعلاج نفث الدم کوشند و آنچه بسبب بحران بود از بلغم
یعنی غیر شور باشد یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب و هن و شدت ثقل و ضیق النفس و تهیل و جه
و انتشاء اعراض حار است اما تپ و سجاد اورام حشا لازم ست لیکن سخت حار نباشد و دیر
بنخفت و نشان سودا و سر فره یابس ست و تعسر جذب آنچه او افزودن ضیق نفس بمرور ایام و انگاز
استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم و گواهی دهد بر علاج و بلغمی اندر ابتدا تلیین طبع کند
و رواداشتن تا نضج نماید و بعد چند روز که تپ ساکن شود آنچه در سعال بلغمی گذشت از نضج و تنقیه
بکار برند و در سودا وی لعاب تخم کتان و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند و کذلک شیر و فتران
و بلعنات ضماد سازند و این کمتر پخته شود بدانکه گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد شود و چون
سنگ مثانه و بعده سر فره بایستد و باشد که بسیل انجامد عیاذا بالله منها فصل در سعال قرحی
و نشان او در جوف تپ و رق ست و بیرون زدن ده و در سر فرو بدانند که بده باز مانده خام

نسخه ۱۲۷۱ ۱۲۷۲

مشابهت تمام دارد و دو فرق است که بدو در آب فرو می‌نشیند و بر آتش بوی بد می‌دهد
بخلاف طبوبت علاج هر چند که این مرض را دواست ما اگر تدبیر نیک بایدمکن است که چاره
نادیده نرسد و بوعلی گفته که زنی بست و سه سال این علت بر است و جالینوس گفته هر کرا
اول روز یافتم که خون از بینی آمد و علاج کردم نفع شد بالجمله بهتر کلی آنست که بحجامت توقع
نیم مرض نباشد زنند از آن جانب که درد بود و اگر نافع نبود حجامت نمی‌نماید و اگر باشد بود و فیقال
نیز کشایند و ماء الشعیر با سکر طبان پخته و هر چه پتوف بیاید مناسب است و بوقلی آنچه از نوع
خوراندن گفته‌ست که هوان سال ساخته باشند الا بسیار خوردن نباید آن چیزی که نان خشک
همین ساعت زیدن بسیار طبیعی شکم بنارد فصل در اورام که در حجاب واقع بود و معالیق و عضلات
صدر و نامایلیا افتد و بدانند که هر ورمی از این اعضا باعتبار محل و باعتبار سبب
باسمی مخصوص است چنانچه ذکر یابد مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قیام
یا در حجابی که حاجز است در آلات تنفس یا تند ذات الجنب خالص
ذات الجنب صحیح نامند و هر چه تمام بود و باغشیه مستبطنه نرسانده خاصه و اگر ورم
عضلهای که فیما بین اضلاع واقع اند باشد ذات الجنب غیر خالص غیر صحیح
ذات الجنب معالطه گویند و ورم غشاء مستطیر اضلاع را نیز بهمین اسامی خوانند
اگر در جایگاه که در باطن اضلاع خلقت باشد شوصه نامند و بعضی شوصه صحیحه ذات الجنب
صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حایل ست باشد برسام نامند و اگر در
غیر حجابی ست که در آلات تنفس حاجز ست جمهور این حجاب را ویاغرغما
خوانند و بعضی متعرض المعده و الکبد او یاغرغما خوانده و اگر ورم غشائیکه متصل بپشت است باشد
ذات الصدر گویند و اگر ورم غشاء سینه که متصل بپشت ست باشد ذات العرض نامند

بدانکه ازبرای عظام القص آنجاکه غضروف خنجریست جمالی برآمده است و دو شق شده
یکی بطرف سینه و دیگری بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در اینجا
بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این عناصر ضرور بود
فائده شیخ و علی در ذات الصدر رشوصد و بر سام فرق نمیکند و مشارالیه دارد
بالجمله اکثر علامات و علل این دو رام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراجعات همه این
مرضی دارند و از اختلافات ماکن این اعضا حال هر واحد از احساس و جع در آن بوضوح
و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در جمله فرق
میان دو ذات اینست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت
باشد و زوال عقل لازمه بر سام ست لهذا بعضی از سر سام آنرا امتیاز نکرده اند فائده
بسیار باشد که در مرض جگر جهت جذب بعالیق و احداث تنگی نفس و جریان مشابه شود بدانکه جنب و
فرق بینهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل
و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید انتباه هرگاه ماده این دو رام پخته شود و ظهور پختگی از
اعتدال قوام نفث و بول معلوم ست و وی دران کوشند که ماده بنفث پاک شود
قبل از انکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و گشنکاب قیق باشکر و مسکه با عسل دادن صواب است
و هر چه موجب تعلول خلط باری میدهد بر نفث علاقات ریه تبلک الجنب و تشفها منها
بالاستقصا و فائده ذات الجنب دگونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد
و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در
اغشیه ست بواسطه عدم تهمال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح ست
عدم لزوم حمی و ریحی و جریان ظاهر ست و تصعید محللات کافی و باشد که بسهل یا بفصد حاجت

آید ونفع قصد اسلیم از دست محاذی اسرع الظهور است **فصل ۸** در احتقان مده در صدر
یعنی بند شدن بیم در فضای سینه واین چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز آن
منفجر شود وریم در فضائی که خارج از شش ست گردآید وبسبب کثافت در شش نرود
ودر جانب بول وبراز برآید نشان او تقدم اورام عضوی ازین اعضاست وبعد ظهور
آثار مستحیل شدن بجده ومدة تا برآمدن دُنبل لازم بودن علاج طبیخ انجیر وزوفا وسپستان
وصل السوس وپرسیان وموبزبند وروغن بادام وشکر طبرزد آمیخته تا ماده
رقیق شود پس هرچه نفث را آسانی برآرد دهند ومدرات یعنی بنات را نیز میداده باشند تا باشد
که از راه بول برآید یا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه شانه وگرده را
بشوید دهند وهرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند واگر بهر دو جانب میل کند واین
نادر بود گاهی مدر وگاهی ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و
کرخت شدن سینه واین را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبردات خارجیه یا داخلیه
پدید آید ونشان وی از عدم انبساط وانقباض سینه وتقدم وصول برودت ظاهر است
علاج روغنهای گرم مانند خند آمیخته وبجمید بطبیخ ادویه گرم وتضمید بدان لازم دانند
وحلیت مشروب آمیخته بوشانند اندک اندک وحسوها کنند مناسبه ماء العسل غذا سازند نانشاسته
بدانکه شرب افیون ودخان سکر کوتاه کند واختن او میشود ونیز جمود الصدر آرد وتدبیر واجب
مضاد ست وتجمید بطبیخ مشالیش گرم نافع وروغن بنفشه وروغن عنصران وافیونی مالیدن نافع وروغن بنفشه
وراسن وی بس مفید بالجمله وقت تذدیب اسرع خود را از وصول دو دش محترز دارند
باب ۱۱ در امراض قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه دم گرسا وه تعدیل
کافی ست اگر با مادّه ست یقیه لازم آنجا قصد واجب آید ودانمی باشد حجامت

نسخه

بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب آن
مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در حمایه از هیچ چیز که بقوت دل مانند غافل نباشند و آنچه که تب
یار شود و تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تهل در علاج نکنند که بعد از زمان مشکل میگردد **فصل ۶ در خفقان**
یعنی طپش دل و وی چون می شود غشی آرد بدانند که امر مرض دو گونه است یکی آنکه سبب او
در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعاء و رحم و نش و حجاب و دهنه تن
و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد آنچه از بسیج و لذع افتد از ین قبیل ست علاج در مشارکی اصلاح
عضو ماؤف کنند مع تقویت قلب و غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب مادّه و بدانچه در کلیات
گذشت و آنچه از دکلی حبس دل باشد تغلیظ حس نکنید و آنچه از افراط استفراغهای متتابعه
و غیر معتاده شود و ادویه مقویه از اله ضعف نمایند **فائده** کسی که خفقان گرم بود
در شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر ست و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بمزاج در غشی
بیاید و تعلیق سنگ لشم بر قم معده بانجا صیت نفع دارد **فصل ۳** اندر غشی یعنی بیهوشی گاه
اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است
یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح محتقن گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چنگه بود
ضعف آرد و اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت لذت و وجع ست هر کدام که مفرط باشد
و اسباب احتقان استلای مفرط ست خلصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجی ست که در دل افتد و بدان سبب ضعف دل شود و روح کمتر
متکون گردد و یا غذاهای فاسده که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشند **فائده** ماده که
بدل آید یا در رگهای آدمی باشد یا در میان غلاف بالای او در هر سه اذنی القلب مفصل
بیاید علاج در حالت غشی باید که بتضاد و سبب و بدل روح و اعانت طبیعت کوشند شما و حور آ

یعنی اگر از حرارت بود سرد است مقوی چون صندل و اگر از برودت بود چون مشک امثال
آن بوی باشد که دماغ را پاکیزه کند و ضماد کردن عمامه مزاج را نیکو گرداند و محرورى را تسکین
سر بریدن و سینه زدن و انتباه اسرع ست اما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا برآمدن خون مفرط
و جز آنکه موجب دست بود باشد گلاب و آب سرد بر سر بریدن و سینه زدن و در بینی بردن
کباب خصوص از مرغ و بریان نان گرم و دوشاب یا اللحم بالقدری شراب یا همین قسم مقوی و غیر
کافیست و کثرت عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافع ست بشرطیکه سبب کثرت
انفتاح مسام باشد بواسطه حرارت و هر چه که باشد سبب قبض عرق بر بدن مورد خشک گفته
و بچیزها بر بدن مالیدن و مازو و جز آن قابضات همین اثر دارد و در وجعی بهر تسکین او فلونیا
و سنبل اگر قوی باشد و آنجا که حالت غشی غثیان یا قوی بود باشد قی کناندن و بدانند
که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که مضر است و در سمی و لدغی
تریاق و فادزهر بهر بدنه و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر قطعا نافع ست
و در امراض رحم آنچه اشیای بد بو شمیدن و چیزهای خوشبو در رحم مالیدن علاج فاضل ست و
مالیدن اطراف و در همه اقسام مفید است اما انتباه اگر چه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت
افاقت تدبیر آنست که سبب متارک کند مثلا در سوی مزاجی تعدیل و در استلائی تقیه
و در استفراغی احتباس آنچه از مشارکت باشد و تقیه عضو ماوف کوشند فائده زردی
رنگ و برد اطراف و ضعف نبض لازمه غشی ست اگر قوی بود چشم تیز باز نشود و هر چه که باشد
غشی علیه آنرا کند در می یابد بخلاف سکوت و فرق بینها ظاهر ست که آنچه لوازم
غشی ست در سکته نباشد و از سبات نیز همین چه تمیز دارد در غشی که از قوت حس دل
افتد بانک سبب پدید آید و خفیف باشد و زود زائل گردد بیان او دویه که بدل

که دل مخصوص اند اینچه مزیت باعتدال ست یاقوت ست فیروزه مُرد و نقره و گاو زبان اینچه
گرم ست مزیج است چو دارو مشک عنبر زرنباد و ابریشم زعفران و بهمین
و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او و شاهسفرم و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج
و سافج هندی و راسن و اینچه سرد ست مروارید ست و کهربا و بسپد و کافور و صندل
و طباشیر و گل مختوم و سیب و کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و بهر
رطب یا بس از بن او دیه حار و بارد و هر چه ضد سبب بود بکار توان بست و بدانند
که مبالغه در تبرید دل اگرچه حرارت قوی بود منع ست از انست که قدما قرص کافور
بی زعفران در حرارت دل تجویز کرده اند با آنکه تبرید رق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت عنصر
قوت او دیه سرد زود بدل میرسد طبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف مینماید
و برودت او دیه را باصلاح جرم دل فصل ۴ در رسم افنی القلب یعنی آماس گوشت دل
و پوشیده نیست که بر سر دل دو اغرونی ست که نسیم ازان در می آید بنهارا او فی القلب
نامند هرگاه روح باطالت امراض تحلیل میابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو
عضو نمیشود و احداث رم مینماید لهذا گفته اند که این رم اکثر سرد میباشد چه ورم گرم
در دل بود یا در غلافش یا در اندرونش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل بود
وی نیز مهلک ست لیکن اینچه در غلاف یا در گوشش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک
نموده آید والا روز بروز لاغری می افزاید تا که بهلاکت می انجامد و نشان وی
احساس ثقل ست در سینه نزدیک بجشم معده و در اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن
و دل منبسط ناگشتن و چشمها تیره و روی بغایت زرد بودن علاج طبخ بابونه
و اکلیل و پرسیاوشان و سبوس گندم بر سینه و جشم معده نیز مدر و کنلک او دیه محللهٔ ضماد نمایند

Powered by Google

وبالجمله تبوبیت قالب کوشند و بدانکه ورم هر دو که در غلاف دل افتد نسبت بدانچه در گوشش او
افتد قلیل الشدت ست و غشی وی بسیکتر **فصل ۵** در علت دخانیه و این آن ست که
در یابد بیمار که آماده دارد دل بر غشی آید بالا و چون بسیار شود غشی آرد و سوء فکر علاج
در ترطیب و تنقیه سوداکوشند **فصل ۶** در ضغطة القلب یعنی فشرده شدن دل و عند
حصول این حالت غشی بیشود و لعاب از دهن میرود و باز در اندک مدت افاقت رو
میدهد علاج در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا دهند و بمفرحات دل و دماغ را تقویت
نمایند و تریاق کبیر اکثر النفع دانند **فصل ۷** در تقبض القلب و وی آنست که بیابد
مریض که دلش میخواهد از شدت الم بیهوش افتد باز فورا بهوش آید و وقت بیهوشی
تشنج در روی می افتد جهت درد و عرق بسیار می آید بهر ضعف ماسکه علاج تحقیق سبب
نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند
و تنقیه صفراوی صفراوی و شربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام میدارد
فصل ۸ در قذف القلب و وی آنست که پندارد که یا دل برون می آید و این از
مادهٔ خونی افتد یا صفراوی و تغیر لون روی حسب ماده درین وقت لازم ست علاج
باسلیق ازین بجشانند و مسهل صفراوی دهند و گلاب عرق بید مشک شربت صندل
مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات دهند **فصل ۹** در جذب القلب و وی آنست
که پندارد دل فرو کشیده میشود و سبب این حصول خلطست و علاج جگر و گاهی باشد
که بانیحالت امر خفیف و حالتی شبیه بغشی نیز افتد علاج حسب الخلط تنقیه کنند و ملون چه
مریض در آن وقت بر خلط دلالت کند **فصل ۱۰** در اخوار الرطوبة علی القلب و وی آنست که پندارد
که دل در آب افتاده است و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قدما از انواع خفقان

شمرده اند سبب این ماده رطوبت ست که زیر غشاء کبد بر دل محیط ست بند شود

معالج ایارجات دهند و گل سرخ و سنبل و زعفران با آب بادرنجبویه بر سینه ضماد نمایند

و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست گاه باشد

که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد و نشان آنست که دل

منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور کند و تدبیر و استعمال ملینات

و قیروطیات بر سینه تا ازالهٔ پس کند پس با استفراغ کوشیدن و در جلب القوت قلب

بنظر داشتن و بدانند که دل شریف ترین اعضاست و در علاج او مهلت روا نباید داشت

باب ۱۲ در امراض شش یعنی بیماریهائی که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان اجلیم معلق

خاصیتی داده که چون خون در ان آید سپید شود چنانکه در خصیتین می شود فصل ۱ در

قلة اللبن یعنی کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ

خونست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید باضمه شدی را عاجز

در هضم روی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج سابج بود یا مادی و دلائل این از سوء مزاج

ظاهرست علاج در کمی خون انچه خون بیفزاید چون شیر در زردهٔ بیضه و گوشتها و جز آن

حسب تقاضای حال بدهند و در افزودن فصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند

بدستوریکه معلوم ست و بدانند که رقت و صفرت حرکت شیر از صفراست و شدت و بیاض

و مائیت قوام و حموضت او از بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض و قلت مقدار

بغایت از سوداوی انجا که بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور بود فائده هرچه مزید می ست

شیر نیفزاید و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و نخافت باشد

مجربست فصل ۲ در کثرت لبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست علاج

تحقیق کوشند و مدرات جنس سودا دو این دو انواع ست الک و مرداسنگ هر دو

بر غنچ گل بر پستان بمالند و زیره بسر کوبند و مدرس بسر کنجد و برگ اسپغول کوفته همین

عمل کندا ما در غلبه برودت هرگ سداب و تخم او و تخم کنب ضماد نمایند **فصل ۱۳**

و اورام قسمی پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم بر ضماد نمایند چنان کرده

کوفته و عصاره الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز پنجه در نجبین اللبن بگیرند ضماد سازند

و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و بر نهند یا بابونه کوفته با دیان بهم سرشته

و دگر توانین اورام مطلق مرعی دارند **فصل ۱۴** در تجبین اللبن در شدی یعنی بستن شیر در پستان

بدانکه چون شیر در پستان بماند در هم آرد در اکثر و سبب تجبین یا حرارت مفرط است که

شیر را غلیظ سازد از تحلیل لطیف یا برودت مفرط و شیر را میفزاید یا نه برآمدن شیر

و نیامدن غلیظ شود معالج حسب سبب ترک نماید چنانچه در دوم گذشت و در انجا که از برآمدن

شیر سبب دخواه از تصاعد طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیر شیر گرفتن چنین است

دیگر دن با آهستگی تا همه شیر برآید هرگاه عفونت با تجبین باشد و فساد لون و طعم

شیر بر آن گواهی دهد تدبیر برآمدن کند به تضعید تخم کتان و بصلبه و خطمی و تخم او و بابونه

جمله برابر کوفته بیخته با آب چشمه یا آب خالص جوشانده در روز دو سه بار این ضماد تجدید نمایند

و بعد پختن اگر بدو آنتفه بگذارند فبها و الا با هن بشگافند فائده گاه باشد که شق خفیف

کند و بهبود یابد ریم نرسد و خون کمتر برآید عوام دانند که ورم ریم کرده پس در چنین وقت جراحت

نترسد شق را عمیق کند تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت بیان کرده ایم کنند

که علاج بر آنها نازک بکار نیست و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم رو غنها استعمال

نمایند **فصل ۱۵** در رض اللبنی یعنی کوفته شدن پستان علاج بنوعی باشد که بندد با آب

آب سرکه میرود شده و صاف سازند در ابتدا و بعده انچه مناسب باشد و اگر درم
آورده باشد بعلاج آن کوشند **فائده** در تدبیر کهنسالان را بزرگ شدن ندهد شب بخانی
سوده بروغن بنفشه در هاون سرب بسایند و بخشند طلا نمایند و هرچه در تعظیم الاعضاء
بیاید تدبیر انست باب ۱۳ در امراض معده **فصل ۱** در سوء مزاج معده عملا ما حرارت
و برودت ظاهر است و همچنان آثار سوداوی و مادی باهر و لازمه حار یابس ست که غذای
لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر که درین چنین
ماده خوب میگوارد و بدانند که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم
نوشیدن ساکن گردد و نه از آب سرد بخلاف انچه از صفرا بود یا از حرارت سوداوی که
از آب سرد زائل شود علاج در سوداوی تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت
بدانند که قی در اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد
شقیقه آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزله دماغ
و سوء مزاج جگر یا سپرز گواهی دهد از ان و فصد قیفال سر و ماغی و باسلیق ایمن باشد از سیلم
آن در جگری اثر مندست و کذلک از الیسر در طحال **فائده** بسیار باشد که معده پاک
و قوی بود و لیکن در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول سوداء نماید این بیشتر کسانی را افتد
که در حالت جوع و بایافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند تدبیر انیان صباح لقمه روغن
خوراندن ست معده را خالی نگذاشتن ست و در سوء مزاج مادی خاصه که ماده جرم طبقا
نافذ شد باشد بهترین مقیات ایارج فیقراست خصوص با شراب نبیذ یا با هلیله زرد ماده از عمق معده
مستفرغ میسازد **فصل ۲** در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود گذشت و اگر درم یا قروح بود
علیحده می آید اگر باد بود آروغ بسیار آید و قولنج و نفخ شکم و بعد استقرار غذا در قعر معده

در دیجانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تحکیمیت کنند و خیر بود و در کلاب بجوشانند و
بنوشانند و پودینه خایدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد غلیظ باشد مسهل
بلغم خورانند و بخوید هضم در جمله لازم شناسند و مجمّره ناری بر معده نهادن فوراً اثر میدهد
فائده سکنجبین با یا کلاب آمیخته در اکثر اثر تمام میدهد و اوجاع معده را از هر سبب که باشد
و بدانند که بسیار باشد که مادّه در دیلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خنک داده شود و بنابر منع تحلیل
سکونی دران دو گمان افتد که مادّه حار بود همچنان بسیار باشد که مادّه در دحار بود چیزی گرم
خورده شود بنابر تحلیل انجره و کسر ریاح سکون پیدا آید و تو هم شود که مادّه بارد بود و این هر دو مغالطه است
آخر حضر رسید هر پس واجب است که بتأنی و دیگر تحقیق نماید و باینچنین مشابع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر
خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را بکیفیت یا بکمیت الا ذعه علاجش استخراج است بقی الباقی انجا
که کثرت مقدار سبب بود و باشد چند روز تقلیل غذا کند و در انجا که کیفیت سبب بود و باشد غذای
صالح الکیفیه دهند و اگر ضعفی معده بود و باشد علاجش غلبه در دست بعد غذا خوردن و ساکن
نفوذ مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشدارو نافع ست اگر موجب ضعف
اجتماع مواد بود تنقیه آن نماید و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین قرص انیسون و اگر قوت
حسن معده بود و علامات او ظاهر و درست بهر اندک سبب چون بخار طعام تناول طعام انصباب سودا
از سپرز بر معده و آب کرد و شدن و مع ذلک فصل معده فتور بنمودن علاج در تغلیظ روح و
تحدیر عضو کوشند بشرب آب کنار تناول کلیه بیچه و نومیت آنرا در معده که در نهاد و خلو معده
پدید آید و بعد اساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در شکم تهی بواسطه
تحلیل رطوبات اجوع در تولید باد ازان دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر بمعده ریزد سوم آنکه
سودا از سپرز بر شکم معده ریزد در خلو زیاده از انچه باید بکیفیتی حاد یکیف شده

نشان بی خفت از آروغ ست و از دیگر آثار بعد ابودن و نشان ضعف او سودا مکرر
گذشت و سوزش سر معده در سودا وی میباشد علاج در رسیدن تنقیه و تقویت نمایند
و در صفرا وی تعدیل و تنقیه و فصد اسلیم از دست است و در سودا وی اگر کثرت ماده بود تنقیه و
فصد اسلیم از چپ کنند و اگر دکای حس معده سبب بود تخدیر و تغلیظ نمایند **فصل ۳**
در ضعف الهضم و سوء الهضم و تخمه و اسباب هر سه واحد ست لیکن اگر سبب ضعیف ست
ضعف هضم آرد و اگر قویست تخمه و اگر متوسط ست سوء هضم یعنی فساد هضم و نشان
ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده بماند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم نا فته و نشان
سوء هضم آنست که غذا هضم تمام نیابد و با فساد بود و تخمه آنست که اصلا با ضعه در غذا
تصرف نکرده باشد و همچنان برآید بقی یا اسهال علاج حسب سبب ارک کنند **فائده**
هرگاه ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست و دو ساعت
تندرستی نباشد و بدانند که سنجبین سفر جلی که مقداری سنجبین سوده در وی آمیزند هم
علتهای معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد و یک من سنجبین یک دقیه زنجبیل میکنند
و حسب حاجت میدهند **فصل ۴** در هیضه و این مرضیست که مواد فاسد غیر منهضم از
بدن بمعده آید و با اسهال و قی برآید بشدت تمام و باشد که قی نیاید و همگی ماده با اسهال
مفرط گراید لیکن از غشیان خالی نباشد و اگرچه این مرض حادست و خطر دارد لیکن افراط
اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج درین چندان مخوف نیست بتدبیر
زود همه عوارض زایل میگردند خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت
اعراض نترسد علاج از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه برآید بقی یا با سهال
و زود بند نکنند بلکه اگر دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بمقیات و مسهلات مناسبه و عند خوف

ضعف حسب مزاج حبس نماید و قشر لیمون در دهن داشتن حابس است و آنجا که تشنگی
و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها زنهار ندهند و این چند چیز در همه جا یاد دارند
بدانکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بخواهد نخوراند مگر وقت
ضرورت و خفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری بهتر از ساکن ماندن و
ناخوردن نیست و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه تا که
قوت بحال آید غذا کمتر و لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در عوام افتاده که هر گاه خرد
شب قریب بصبح قی کنند از آن سخت می ترسند و بلا نحاشا تریاق فاروق و قرنفل و
امثال آن گرمیها میدهند و به تپش حرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی ست
از قی که آنرا زنگاری گویند حدوث وی مهلک ست و غشی و ضعف لازم نیست خواه شب
واقع شود خواه روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند
بالجمله قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی در آن داشته باشد تریاق فاروق مناسب ست
والا هیچ ندهند و بطبخ گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد باروغن کنجد
جوز بوا سائیده بر بدن مالیدن نیکو مرهم اثر تمام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان شهوت
طعام سببی دور و اهمیت لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتهای آرد و اگر قویست اصلا
آرزوی طعام نماند و اسباب وی بسیار ست یکی سوء مزاج ساذج حار یابارد که در فم معده
افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان سبب تقاضا
نکردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسام در شتی جلد که مانع تحلیل شود
پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا در دی یا در ماسار یقا سده افتد ششم آنکه در مغذا یکه میان
سپرز و فم معده واقع ست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات سایر

وبادی وجزآن ظاهرست اما انچه از ناریختن سودا بر سر معده واقع شود بنابر وقوع
سده در مجرای انچه از بطلان حس واقع شود بنابر وقوع آفت در دماغ سلامتی
افعال معده بران گواهی دهد وفرق بینهما آنست که انچه از ناریختن سودا باشد چون
ترشی خورانند اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود فائده هرگاه
اعضا محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص رگها ایشان از جگر وجگر
از ماساریقا وماساریقا از معده چون فم معده ذکی الحس ست متاثر میشود این را خواست
امتصاصی همدرین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد وبسبب عفوصت وحموضت خبرد آ
میگرداند ودر هم مینماید اخبر اے آنرا واینحالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه دلمرے
ازین امور فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید علاج در سانج تعدیل ودر مادی تنقیه ودر
تکثیف سمام تفتیح باستحمام ودر ضعف جگر تقویت ودر سده منفذ وسپرز ومعده تنقیه
سپرز ودر عظم طحال ودر بطلان حسی تقویت ماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ بر فم معده
آمده است فائده گاه باشد که ملت خوان بدن ترک عادت غم دهم وجزآن باعث
فتور شهوت شود وتدبیر آن باستعمال انچه مناسب ست توان کرد واگر دیدان اما مسقط
شهوت شده باشند بعلاج آن کوشند وکذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب ادرک نمایند
ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفر جلی وشربت لیمون ونعناع سبز سرکه وپیاز یا سرکه وماهی شور
وانار ترش وشربت پودینه ومانندان فصل ۶ در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای
نامخوردنی چون گل وامثال آن چنانچه حاملهارا می افتد واین را دو نهم چیزگرنیند
زنی را دیدم که خوردن پیشه کاغذ آرزو داشت باید دانست سبب این اجتماع خلط فاسد است
در معده وعلاج تنقیه آن اما در حوامل بقطع باید گذاشت که بعد سه
پس طبیعت آرزو کند چیزهاے ضدان خلط باشد ۱۲

ماه در اکثر خود بخورد ایل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خایندن آب او فرو بردن
آرزوی سیاه خصوص کبر بر گل باشد و در میکند از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و تدرو
و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه و زیره خایندن آب او
خوردن نافع ست **فصل ۵** در شهوت کلبی این علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب این
اگر سوداوی مزاج بارد یابس غیر مفرط باشد که بر فم معده باقی قلت عطش و کثرت تفجع
گواهی دهد و علاجش تسخین فم معده است بنجایندن نانخواه و خیران و مالیدن جوز بوا
و سنبل الطیب بر فم معده پس اگر ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد
که از سپرز بستیر بر فم معده ریزد و لذع شدید و حرقت فم معده در حالت حلو پدید آید
و تا غذا نخورند سوزش نایستد و علاجش تنقیه سوداست از دست است با سلیق یا اسلیم
کشودن و مجمه ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام افتد
بسبب ارتباط نشان او تقدم سبب ست و علاجش ازالهٔ آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده
ریزد و در نیجا ترشی گردد و ترشی آرزغ و تقدم نزله گواه ست علاجش منع نزله بودن
و اگر بدان معده ورود داشته باشد که هر چه آدمی بخورد آنرا بر باید و غذا باعضا نرسد
علامت علاجش از فصل دیران جویند **فصل ۶** در جوع البقر و این را بوناتی بولیموس گویند
وی مرضیست که گرسنگی اصلا نشود حتی که یک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و مع ذلک
سائر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع از بهت ست و الا جوع که عبارت
از انعصار فم معده است چنانچه گفته شد و در نیجا صدق آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا
هزال بدن و سقوط قوت ست بی سبب مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی می آرد علاج
در حالت غشی تبدیر افاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعده حسب سبب معالجه نمایند

و تا قوت نباشد زنهار جرات در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر دانند

فصل ۹ در رجوع الغشی و این آنست که آدمی را صبر برجوع نبود و اگر غذا نیابد بیهوش افتد علاجش غذا جیاد دانستن ست و تقویت قم معده کوشیدن باغذا دوان در آب انار میخوش و آب سیب تر کرده **فصل ۱۰** در عطش مفرط یعنی غلبه تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت و عوض رطوبت طبع را رغبت آب شود و نشان وی انتفاع بشرب آب سرد ست و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم حصی یا سودا احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید و نشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن ست و حسب باده مزه دهن متغیر بودن و خاصه ویست که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب در اثر اسرع تر و بهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس ست یا در اعضای غذا و آنجا که آثار مواد بارد بود و باب گرم و بکهنین قی فرمایند و باب دیان مهدو گوشت مرغ و نخود آب خورانند و نوم یعنی سیر عمراه عسل خورانیدن مجرب ست اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب باب دیان چیز گرم دیگر نتوان داد و هر جا که شائبه یبوست بود تبرید طیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات ست و آنچه بسبب تپ یا درم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد **فائده** بسیار باشد که بعد برامدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید بواسطه غلبه صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت آنکه اول را تبرید بحرارت و ثانی را

تبالم ... روفن کاکر

بتدبیر بهتر بگذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در سبیش اطبا
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمون مزمل نیست و آب گرم جرعه جرعه خوردن میفید که اندک
بسیار چیزها بهست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین توان کرد **فصل ۱۱**
اندرورم معده و دردی از هر ماده که بود با درد بود یا تب غایت آنکه اگر از حار بود تب و درد
باشدت باشد و اگر بارد بود بخفت و دیگر آثار که مخصوص بهر واحد ست پیدا باشد علاج
فصد کنند و از سبیل قوی قی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ
غب التعلب و تخم هندی و گل سرخ بدهند و در ابتدا صندل و مانیا ضماد سازند و بعد
سه روز آرد جو و خطمی زرد و با گلاب ضماد نمایند و در بار دختین بنفشج کوشند حسب المادة
و خاکستر درخت انگور و سعد و اذخر و سنبل بسر که آمیخته نیکرم ضماد نمایند و اگر تلیین حاجت
آید مغز فلوس در طبیخ زوفا بنوشانند و در سودا و صلابت لازم ست و آن اگر بی حرارت
بود روغن بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند کنفع تمام دارد و اگر مزمن شود
قرص سنبل باید داد **فصل ۱۲** در دهلة المعدة هرگاه مادة تحلیل نرود و جمع شود و پیکر گردد آنرا
بدین نام خوانند پس اگر اماس گرم بود باشد علاج نیز مانند دنشان بختن مادة معدة و علامت
انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت علاج چون مادة روی بجمع آرد حلبه و
تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود و بعده اگر خود
منفجر شود و نشها و گرنه آب گرم نوشانند و بیله را منفجر سازند تا بشگافد و بعد انفجار شیر
و ماء العسل با جلاب شکر دهند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار
و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کند **فصل ۱۳** در قروح و ثور معده نشان وی غلبه
درد ست به تناول چیزی ترش و تیز و فرق در آنکه درد معده ست یا دقعرش از محل درد ظاهر

ست علاج رگ زنند و بعده در ابتدا انچه در ورم گذشت بکار برند و دوغ ترشش
گاو سیاه با قدری طباشیر و گل سرخ و تخم خماظ هند که مفید ست و شورب تفیحه را بدانچه
در ورم گذشت از جلاب بعده اندمال تدارک توان کرد و هیچ گاه از تنقیه غفلت نباید کرد
گاهی منقی و هندو گاهی مدل و بهتر تلمین خیار شنبر با شیره کاسنی نافع ست و اگر طبع
نرم بود قرص طباشیر قابض پست جوشانده فصل ۱۴ در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب
این یا سوء مزاج سارج بارد ست یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت
علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج گذشت بچیند و خمیر بوادر گلاب شانیده نافع ست
فصل ۱۵ در حشاء و تمادب و تمطی یعنی آروغ و فازه و خمیازه و اسباب این هر سه
کثرت بخار ست و اول سبب در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید هضم ست و بادیان
باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سودا دارد و مشک خوردن یا دستمام بدن
بر می آرد و مصطگی با عسل بدستور فصل ۱۶ در قی و تهوع غثیان و تقلب نفس و انست
که چیزی از معده از راه دهن برآید و تهوع آنکه حرکت برقی شود اما چیزے بر نیاید
غثیان حالتی ست باعث برقی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خواهند و غثیان بانقشے
نیز ماند علاج حسب النخاط تنقیه باید کرد و دوا تنقیه بقی سکنجبین آب بیگرم نوشیده نفع
تمام دارد بشرطیکه نافع نبود و اگر باده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و اصلاح آن
عضو نیز باید کرد و قی که بر سبیل بحران باشد نباید نمود و دوا دو به که قی صفراوی را تامل
کند آنست که بر هندی خرفه طباشیر پست جوشانده یا مرکب دهند و دوا دو به که قی بلغمے
را تامل سازد و معده را قوت دهد عود قرنفل مصطگے پودینه خشک هر یک دو درم
کوفته بیخته یک درم باده و درم گلقند بدهند ضماد که قی سوداوی را مفید ست لادن

اکلیل الملک شنبه برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ایلاوس
بهترین چیزهاست بلغم و سودا را فائده محاجم بشیرط نزدیک ناف و بین الکتفین نهادن
و اطراف مالیدن و خواب آوردن و قی اثر تمام دارد انتیاه هرگاه سبب قی فساد غذا
بود دفع فاسد را تمام شرح باید کرد و بقی و اسهال اگر ضعف معده بود تقویت معده باید نمود
و اگر تولد بدان بود اخراج آن نماید فصل ۱۷ در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و وی
دو گونه است یکی آنکه از مری یا معده بشگافد یا بگسلد یا دهن او بخساید و نشان این
وجود آفت سدی یا معده و جع بین الکتفین مختص بجراحت می ست علاج لایق زند
و حسب احتیاج خون بگیرند آنجا که خون بسیار بود تا حتی تمکن توان گرفت و اطراف بستن و بر
ساق حجامت دادن و قابضها خون را دادن نفع دارد و سویق بماء الرمان خوردن و بند نمودن
و هنگام گی اثر مندست و اگر آفت در مری بود و اندک اندک تا زمانی طویل نبوشند قرص کحل
در شکاف تن گیاه نفع میدهد و آب لسان الحمل و آخر فه و امثال آن سود مندست دوم آنکه بحکم
یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از انجا خون بمعده ریزد و بقی برآید علامت این قسم خود آفت است
درمان عضو و علاج همه فصدست مع اصلاح حال عضو و دفع خون اندک اندک استفراغ تو
باید گرفت تا اگر امتلا شدید بود بیشتر گیرند یک دفعه انچه از قروح معده افتد تدبیر نگذشت
فائده هرگاه بر سینه ضربه رسد و قی الدم آرد بعد فصد ماش و مغات و اقاقیا و گل ارمنی و مصطکی
با آب کدو سرشته بر جا ضربه نهند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده دهند و باشد که
این ضماد بی فصد نفع دهد فصل ۱۸ در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن خون و شیر
در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منفذ نگردد و بسبب
ضعف حرارت بنهد و همچنان باشد که شیر نجوشد و بواسطه پیری یا باستعمال چیزی منجمد

چون شیر مایه و جزآن نبود و نشان این هر دو احداث است که غشی و عرق سرد پدید آید
و باشد که لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سنگجبین آمیزند و بنوشند گرم و گرم
و شیر مایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تندرستی خوبان و شیر بسته نفع تمام دارد و خاصیت
شیر مایه است که شیر قبق را ببندد و بسته را بگشاید فائده بسیار باشد که در معده اطفال
شیر خواره شیر ببندد بسبب فساد شیر زده یا ضعف معده علاجش بعد تدویب آنست
که ازان شیر زده باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر زنو شانند و این حیوان را
سراب و قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن ازان شیر زده ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند و گاه گاه
تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند نیز و شکم سیر شیر قطعا ندهند دشکم طفل
پوشیده دارند و پودینه نشتک بیجدرم خوردن و ساعت شیر بسته بگشاید فصل ۱۹ در خواص
یعنی ملک اگر سبب او تناول طعام کثیر بود عقب طعام واقع شود فوراً علاجش اخراج ان
غذاست اگر بقی و تجویف منضم و باشد که از خیربو او پودینه بالیستد یا خود بخود بالیستد و اگر سبب او
باد بود عقب تخمه و طعام باد انگیز واقع شود و این گونه کنار ابیشتر افتد و علاجش چیزهای
باد شکن استعمال کردن است و اگر بسبب خلط بود حاد الکیفیه یا دوای حاد علاجش نخستین قی فرمودن
بسنگجبین و آب گرم بهتر تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشند و درین قسم آب
گرم و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سریع الاثر است و اگر
سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده بدن پر آب بود و هضم فاسد دارد روغ
ترش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال یا یابس و اگر سبب او سوء مزاج بارد یابس
بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین ست شربا و طلاء و اکلا و این را و
ریحی را و رطوبی را نافع ترین تدابیر جلس نفس ست و ضیعه عصب و حرکت

اشال آن که روح را بخنباند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاج آن
از بحث جگر و معده مشروحه بجوئید **فائده** عطسه آوردن در اکثر نافع ست و همچنان
آب پودینه با آب نارتزش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو آویختن
و ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطگی آشامیدن **فصل ۲۰** در انقلاب المعده و وی آنست
که آنچه خورده شود بعد هضم بقی مندفع گردد و سبب او خراش سوده است که بعد پیوسته
زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت بلیغ آنرا برون برده بفرسنده بالضرور
بقی را جع نماید علاجش تدبیر سوداست **فصل ۲۱** در قلق المعده و وی آنست که در معده
اضطراب پدید آید و آدمی بقرار نشود و بر یک نهج نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است
و این را کرب معدی نیز گویند علاج حسب الخلط بتنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند
فصل ۲۲ اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود
علاج حسب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند **فصل ۲۳** در وجع الفواد
وی درد یست قوی که در سر معده پدید آید و بر وی اطراف و پشت الازمه اوست
علاج بوجع المعده رجوع نمایند **فصل ۲۴** در حرقت معده سبب سوزش اگر تناول نان
فطیر و غذا که خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و نمی طوبات
گواهی دهد در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب صفرا بود از سپرز در گرسنگی غلبه کند
و از خوردن چیز ساکن گردد علاج در انجا که از اطعمه غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند
غذا اسبک دهند و تقویت نمایند و در سوداوی سلیم یا با سلیق از چپ کشانند معده را بالیکه
و سکنجبین بزوری مناسب دانند **فصل** در استرخای معده و این دو گونه است
یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم ست و برامدن سینه دوم آنکه در معالیق

میزان الطب

معالیق بود کہ آلت ارتباط معدہ اند بدیگر اعضا و نشان وی امالہ معدہ است و بطرف
مخالف باط مستر خیہ زیرا کہ معدہ ہمچون خیمہ بچہار جہت مربوط است بار بطہ طناب مانند
یکے بتبرقوہ دوم بصلب سوم بامین چہارم بایسر و ہر جانب کہ معدہ میل کند ثقل آنجا
محسوس ہیگردد علاج ہر چہ در ہستر خاد و فالج گذشت بعمل آرند و غذای لطیف دہند
دادویۂ خوشبوی قابض خورانند و انچہ در تہلیل نسیج گفتہ آید تدبیر اینست فصل ۲۶
در تہلیل نسیج معدہ یعنی سست شدن بافت معدہ و این ہستر خائیست قوی در ہر خرد
افتد و این ہمترین امراض معدہ است و نشان وی بطلان ہضم ست باوجود تبادل
غذا لطیف و قبض طبیعت یا افراط و معرا بودن از اثار ورم و سوء مزاج علاج چون عود
دہند و روغن مصطگی و در اج و بیہوتورانند و پوست درونی سنگدان مرغ خانگے
خشک سازند و کوفتہ بیخہ نیم مثقال با اطریفل یا شراب حب الآس آمیزند و بخورانند و
سنگ بشم مسحوق نیم درم بدستور نافع دانند فصل ۲۷ در تشنج المعدہ انچہ در نفس معدہ
افتد نشان وی فساد ہضم ست انچہ در اربطہ بود اگر در رباط خلفی باشد غذا بجرد
ورود از معدہ در گذرد بسوی امعاء و مریض بجانب یمین یا یسار مائل بود و اگر در رباط
ترقوی باشد مریض مائل بجانب تسجم بود و درست نتواند کرد علاج انچہ در تشنج مطلق ست
بکار برند آثار امتلاء و استفراغ در یافتہ فصل ۲۸ در حبسۃ المعدہ یعنی سختی معدہ و
این ورم در فم معدہ اکثر افتد چون بلمس می در آید محتاج بعلامتی دیگر نیست و ہر گاہ
بزرگ باشد بنظر نیز محسوس میشود و فساد معدہ لازم ماہیت علاج اگر آثار گرمی یابند
رگ باسلیق زنند و موم سپید بروغن گل و روغن بنفشہ بگذارند و بر سنہ
و گوشت خوردن منع نمایند و اگر آثار سردے یابند بابونہ و سنبل و بنفشہ

و فتار دوم ہیجدہم ۱۲

تاریخ وقف ۱۲۶۱

واذخر وحلبه ومقل وبادام تلخ وپیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند وهرچه محلل اخلاط غلیظ بود مع الترتیب استعمال نمایند شربا وحقنا فائده گاه باشد که بسبب سختی سپرز سختی در اجزای معده که مجاوری بدانست پدید آید علاجش علاج سپرز ست

فصل ۴۹

ورساوده عضلات که بر معده واقع آید صلابت مذکور را زایل باشد وازیکطرف غلیظ دیگر طرف رقیق چون فی الفور ازاقبار وازانکه معده سالم از آفت ست سلامتی در افعال وی ایجاب لازم ست وعلاجش همانست که گذشت حسب المحرارة والبرودة

فصل ۵۰

ودر ورم خلفه این هر دو یک معنی دارند نزد بعضی ومقصود فساد معده ست مع الخبریان بدانکه هرچه از سوء مزاج بود ساذج باشد یا مادی علامت وعلاجش حسب سبب ست چنانچه گذشت واگر از شهور وقروح افتد نیز مذکور شد وسفوف نافع الامعاء وشوری نفع تمام دارد وهمچنان سفوف حب الریان وآنچه نزله دماغ بود از استهال دماغی گویند ونشانی وقوع استهال ست پیهم بعد خواب طویل یا زیادت منقطع شدن وعلاجش حسب استهال ارباب مراض که بهر نزله گذشت توان نمود انتباه درین علت نهار حبس استهال نکنند وهمگی همت به تنقیه وتقویت دماغ مصروف دارند آنچه از رواست تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذاست وتجویز هضم وآنچه از استلاء عروق بود از اخلاط نشان وی آنست که بیمار گوشت پرقوت بود با وجود استهال فضله کثیر الرطوبة آید علاجش فصد ست یا ضئت وذلک تعریق بحمام وکثرت صیام وآنچه از ضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدنست وزبرو زبر از سپید باسبز علاجش تقویت جگر ست مع تقویت معده شرباً وضماداً واو انفع اشیاست جوارش مصطگی ست فائده کیلوس اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود سپید برآید اگر بسیار آید وآنجا بالیده پس گردد سبز می آید دنوعی ست از زرب کہ مسمی ست بدور البطن والسهال

دوری دوری است که بدور معین آید و سبب ان نصباب ماده از عضوی و نشان
هر خلطی از بودن او و نشان بودن ماده از ظهور درد در عضوی و سکون آن بعد سهال معلوم
و علاجش تنقیه بدست از خلط غالب و نوعی ست از ذرب که سببش وقوع سده بود
در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سده جگر و علاجش بیاید و نوعی ست
ازان که بسبب ناب حمل معده افتد و ظاهر ست که چون حمل معده زدوده شود
غذا دران نایستد و علت ذاب حمل یا خلط اکال ست یا ورم حار معده یا تناول
سموم چاره علاج بعد ازاله سبب سحاق و درد و طباشیر و فوفل و صندل و پوست انار
و حضض آب بید یا آب برگ کرم بر معده ضماد سازند و پست جو و سیب و دغن بادام
خورانند و دراج و کبک غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند پهلوی راست و هیچ حرکت
نکنند و گفته اند که مسوا از شیر مان گرفته سازند و بنوشانند که با لخاصیه مبلست
حمل ست و انچه از شرب دویه مسهله افتد علاجش انست بدانچه مناسب بود و دفع سوء
ساخته سریع الاثر ست **فصل ۱۳** در تصغر معده دوری اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت
مقدار غذا ضرر رسیده باشد هر چند که لطیف بود تدبیرش انست که غذا قلیل الکمیه
و کثیر الغذائیت دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود انرا دوری نمایند **باب ۱۴** در امراض
یعنی جگر **فصل ۱** در سوء مزاج جگر و نشان هر واحد سابق بود یا آنرا از زدم گرفت جگر
مع وجود آثار دیگر که بهریک مخصوص ست و علاجش ازاله سبب ست لیکن بدانند که هیچ
نافع ترین چیزها ست در جمله سوء مزاجهای جگر و کذلک هرگاه مغرغلوس با وی ضم سازند در
مطلق نافعست بشرطیکه تلیین مطلوب بود و دریخا هر گونه دوا که مخصوص بجگر ست قوم شود
حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض تلیین دویه بارد آب کاسنی و آب انار و شربت صندل

Marginalia and boilerplate text

بسنجبین و آب رشک و روغن سرکرده و لعاب بهدانه و مانندان فرادے یا با دیگر
ترکیب داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع ربّ سیب یا سیب مخصوص شربت حماض
نافع تر ست و اگر قبض بود طبخ هلیله مع خیارشنبر بدستور و در دموے اگر ماتعی نبود فصد
باسلیق یا البطی مقدم دارند بر همه و در صفراوی تبرید بیشتر نمایند و اگر مصلحت دانند فصد
مجوز ست و اودیه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارتست اما در بادی قبل از تنقیه اجتناب ازان
بهتر ست تا سده نیارد و اودیه حار بادیان تخم کرفس گلقند عسلی و اناسیا و دواالکرم ست
و جهت تنقیه بلغم مارالاصول و حب صبر نافعست و طبیخ زوفا با یک مثقال و دواالکرم
به تسخین و تقویت جگر خصوصیت دارد فلاسفه و اطبا فیل کبیر بدستور و در تنقیه مبالغه
نکنند تا ذبول نیارد و اگر با اسهال بود حرفه و تخم ریحان و صمغ عربی هر یک سه درم
بریان کرده بگلاب تر نموده بدهند و جهت تنقیه سودا بعد تطبیب تمام مطبوخ افتیمون
یا حب افتیمون و ماالجبن و فیروطی مرطب ازالهٔ یبوست بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد
و در ترطیب افراط منع ست تا استسقا نیارد و در جمله اغذیه انچه اوفق بحال مریض باشد
اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند **فصل ۲** در ضعف کبد و دے
از هر سبب که افتد نشان او در اکثر آنست که بول او بر از غسالی بود و بدن نحیف و اشتها
ناقص بلکه ساقط و از پهلوی راست تا قبه عمه بر زیر و جع نرم متمدد پیدا بود خاصه بعد تناول غذا
عند نفوذ آن بجانب جگر و رنگ مریض اکثر بسبزی سفیدے زند و باشد که بزردی
و کدری مائل بود فائده در هر عضوے چهار قوت ست جاذبه ماسکه هاضمه دافعه
و ضعف قوت جگر را علامتی ست چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی و نرمی بر از و کثرت بمقدار
او مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است و ترهل بدن و تهیج و جه و غسالیت مرا ز و سفیدے

بول از ضعف باضمه هرچه در ضعف باضمه ذکر شد قلت احساس بان نقل
غذا که لازمه صحت ست از ضعف ماسکه ظاهر ست که چون ماسکه ضعیف شود غذا را
در جگر نتواند نگهداشت و باضمه تعلل کردن نیابد پس آنچه لازم دیست درین نیز پیدا بود
و قلت ملون بول مبرا از قلت مقدار آن مع تعلل بدون قبض شکم از ضعف دافعه
از آنکه گاه ضعف بعضی افعال یکی موجب بود یا ما اکثر افعالش و همچنان در همه قوتها بلکه
یا در بعض آنها و دریافت آن از آثار رنگ ریشیده نیست باید دانست که چون ضعف در اکثر
قوی از غذا قوت میبرد که خون را از رابیت جدا ساخته بعروق میفرستد آن نیز بضعف نگراید
پس با مضر و بول سرخی برآید بواسطه نساختن آب خون علاج آنچه از سوء مزاج باشد
تدبیرش گذشت آنچه از سده یا در صرایا تشنج شدن جزآن افتد گفته شود و آنچه از شارکت
عضو بود در تدبیر عضو مادون نماینده مع تقویت جگر بالجمله ادویه و اغذیه هرچه ذی عطریت بود
بکار برند که در ازاله ضعف جگر ملاک امر همین ست و فصد اسهال و ضعف دافعه نفع دارد

فصل سی در سده کبد و دوا آنست که در خلل گوشت جگر یا در رگهای آن خلط غلیظ
لزج بند شود و نشان آن قلت تولد خون در بدنست و صفرت لون و اسهال غالب
و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در مجرب بود ثقل بیشتر محسوس شود و بول رقیق و کثیر
آید و اگر در مقعر بود برابر بسیار و کثیر الرطوبة برابر البته و فرق در سده در رحم جگر
آنست که در رحم بی تپش باشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد در رحم فزونتر علاج آن سده
در حدیه بود مدرات مهندب مثل عرق و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت و در تصفید
و غذا همین سان رعایت طبع نماینده و آنچه که سبب سده تناول چیزهای قابض لعوص و شکر و حریره
و روغن بادام و شوربای کرنج فربه و انار مزبل است و اگر ضیق رگهای کبد سبب ظاهر نباشد که

علاج قبض

از صفحه پیش نشان دی پیدا شود و تدبیر او اجتناب مغلظات و مدام شرب [illegible] است

فصل ۴ در سدد یا سار یقا و نشان او آنست که در معده و شکم و در جایگاه طحال جگر تمدد و غلیظ و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز اما برازکیلوست بر آید و بدن سخاهد و علاجش همانست که در سدد مقعر گفته آید **فصل ۵** در نفخة الکبد و نشان او دم شدن جگر آنست که زیر قبر معده است جمع الدم پیدا شود دل ثقل و بی تب و بعد هضم قدری نفخ زیاده شود علاج کمونی و شربت دینار مفید است و نهار بحمام رفتن و تخمید کردن و حسب حاجت مسهل و مدر پرداختن و انفیه یا دنبکن خوردن **فصل ۶** در ورم الکبد سبب او گاه سوء مزاج یا سدد بود و یا نفخ باشد گفته شد و اگر تبر قه یا دوم یا شق یا صفاة و سل بود گفته آید **فصل ۷** در شرقه دوی آنست که بر نهار یا بعد ریاضت تعب یا بعد برآمدن از حمام فوراً آب سرد بنوشند تا آن آب و جگر را بعتدال نیافته و بدرد آرد علاجش آنست که زیر قه با آب گرم تر کنند و بر جگر نهند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم بنوشند که زود دفع شود بدون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا دوم منجا **فصل ۸** در دوم کبد دو گاه از خون بود یا صفرا نشان او تپ و تشنگی ست و ثقل و درد و حرقت محل جگر و یرقان حسب المادة ظاهر بودن و علامت بودن دوم صفرا یا محدث در فصل سدد گفته شد و ایضاً قی و خشی و برد اطراف لازم مقعر می سعال شدید نفس و حبس بول سیاه شدن ترقوه باسفل بر وزد رم بلای ثقل لازم محدث علاج در دو سه نخست رگ باسلیق یا الکحل بنشند و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انار این همه را بگیرند قدری بدهند پس اگر ماده در مقعر بود مدرات مفید و بهتر طین بارد قوی اگر خاصیت در زند اگر قوی تر خواهند مقعر فلوس بایشیره کاسنی و

نمازان الرطب

نسبیکه مرض در عضو غیر نیست کرده رو بع و محل مقطوع بوده هر گاه بچه شود زرد و
با آهن بگیرد فضله را نشناسد اگر شکر کند مزه شکر یابد و بیضه بچه افتد گردد زیرا که خوف ست
که عضله و عصاق را نماسد سازد یا باندرون سقط کند فصل ۱۰ در تبیکه کبد قبیح ترین
همانست که در ذات الریه و سپاسه دیده گشت آنجا که ماده بجانب رو ده مائل بود مسهل
خفیف هندوانگر بطرف گرده مائل بود در سپاسه و اگر تقاضا جوف روده سفلی باشد
فصل ۱۱ در شوص سطح کبد و نشان او و وجود آنار سوداوی مزاج جگر ست مع الحرقه و باشد که
بر جلد آن سمت نیز ظهور شود و باشد که گاه گاه و فشوره ناقض افتد علاجش همانست
سوداوی مزاج حار یاد گذشت فصل ۱۲ در خفقة الکبد و این خفقه ایست که جگر را بیدید آید
و یا بد که گویا کسی میدرد در جگر و بزودی این حال زائل گردد و بیش سیده بجگر ست و
علاجش تنقیه او و فصد اسیلم از راست نافع تر فصل ۱۳ در حصاة الکبد و نشان تولد
سنگریزه در جگر آنست که بعد مضغ غذا در معده قی افتد و غذا در دو در جگر پیدا بود و باشد که
در محل درم سختی نیز ملمس با نظر محسوس گردد آنست که چون با سلیق بسیار بگشاید خون را
امتحان نماید چون چیزی شبیه ببرگ بنفشه بر طبله رگ وسیع گشاده شود و علاجش
از حصاة مکلیه چون گذشت فصل ۱۴ در تصغر الکبد و نشان و همانست که در صغر معده گذشت
و کذا تدبیرش و ایضاً در نجا باید گفت تنقیه جگر ملوظ بود بمسلینات و مدرات
فصل ۱۵ در قیام کبدی یعنی اسهال جگری و وی شش گونه است یکی قیحی و سبب
او شکافتن دبیله جگر ست و تدبیر او در دبیله گذشت دوم غسائی و سبب

او ضعف جگر ست و تدبیر ضعف جگر شد و بوعلی خوردن سویز را در رفع اسهال
مجرب گفته سوم دموی ادمسی است بسبب زوشنطاریا کبدی و سوئش اگر اختلاط خون بود
بی وقوع تفرق اتصال خون بکثیر دفعه برآید هرگاه که آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار استسلا
پیدا بود و اگر تفرق اتصال بود از استطلاق یا ضربه باسقطه یا جز آن خون بلا توقف
سبب آید هنگام خلو معده و امعاء و دیگر اقسام موجب ظاهر باشد صلاح در استلا حبس نشاید کرد و هم
عند الضعف هم اندراید افصد نمایند و باید که شدید پرطاقت مزعج آن و خون کمتر
گیرند بکرات و اگر بقبض حاجت آید قرص کهربا بشربت تخم خرفه یا آب لسان الثعل و دهند
تقلیل غذا فرمایند و در تفرق اتصال استلا تدبیر همین ست و در غیر استلا ئی زوال سبب
کردن مقرض نفث الدم کرده اند و دران اغراض باشند هم چند یک جزء اثر تمام دارد و قرص القیام
چهارم صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگر ست و علاجش از سوء مزاج جگر جوشنده
و قبل از تنقیه و تعدیل حبس قطعا نکنند پنجم صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر اخلاط ست
در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت و برآمدن ریم با سهال
در بیجا لازم ست و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد اسلیم راست نافع
ششم خارشی ست یعنی شبیه بدو برابر و سبب او نیز بانگاه افتن کبیله لبدست یا
کشادن سده جگر با احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت
توان نمود فائده فرق در اسهال کبدی اسهال معدی از علامات خاصه هر عضوی
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که آنچه از کبد ست بدبو می باشد و اکثر بدوری آید
و در خلو معده کم میگردد و بے درد میباشد و بهزال و ضعف رفته رفته بروز ظهور فاحش
مینماید بخلاف معوی اما کبدی چون دیر پا بدا اسهال موی نیز احداث مینماید
انتهی ۱۲ ای تمام کبد قوی که از صفراوی و صدیدی خالی افتد ۱۲ طب اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل در اسهال

اسهال بر شش قسم ست اول دموی دوم صفراوی سوم بلغمی چهارم سوداوی پنجم صدیدی ششم خارشی
اول دموی و نشان او وجود علامات امتلا ست و علاجش فصد و اسهال بمسهلات
دموی و تعدیل مزاج و موجبات کبد و امعاء و دیگر اقسام موجب ظاهر باشد صلاح در استلا حبس نشاید کرد و هم
عند الضعف هم اندراید افصد نمایند و باید که شدید پرطاقت مزعج آن و خون کمتر
گیرند بکرات و اگر بقبض حاجت آید قرص کهربا بشربت تخم خرفه یا آب لسان الثعل و دهند
تقلیل غذا فرمایند و در تفرق اتصال استلا تدبیر همین ست و در غیر استلا ئی زوال سبب
کردن مقرض نفث الدم کرده اند و دران اغراض باشند هم چند یک جزء اثر تمام دارد و قرص القیام
چهارم صفراوی و نشان او وجود علامات حرارت جگر ست و علاجش از سوء مزاج جگر جوشنده
و قبل از تنقیه و تعدیل حبس قطعا نکنند پنجم صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر اخلاط ست
در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت و برآمدن ریم با سهال
در بیجا لازم ست و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد اسلیم راست نافع
ششم خارشی ست یعنی شبیه بدو برابر و سبب او نیز بانگاه افتن کبیله لبدست یا
کشادن سده جگر با احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت
توان نمود فائده فرق در اسهال کبدی اسهال معدی از علامات خاصه هر عضوی
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که آنچه از کبد ست بدبو می باشد و اکثر بدوری آید
و در خلو معده کم میگردد و بے درد میباشد و بهزال و ضعف رفته رفته بروز ظهور فاحش
مینماید بخلاف معوی اما کبدی چون دیر پا بدا اسهال موی نیز احداث مینماید
انتهی ۱۲ ای تمام کبد قوی که از صفراوی و صدیدی خالی افتد ۱۲ طب اکبر

فصل ۱۶

آن زمان تا صحیح مرکب میگردند باید علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد

فصل ۱۷

در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تجمع ست در وجه و دیگر اعضا و آثار ضعف جگر پدید بودن علامتش همانست که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی نیست از ادویه نیز انچه غیر قوی بود عمل آرند و بهترین تدابیر سفر هجازست و پیاده رفتن و چون بدانستند که مستسقی شده و باستسقای انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعراب یا بول شتر و هنوز دانکه سکبینج دارد زو اگر نه انرا نافع ست و از آب سرد احتراز لازم و حوض آب برعرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب و انجا که احتباس حیض یا نقصان نواسیر سبب بود بدان گویند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید ضرورة فصد کنند اما خون کمتر گیرند آن هم بعد مسهل خفیف و اون

فصل ۱۸

در استسقا دودگی سه گونه است لحمی و زقی و کبلی انرا که برامدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود و انرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پرده ها شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک پر آب میباشد و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین مثل طبل آواز میدهد علاج نخستین انرا که سبب نمانند و بعد به تسخین و تعدیل جگر کوشند و هر گاه حرارت باندازه که جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس تدبیر استسقا کوشند و آن اسهال و ادرار و تعریق ست اندران و تضمید مخففات اعتراز هر چه بسیار گرم باشد لازم شمارند و هیچ کس از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزه تنگ باشد و قدری بنوشند و باید که آب مطبوخ بود خصوص باسرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوبست انهم کمتر بهتر باندازه آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نباشد و قدر غذا نشم حصه از حال صحت

باید کنافع ترین چیزها خوردن انار ست هرقدر کتواند بخورد و نفذیه بگوشت مرغ یا
گوسپند جوان یا نخود پخته و بسماق قتیق داده سازند و تا ممکن بود جنس جوب نهند
و اگر ضرورت باشد برنج مجوز ست و نان کانیسون و بادیان دهد و باشد همراه کباب یا شوربا
گوشت و آنرا که ضعیف القوه بود دهند بخوردن نان سفید و باشد اگر نان خشک غذا سازند بشیر
باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر خاصه که اعرابی باشد و خصوص اگر عوض
غذا و آب همین بسنده کنند و باید که در نخست چهل روز شروع کند بهر روز ده درم
بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نبندد
و بپوسیده و حب سکبنج از منافعات تجین لبن ست گاه گاه بهمراه شیر و بعد شرب بول شتر و
بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب راند و نذست و اگر با حرارت بود
مطبوخ بلیله و شربت گل سکر رود و در رفع کلکلان نخ اگر بی حرارت بود خارد دهند و الا بارد
و بلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حب مراح از مسهلات مذکور بدهند و در جرب بعد
تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبر باریس و مانند آن و سهراد از قرص ماه در یون و امثال آن
باید که هر یک مدر را روم نمایند بلکه تجدید هم فرمایند تا طبع بیک چیز مالوف نشود و هر روز
که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد بجگر و طریق تعریق آنست که بوره ارمنی
بروغن بالوبه آمیخته بر بدن طلا سازند با نمک باریک سایند و با پیه گاو برآمیزند و بمالند
و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و عرق هم چنین و اگر در تنور فاتر که در و توان نشست
بنشانند و عرق بچینند یه از حمام باشد و طریق الذفان آنست که بیار در از بخسپد و
بر یک بیگرم آنرا در پوشند و چون ریگ سرد شود دیگر از ند تا که برداشت کند و این عمل
فجاة تخفیف در درم میدهد و اگر برآمدگی در عضوی بود همانرا ند فین تحلیل نماید و همین

عمل دارد و شست با آفتاب نشستن و با آب چشمهای گرم و آب دریای شور بدن شستن
سبک میکند اگر آب گرم باشد و چند روز در آفتاب گذارند بخاری آب بر بالا شده و ضماد سازد که
آب بسیار خشک کند خاصیت آن و علیه جالینوس رای بطلمیوس ملک الاعظم شیخ علیق با هم بسر شنند
و ضماد نمایند و حمی بتمام بدن و عرقی بسیار شکم و روی و بلغمی بر اطراف و دانه که در طبایع بود
تنقیه تحلیل کند و چند بار این نسخه عمل کرده شد از سداب خشک و تخم خرفه و بادیان
و کرفس هر دو مثقال سنبل و آب اسپاغول خرد سازند و بدو بر حمول فرمایند و در رقی
بعضی بزرگان میکند و در رد آب می آرند و این کثیر است و طریق طبیب آنست که
چنانست که آب خالص صاف جدا کند یک حصه بر گ انگوری که آمیزند و بجوشانند
تا سوم حصه از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند این آب شکن تشنگی سخت بنشاند گر سر
دراز که عطش مستقی و تفتیح سده سودمند است خاصه در حار و زرشک نیز انفع است
اما اگر با سرفه بود در شی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز ملحوظ
دارند و این طلا در رقی بر شکم نهند بود از نیم سوسن قرد مانا مویز هر یک سه درم
تخم کرنب هفت درم پشنگ بر نجاه درم آرد جو سه گین گاو هر یک شصت درم بسایند
و با آب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند فایده استسقا مبلی چون مزمن شود
و صلابت بفزاید اما بر مریض بسیار رونی نماید و بخیر برآمدگی شکم کروهی نباشد سه
سیکرد و بجبن و زیوفت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود دو بابونه و
اکلیل الملک مرزنگوش هر یک دو مثقال و تخم سداب و جندبیدستر و خاکستر طرفاء و نطرون کوفته و
بیخته با آب سداب بقول شقر بیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استعفا دوا
سود ندهد مرهم دهنج جای بگیرد بر شکم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی دهند والا بتفاریق باب ۱۵ در یرقان
و امراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند فصل در یرقان و آن حالتی است
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را باصفر او ثانی را باسود او صوف میسازند یرقان اصفر
اکثر از جگر و مرارهٔ بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع انست در تبهای صفراوی در
ایام باجوری علاج این وقت ظهور صفرت آمد او طبیعت ست اگر قصوری در عمل او بود
والا بر طبیخ گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد و خول باب گرم ست و شربت
سکنجبین فقط یا با شیرهٔ کاسنی و بعد اتمام در آنغلب صفرت خود بخود زائل میشود و گرنه
آنچه محلی جلد ست بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش
از مبحث سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سوء تحسن باشد سوم آنکه از سوء مزاج گرم
مراره افتد و نشانش آنست که دفعتهٔ پدید آید و بول سخت سپید بود و بعده زرد شود
پس ازان سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سدهٔ آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود
علاج سکنجبین با شیرهٔ کاسنی هند و دیگر تدابیر که مگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم
آنکه تورم مراره افتد و نشان ورم تپ قی ست خشونت زبان و سهوع و علاجش
علاج ورم جگر ست پنجم آنکه از گرمی تمام بدن رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدنست
و نبض طبیعت و حکه در تمام بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر سازج بود تبرید اگر
مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت تدهین او بان مرطبه و دخول با نزن
مرطب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار
و خاک بر بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام ست بغسل حمام و خزان بطبیخ بنفشه

یرقان از ریح ۱۲ یرقان از تبخیر طحال ۱۲ یرقان از ورم جگر ۱۲

واکلیل و بابونه و خطمی و سوسن هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از
سده جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویه
سمیه افتد و علاج دفع اثر آنست بهر چه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر ادویه
در حار و تریاق فاروق در بارد نفع دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را
از جگر جذب نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان او غثیان و قی صفراویست و طبع
قبض بودن و برانضج یا قلیل الصبغ برآمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر
یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علامتش همانست
که در ضعف مراره رفت و براز بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده
جگرست دوازدهم آنکه از حدوث سده در مجرے که میان مراره و امعاست افتد و نشان
او آنست که براز دفعة سپید شود و طبع قبض آید و علاجش نیز تفتیح ست حقنه نافع تر
و درین هر دو نوع سد سکنجبین مفلوس و آب کرنب حل کرده در روغن بادام تلخ آمیخته
خوراندن بغایت مفیدست سیزدهم آنکه در سده مجری گوشت و پیه یا تولول برآید
و نشان او همانست که در سده گذشت و علاج او علاج آن چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطه تلخم
لزج بروهن رسے که با معا آمده است و مصب صفر است علاجش حل قولنج است

فائده بعد قطع سبب اگر از اله صفرت چشم خواهند بسر که کهنه آن چشم را بستشناق نمایند
در حمام و سر که و گلاب با آب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند

قسم دوم در یرقان سوداوی آنرا یرقان سندی نیز گویند و آن هم چند گونه است
یکے آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران مراض طوال خفت عقب آن لازم ست
و علاجش مدد طبیعت ست اگر محتاج بود بدانچه گذشت در امراض قبل ازین
باستحمام و جریان ۱۲

برو دمن باو بنده و شبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین جگر و سپرز ست
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیمابین سپرز و فم معده ست افتد و نشان این
هر دو آنست که برقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در اول گرانی
سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم ست و علاجش تفتیح سده ابسملات و مفتحات
و فصد باسلیق یا اسلم الیسر النفع چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مفرط
در جگر و علامت و علاجش از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در
جاذبه او بود یا در ماسکه اش امانشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست و پلیدی چشم
مکدر نمودن نشان ضعف ماسکه او خروج سودا بقی و اسهال مع عدم آثار زیادتی
سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد و آن نیز گفته آید
هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن از مبحث جگر نمایند **فائده**
هرگاه برقان زرد با سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند بفاصله سه روز بمطبوخیکه
مخرج صفرا و سودا باشد طبهر ازم نمایند پس انچه غالب بود در رعایت و تعدیلش بیشتر سعی
دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند **فصل ۲** اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز و وی اگر حار
بود سوزش سپرز و بودن بول و براز سرخ مائل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا بودن
و اگر بارد بود قراقر در ان محل پیدا باشد و آثار برودت هویدا و گر سنگی ساقط و اگر یابس
بود صلابت در سپرز و غلظ خون و مخافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جایگاه سپرز
گرانی محسوس کند بیمار و لون بدن اسمر بی شود **علاج** در سوداج تعدیل فقط و در یابس
مع التنقیه باید کرد بداینچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعه در نیجا بسپرز نهند و فصد
از دست چپ کنند و این در یبسپرز نافع اند در حار آب غب التغلب و آب گ بید و آب

باب قرص کافور

باب کافی در ذکر اشربهٔ مرطوبات

باب کافی در ذکر اشربهٔ مرطوبات

باب کافی در ذکر اشربهٔ مرطوبات

کشوث جملهٔ با سکنجبین و بهترین مطبوخ هلیله و منقا فلوس و عند شدت حرارت قرص کافور

که در و اسقوله قندریون باشد و در بارد آب کرفس با سکنجبین بزوری حار و مثلث بزهما

و آب تره تیزک یا تره باق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری حار و مثلث بزهما

و ماء الجبن و مانند آن هر چه مرطب بود و شربا و ضمادا و اگر با ماده بود و بقصد مسهل سودا

مقدم دارند و در رطب از گل سرخ و بیخ کبر و اوند و سنبل و لک و ورنشک که با یک ساخته باشند

اقراص سازند و بدهند و مخففات بدهند نمایند و بهترین حب یاروج کار برند و هر گاه

ماده مرکب بود طلاج نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بارد رطب مقدم است پوست

بیخ کبر است افتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب

برد و بس افتد آنرا حساوه و غلظت طحال نامند و جدا بیاید فصل اندرم طحال

وی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر مولیست نوبت ربع استداد کند و اگر

صفرا ویست بدو روز عبث دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود تهیج الطحال خوانند

واگر سوداوی باشد صلابت و حساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت و یبوست

در سوء مزاج گذشت طلاج حسب الخلط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد و هر گز کزاج

و آب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور یا روغن گل آمیخته یا خاکستر

سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه

گداخته یا سداب و پودینه بسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق دران آمیخته

طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند

در چهل روز سپرز بگدازد و اگر پرسیاوشان و روغای یابس تخم فنجنگشت مساوی کوفته

بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه سائیده و کبر مخلل خوردن بدستور

مطحول را صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسهال از چپ بعد تلیین صلابت بمراهم مفید و نفع مندست در حساوة **فصل ۴** در تفتیح الطحال و بدانند که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود یا صلب میگردد و نادر باشد که پخته شود و ریم کند و نشان استحاله ماده او بعده وجع ناخص ست و ظهور اجسام غریب در بول مع البتن و باشد که ریم او بعده گراید و در قی و براز برآید و ریم این بروی میباشد و علاجش همانست که در دبیلهٔ کبد گذشت و در دادن مدرات عاجت مزاج لازم دانند و اگر بعد تفتیح صلابت باقی بود اضمده ورم سودا وی او بکار برند و در جملهٔ از قابضات پرهیز ند و هرگاه ورم صلب مرمن شود و بعده انفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال ست بضماره معلق سازند و بالتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود دو داغ دهند و قریب یکدیگر دو داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید و اگر آلتی سازند شش قبه دار که در یکدفعه شش داغ دهد مینماید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در حافظهٔ او بود اشتها ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال و قی سوداوی روی نماید و اگر در ماضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سودا افتد و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد علاج جهت تقویت فستین سنبل کرنجاح عرق نانا مقل اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل نرم بکوبند و با آب برگ طرفا یا با آب آمیزند و سر که افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر رسده طحال و نشان او ثقل در سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هر چه در باب جگر گفته شد و قویترین ادویهٔ او بکار برند و بنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفیدست **فصل ۷** در نفخة الطحال و دیگر از ضعف ماضمه و دافعه افتد علاج سپرز را قوت دهند

وشعوبس وکاورس وتمک مکحل کنند وبورا وپودینه وسداب بسرکه وعسل ضماد سازند
وحاجم داری کنند وسفوف حروف خورانند **فصل ۵** در حجارة المثانه وعلاج آن
براندن یک ست دربول فحلش درسیر نمودن ودیگر اعضا سالم بودن علاج بهتر مجلل
خورانند وضماد نمایند ودر آلت کاسرات که در کلیه ومثانه است بکار برند **باب ۶**
در امراض امعاء یعنی رودها **فصل ۱** در زرق الامعاء وی آنست که طعام از روده
زود بیرون آید وسبب او اگر ظهور شور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد و
طعام چون برود اید درد کند وبزرد آب رقیق مخلط براید وعلاجش فصد ست واسهال
صفرا وتسکین بمبردات شربتا وحقنا وسفوف زرق الامعا وشوری نفع تمام دارد واگر
ظهور شور بود برسطح برونی آن دنبذ غبه والبوغ دراحشا پدید اید ودرجع گاهی برناف بود
وگاهی زیر ناف وگاهی در پهلوها وطعام غیر منهضم براید وعلاجش سوای حقنه همانست
که گذشت وتضمید مبردات زیر ناف درینجا انفع واگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعارا
ملس گرداند خروج رطوبت باطعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال وقی ست ودرینجا
حب یارج نفع تمام دارد وکذلک هر دوائی وهر تدبیر یکه بود مجفف بود واگر سوء مزاج
رطب سانج بود که باسعا افتد آثار رطوبت پیدا بود وباطعام هیچ رطوبت برنیاید و
علاجش سفوفهای مجفف ست وروغن گل بر شکم مالند واگر خلط صفراوی بود آثار
پیدا بود علاجش تنقیه است وحبّ الملوک وحبّ الصبر زرد نفع تمام دارد واگر بلغم وصفرا بود آثار
هر دو پدید آید وتقدم تناول فواکه گواهی دهد وعلاجش تنقیه صفرا و بلغم ست واین
سفوف کثیر النفع ست بلیلهٔ زرد دو درم حب الرشاد حب الآس سماق کزنا وهر یک یکنیم
مثقال همه را نرم بکوبند بغیر حب الرشاد شربتی دو درم واگر ضعف در امعا پدید آید بواسطهٔ

وقوع فالج یا درعصب اسعا آثار استرخا پیدا بود علاجش از فالج گیرند و اگر شب مسهل
قوی موجب تب بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر جب ارشاد
مذکور بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند فصل ۳ در اسهال و سوی که مبدا
او نفس اسعا بود و وی دو گونه است یکی آنکه روده بخار شده از امزاج گوید دوم آنکه
سگهای روده از خون پر شود و دهن کی از رگهای مذکور بکشاید بی خراغل و این فصل
بدو قسم بیان کنم قسم اول در هیچ و سبب او اگر صفرا بود و نشان وی آنست که نخستین
اسهال صفرا وی افتد بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون خراطه و زوجات و دیگر آثار
حرارت پیدا بود علاج در ابتدا ارب عجره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند
و اگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب بعد بابات مغیثات نوشانند و شیره خرفه
با گل ارمنی از تمام دارد و سفوف مقلیا تا بدستور و هر گاه قبض رود تر مطلوب باشد
تخمها ابریان نمایند و بارتنگ فقط نافع تر ست هم قطع مادده هم هیچ و اسهال آنجا
که رود شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب دولت کنند و بعد
ازان بگیرند رود روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود بتقدم اسهال تلخی گواهی
دهد و بشیر عقب کاهم و منزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند باستفراغ و منع اعضا
مغز یابند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر
ساشه همچند آن قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او پیش دامی
و کرب شدید و برز سودا مع خون خراطه دهد از علاج بعد قطع سبب تبقویت پیزر
کوشند و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر نفل غلیظ خشک بود که اسعار انجر انشهد
بخشند نخست تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن نفل خشک گواهی

۱۲

و دهد علاج مرطبات ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه
بروغن بادام و مانند آن هرگاه امعاء از ثقل پاک شود و سبج باقی باشد قابضات مناسب
باید داد اما پیش از تنقیه امعاء زنهار قابض ندهند که سخت مضر است و اگر ادویه سمیه بود
که شاید دل آن اتفاق افتاده باشد چون ریزنج و نوشادر و کچ و جز آن علاجش قی است
و شیر تازه و خشوها نوشانیدن اگر شربت ادویه سهله بود علاجش بمغریات و مبردات کنند
و دوغ آهن دافع مسرع النفع ست قسم دوم در اسهال که سبب او کشودن رگ رودهٔ
باشد نشان وی آنست که چون باید پاکسهال دهد آن اما سبج و بواسیر و اسهال کبدی
سبج بنا شده و این اکثری در رودهٔ بخلاف سبج که وجع در اکثر آن لازم ست علاج اگر خون
بسیار آید و قوت مساعد بود با سلیق زنند بعد ده جهت حبس فصد کهربا و امثال آن دهند
و گل ارمنی بدرم مع شربت حب الآس یا شربت تا بنجار نفع بسیار دارد و پوست انار
و کزبار و گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درم دهند مجرب ست و مجمنه
شکم نهادن چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص ست فائدهٔ تا ممکن باشد
مخدرات نباید داد و عند الضرورة باید شاد کار برایند نشاید خوراینده و اگر دهند اصلاح
داده دهند چنانچه در قرابادین است فصل ۳ در خروج المادة من الامعاء یعنی برآمدن
ریح از نفس رودهٔ سبب او نفخ سبجیست یا انفجار درم رودهٔ و علامتش تقدم سبج یا ورم ست
و علاجش تخمین احتقانست بحقنهٔ مجلی و بعد ده تنقیه ده بحقنهٔ مدمل صفت حقنهٔ مجلی این ست
انار شاخ آس از شیر جملهٔ نیم کوفته در آب بجوشانند و بپالایند و قدری آبگینه سرد ناکرده آنجا ریزند
و حقنه نمایند صفت حقنهٔ مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصاره بیخ تلیس کامند
سوخته باریک بسایند و در شیره لسان الثور حل و قوت حاصل آمیزند و حقنه نمایند فائده و آنجا که

سبب مدوح باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نماند بعده تدبیر عشر حصه فرمایند

فصل ۴۴ اندر زحیر یعنی بچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام ست که رطوبتی اندک در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثقل یا بس بود کدر ایمانند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید مارطوبت رودده برآید و او سی ست به زحیر کاذب و نشان او آنست که اسفول و مانند آن از تهما انچه بنوشانند برون نیاید علاجش تلیین ست باشیره و حقنه لینه و باشد که آب مرق قطونا نوشیدن کفایت کند و زنهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک ست الا اگر علت اندر چیز اک از تحقیق سبب اگرچه مزمن باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت علاجش از پیچ جوینده و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بهتر از یاقوتی نافع تر ست و اگر ورم گرم بود که در رودهٔ زیرین افتد نشان او احساس ضربان ثقل ست و آن باشد که تب و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کرحامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات خون دهند و چون ماده از انصباب باز بایستد خطمی و حلبه بنفشه و بابونه در برگ کرنب بپزند و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قوی آسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سرکه مفرط بود که بمقعد رسد تقدیم اسباب بر دوت گواهی دهد علاجش تکمید با آب گرم ست و بدهین بر روغن قسط گرم کرده مانند آن بر خشت گرم نشستن و دودرم حب ارشاد بر بان همچنان ناکوفته بر نهار خوردن اگر رسیدن آید بود مقعد و اسعار از رکوب و جلوس بر چیزی صلب تا شفا یابد و روغن مالیدن کفایت کند و زرده بیضه بر روغن گل لت کرده در این اقسام در سایر این اقسام نفع تمام دارد فائده هرگاه باشد که در خلوه رشی خورده شود و زحیر آرد تدبیرش نبشت شربت نبات ست و تخم مرغ بریان با صمغ عربی و گل ارمنی خوراندن **فصل ۴۵** در سقوط

یعنی در درد وده وی در قولنج و سیج و زحیر لازم ست و آنجا که در دامعا بدون آنها بود
حسب سبب تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و باید در قولنج و سبج دیدان دانچه بعد
تشرب دویه سهلا بدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه نوشند و روغن گل لنبد
فصل ۲ در نفخ و قراقر امعا و سبب او اگر تناول غذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن
یا روی الکیفیه چون گوشت گاو میش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل معتاد
و گلقند و گلاب نافع و اگر ضعف در دامعا باشد نشان او حدوث قراقر ست با وجود
تناول غذای صالح معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام فلانفلی و کمونی دادن
و اگر مع اسهال بود و جوارش خوزی نفع تمام دهد **فصل ۳** در قولنج و وی در وی
شدید که در امعا افتد و با او طبع مطلق قبض شود یا قدری آید اما با دشواری و سبب او
اگر بلغم غلیظ بود تناول غذیه غلیظه و حبس شدید گواهی دهد دل بیمار چیزی ترش و شور
خواهد و علاجش آنست که نخستین بشافه و حقنه طبع نرم کنند و بعد و بهر تنقیه تمام مسهل
نوشانند و انچه با وجود اسهال معده را قوت دهد و غثیان دفع کند سفرجلی مسهل ست و
شهریاران **فایده** آبزن کماد و ضماد قبل از حمل طبیعت بکار برند بعد دفع قبض یک
شبانه روز غذا ندهند و بهترین غذا درین شورباء نخود آب ست که از گوشت خروس بی
و کبک و عصفور و گوسفند جوان شیر مجز ست تا توابل حاره تقلیل آب واجب ست اگر عوض
آن بگلاب عرق بادیان یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر ست اگر باد غلیظ بود دفع مسهلی بقدر
تفکه و تغذی بنفاخات گواهی دهد قراقر کند و در اکثر وجع منتقل باشد و علاجش همانست
که گذشت در نیاتکیه و تنطیل قبل از حمل طبع باک ندارد روغن شبت با لیدن کهنه خوانیدن آنچه
نفع المعده نفع دارد دادن آزاد ماش هندی که باو مشهور ست نان ساختن و از یک طرف

برنامه پخته از طرف خام بر شکم بستن مرتخی النفع ست مجمره ناری بدستور فوعیست از ریحی
که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید و نشان
او آنست که دفعة افتد و شکم نفخ کند و آرزوی قی آید و وجع بشدت بود و علاجش تنقیه
سودا و فصد اطلم نافع بود و همین مفید اگر ورم بود که در امعا افتد حسب المادة تنقیه
باید کرد و اینجا بورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبخ
بکشایند و شرب سهل نشاید دورم بلغمی و رخوتی در افتد و در سودا حقنه که در او دویه بارد برد چربی
مرخی و روغنها باشد نفع بسیار دارد و اگر التوای امعا بود یعنی بجا نشدن تقدم حرکت عنیف
یا جستن و امثال آن گواهی بود علاجش بجا آوردن بنشاندن شکم و کمر و بیمار را بر پشت
غلطانیدن و دو دست پای آن برداشته جنبانیدن بنوعیکه مشهور ست و عوام بجا نشدن
روده را بجا شدن نام تعبیر کنند و آنچه که قولنج التوائی بسبب فتق و قر افتاده باشد بعد
رد امعا به جایگاهش تدبیر فتق رجوع نمایند اگر ثقل بود در امعا بند و علاجش دفع
انست بمرققات نبهیکه در زحیر گذشت و بعده اگر بواسطه بقا سبب جبه خوف حدوث
بود ثانیا از اله آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در وجوف امعا تنقیه کفایت کند
و این نادر افتد بقلة المادة و لطافتها و آنچه که بمشارکت عضو قولنج پدید آید چون از درم
شانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و نوعیست از قولنج که آنرا
ایلاوس نامند و بدترین اقسام ست تهوع و قی لازم آن چون محکم شود ریح در وی آید
علاجش همانست که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد
خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده او دیه که خوردن آن انواع قولنج را سود
گوشت هدهد خرا طین خشک کرده مریان و شاخ گوزن سوخته و این دو از زحیر در وجع معده

مسیر ان الطب
دوبرخا شیر بزرد سیکا شیر بگل کرد
دواب کم بینی یافته و گفته و گلاب
و روغن بادیان سود اورده و در بینی
شیر و زرد اکیل الملک قصوم
صابا نابنه بر شکم و در جایگاه و در رده
گرمش بلغم و سودا استعمال نمایند و در رحم
سوداگفته اورده جریان م اخوره و غناوه
نفع شکل یافته باشد استعمال نماید
و مطبوخ او قشمون قشنیز و شنبلیله

در ساعت بنشاند فصل ۹ اندر حصر یعنی قبض مزمن و علاج آن از باب ۱۰
قولنج ظاهر است شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد و فصل ۹ اندر دیدان یعنی کرم
شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا اسکاریس خوانند دوم عریض مشابه بدانه کدو
آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سر که واین دو قسم نامی خاص ندارند
و نشان دیدان آنست مطلقا که روزانه لبها خشک باشد و شب ترگردند و لعاب سائل
گردد اما لذع شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه
حیات زیرا که محل تولدش امعای علیاست کثرت اشتها و خروج کرم در ازگاه گاه
خاصه حب القرع و قسم سوم ست اینها در قولون اغلب متولد میشوند خارش دغدغه مقعد
خاصه قسم چهارم ست واین رنده مستقیم بیشتر اکثر بکودکان افتد علاج بکشند و بیرون
آرند بدینوجه که سه روز شیر تازه نوشانند پیاپی بقند شیرین ساخته و در روز چهارم این دوا
بدهند بشیر آمیخته بنگ کابلی مقشر و خرس و تربد و فنبیل هریک پنجدرم ترمس قسط تلخ
هریک هفت درم شیح ده درم نمک سندی یکدرم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت
شرب بینی بندکنند تا بوی آن سد بکرمان اگر فراج گرم بود نهار دوای گرم نباید داد
درین حالت این دوا انفع ست پوست خشخاش تازه شش مثقال از آبجوشانند و آب آن بنوشانند
کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن دوا نکرده باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این
نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و فنبیل
و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد انست که
خیاو موم بهم سرشته شیاف سازند و بردارند و بعد لخلخه مقعد طفل را استقبال
چراغ بدارند و کناره مقعد بگشایند و هرچه بیرون آید بگیرند و زیت

انتهی

انفاق در اخراج جمیع اقسام دیدان سود دارد بخورند یا بر مقعد بمالند **باب ۱۱**

در امراض مقعدی چند فصل ست **فصل ۱** در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد قروح پیدا میشود پس اگر خون و زرداب از ان برآید دامی گویند و اگر نه عیما خوانند و نامهای بواسیر حسب تشابه او بچیزی یا خود ست چون نخلی و عنبی و تینی و لوزی و تمری و توتی تشبیه بنخل بنابر کثرت بنهای و لیست و تمری و جز آن بنابر مشابهت صورت اثمار مذکور و سبب این مرض شهاد خونست بغلظت و باشد که از اختلاط صفرا پدید آید با لجمار سوزش و درد و نوع بابسور نشان خون صفرا و بیست و خلط و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت نوع و ثقل خون غلیظ عدل اخراج قصد کنند و حسب حاجت خون گیرند و اگر بالغی بود بین الورکین مجامت نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار اید فصد کنند بقرص کهربا ولیکن تا که خون سیاه اید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از اکثر امراض سین سیاز دو اگر بابسور مستلی و بادرد بود و خون ازان نیاید باید که بطبیخ خطمی و شبت تحمید کنند و بروغن شفتالو یا بیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعد آب بپازند هر دو گاو دوغ طبیخ بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول قسر مانند و بپازند فقط گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید و مرهم سپیده بهر تسکین درد مخصوصست و روغن گل زرد و بید مرخ بدستوره آنجا که بابسور لی در دبود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند مشاید اما قطع خطای از خطر نیست و اگر کنند بسگان عدد بابسور نگذارند تا بی آسیب باشد و بتجیر مقل و مرو شحم حنظل و سلخ الحیه و اقماع بادنجان تسقط و بیست سفرزه و مجموعه **فصل ۲** در بواسیر بحی و وی آنست که در امعای غلیظ متولد شود و در آن بحی گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب مثانه و گاهی

باطراف باشد که اسهال خون آرد و قرا قرلازم نیز فرض ست علاج تقیه سودا نماید و چیزهای
بادشکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر یا رسی نصف جزو شتر بتی دو درم
و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سود مند ست و فصد باسلیق و را کثر مفید

فصل ۳ در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غایر عسیر الیه که در سر مقعد افتد بطرف دو
مستقیم و پیوسته زرداب از آن برآید علاج نخست حبه را بیفشند تا زرداب پیش شیاف غرب
بآب بنشانید و صبح و شام دو سه قطره بچکانند برپشت خوابانیده و سیرین بالای بالین نهاد
و تا که دو اخشک شود بهمین هیأت بدارند و اگر ذرناصور فتیله تواند رفت فتیله بادویه
شیاف غرب آلاینده و در آب صمغ گردانیده بگذارند دران و اگر میل را بپنبه پیچیده و بجای فتیله
بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در رود نافذ باشد و باد و برازان راه
برآید و در بنوقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد **فصل ۴** دورم مقعد وی اگر گرم بود
یا در والتهاب باشد و علاجش فصد ست یا حجامت قطن سپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته
در ماون قلعی یا اسپرم صلایه کرده نهادن و اگر دردصعب باشد تریاق افیون بیفزایند و بدانند
که قی نفع تمام دارد و ملاک در تعدیل ست باشربه و اغذیه مناسب هرگاه مادّه می تجمع آرد
زود بگشایند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نگشایند مادّه غایر شود و ناصور گردد اگر مزاج سرد
بلغمی بود در رخاوت و عدم فقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی ست مرهم محلل نهادن
و اگر پخته باشد بگشایند و اگر صلب بود ملینات محلله چون بیه بظاء و مانند آن نهند

فصل ۵ در شقاق مقعد علاجش همانست که در شقاق لب گفته شد و اخر از آب بسیار
و بسیار ترش لازم ست و کذلک سکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که در بن علت مسهل
نمربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۶ در استرخای تشنج و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و
باد است بی ارادہ پس اگر بسبب برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب
گواہی دہد و نیز اگر پیدا بود و علاجش تنقیہ بادہ مرخیہ است و تبدیل بدانچہ در فالج گذشت
نمودن و اگر تورم معدہ بود گذشت علامت و علاجش و اگر قبض یا تشنج عصبہ بود از ضربہ
وسقطہ یا قطع بواسیر و قروح آن دفعۃً و تقدم سبب گواہی دہد و علاج آن فصل در خروج المقعد
و وی اگر ورم بود تدبیر و نماند و این بعسر برآید و اندرون رود و حیلہ ادخال مقعد
مشورہ آنست کہ در طبیخ خطمی و بنفشہ بنشانند و بیوم روغن چرب سازند و اندر کشند و اگر
استرخای عضلہ مسکہ بود و این بسہولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست کہ روغن گل
خام بر مقعد بمالند و سپیدہ ارزیز و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمہ و پوست انار
باریک سازند چون غبار و بران پاشند و رفادہ گذاشتہ بعصابہ محکم ببندند
فصل ۷ در قروح المقعد علاج مرہم اسود سائدہ نہند و ہر چہ قوی التجفیف باشد
و زود بسازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر ہمانست کہ در قروح مطلق
ضبط یافتہ فصل ۸ در حکۃ المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت علاجش
گذشت و اگر خلط بود از اخلاط علاجش تنقیہ است حسب الخلط و حجامت عصبص در جمیع
مفید و سرکہ و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۰ در امراض کلیہ یعنی گردہ فصل ۱
در سوء مزاج کلیہ و نشان او وجود آفت ست در محل آن و دیگر آثار حسب ارت و برودت
سانج بود یا مادی ہمانست کہ در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و در خار
کافور نفع تمام دارد اما افراط نباید کہ قاطع بادہ مولد حصات ست
فصل ۲ در بیان العلۃ الکلیہ و علامت آن سپیدی بول ست و در آن

باطراف باشد که اسهال خون آرد و قرا قر لازم نیفرماید ست علاج تنقیه سوداء نمایند و چیزهای
باد شکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر یا سی نصف جزو شترخی دو درم
و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سود مند ست و فصد باسلیق در اکثر میفتد

فصل ۳ در ناصور مقعد و آن قرحه ایست غایر عمیق که در سر مقعد افتد بطرف روده
مستقیم و پیوسته زرداب آن براید علاج نخست حبه را بیفشرند تا زرداب او پیش شیاف غرب
بآب بسایند و صبح و شام دو سه قطره بچکانند بر پشت ناصور تا اندرون سیرین بالای بالین نهاده
و تا که دو احشک شود همین سیات بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله با دویند
شیاف غرب آلا نیدو در آب صمغ گردانیده بگذارند در آن اگر میل ابریشم پیچیده و بجای فتیله
بعمل آرند همان طریق بهتر باشد و هر گاه ناصور در روده نافذ باشد و باد و براز از این راه
براید دو روز بیوقت متصدی اعلاج نباید شد که خطر دارد **فصل ۴** در ورم متعدی اگر گرم بود
با دروده التهاب باشد و علاجش فصد ست با حجامت قطونس پیچیده بضمیده مغز بروغن گل آن سخته
در هاون قلعی یا اسرب صلایه کرده نهادن اگر ورد صعب باشد کی ایون بیفزایند و بدانند
که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل ست باشربه انذیه مناسب هر گاه مادهٔ دنی مجتمع آرد
زود بگشایند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نگشایند مادهٔ غایر شود و ناصور گردد و اگر مزاج سرد
بلغمی بود رخاوت و سرد نفقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی ست مرهم محلل نهادن
و اگر پخته باشد بگشایند و اگر صلب و دیلمات محلله ایون بیه بگذارند مانند آن نهند

فصل ۵ در شقاق مقعد علاجش همانست که در شقاق لب گفته شد احتراز از آب بسیار رود
و بسیار ترش لازم ست و گذاشتن سکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که در این علت قبض
نشربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از انذیه ملینات باید خورانید

فصل

فصل ۶ در استرخای شرج وآنرا استرخاء المقعد نیز گویند ونشان وی خروج ثقل و بادست بی ارادہ پس اگر بسبب سرفہ ۱۲ البحر بود و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب گواہی دہد و اگر بسبب نزلہ خارجی پیدا بود و علاجش تنقیہ مادہ مرخیہ است و تبدیل بدانچہ در خالج گذشت نمودن و اگر ورم مقعد بود گذشت علامت علاجش و اگر فتح یا ہتک عصبہ بود از ضربہ وسقطہ یا قطع بواسیر وقوع آن دفعۃ وتقدم سببی گواہی دہد ولا علاج ۱۲ **فصل ۷** در خروج المقعد وی اگر از ورم بود تدبیرش نمایند واین بعسر برآید واندرون رود وحیلہ ادخال مقعد متورمہ آنست کہ در طبیخ خطمی وبنفشہ بنشانند وبموم روغن چرب سازند واندر کنند واگر استرخای عضلہ ممسکہ بود واین بسہولت برآید واندر شود تدبیرش آنست کہ روغن گل خام بر مقعد بمالند وسیندہ ارزیز وگلنار ومازو وشب یمانی وسرمہ وپوست انار باریک سازند چون عبار وبران پاشند ورفادہ گذاشتہ بعصابہ محکم ببندند **فصل ۸** در قروح المقعد علاج مرہم اسود سائدہ نہند وہر چہ قوی التجفیف باشد وزور سازند ودر شدت وجع افیون مالند واصلاح ودیگر تدبیر ہمانست کہ در قروح مطلق ضبط یافتہ **فصل ۹** در حکۃ المقعد وسبب اگر قولد دیدان خرد بود علامت علاجش گذشت واگر خلط بود از اخلاط علاجش تنقیہ است حسب الخلط وحجامت عصبض در جمیع مفید وسرکہ وروغن گل مالیدن بغایت نافع **باب ۱۸** در امراض کلیہ یعنی گردہ **فصل ۱** در سوء مزاج کلیہ ونشان او وجود آفت ست در محل آن ودیگر آثار حسب ارت وبرودت سانج بود یا مادی ہمانست کہ در سوء مزاج جگر گذشت وکذلک علاجش ودر خمار کافور نفع تمام دارد یا افراط بنشامدکہ قاطع بادہ ومولد حصات ست **فصل ۲** در بحران الکلیہ وعلامت آن سپیدی بول ست ودر آن

یعنی لاغری گردہ ۱۲۵

وسخافت بدن قلت باه ووجع نرم در صلب و رحم موجب لازم بودن علاج قطع سبب
کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر بیاید دوا الکلیه
نافع ست دوا دویه شبیه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه و نشان او و در کمر ست خصوص
عند انحدار و انتصاب و انتقال از پهلو بپهلو و ایضاً ضعف باه و قلت تقاضای بول و
غسالی بودن آن بعد هضم کبدی و مائی بودن آن قبل وی دلیل نست علاج اگر سوء مزاج
سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج و اگر هزال کلیه باعث او بود معالجه از نمایند
و اگر سستی جرم کرده و اتساع مجاری وی موجب او بود و کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضمر
یا سقطه بران گواهی دهد علاجش منع سبب و تقویت کوشیدن و هر چه مقوی کبد ست
مقوی گردد ست و معجون لبوب نفع تمام دارد و کندگ اغذیه شبیه **فصل ۴** در وجع الکلیه
و نشان او وجع و تمدد و حوالی گمر ست بی ثقل و بی آثار سنگ و در حالت جوع خفت
یافتن علاج زیره و شبت و تخم سداب و بابونه برگرده ضماد کنند و شربت بزور و نوشانیدن
و انچه باد شکن ست خوردن و مالیدن نفع دارد و تجویف هضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه
سبب آن یابس باشد یا ضعف و سهم یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازالهٔ
سبب ست و در جلاء از طبیخ بابونه و شبت و خطمی و برگ کرنب آبزن ساختن نافع ترست
فصل ۶ در ورم الکلیه علامت و علاج و سبب او همانست که در ورم جگر گذشت
وجع موضع گمرگاه لازم تمیست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود در داندکی بالاتر باشد
و اگر در الیسر بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلندترست و
شدت درد دلیل آنست که گرده از انجا که نزدیک بغشا و علائق ست ورم کرده
بباده گرم و اگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود و اگر در نواحی رود

بود ورد خانه بود و باشد که قولنجا آرد و ورم گردد که مزمن شود فصد باسلیق نفع تمام دارد

فصل ۷ در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است در بول و وجود وجع در گرده و معالجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عضو مأوف کردن و در اینجا مسهل قوی زنهار ندهند مأطلین سبک مجوزست و بعد از تعدیل و فصد مدرات دهند حسب حال بر وفق قوت و بدنه مذملات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور سودمند

فصل ۸ در رجب الکلیه و نشان او قروح خارش و دغدغه است دران موضع و علاجش تنقیه است قوی در هفته دو بار لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابیض بروغن بادام در احلیل چکانیدن بنادق البزور خوانیدن

فصل ۹ در قطع مسالک بطس و نشان او آنست که آب بجز در نوشیدن از راه بول بیرون آید و علاجش حسب حال بر وفق قوت پوشیده نیست حاقر قرص کافور قرص طباشیر و قرص بنفشا بطس و در بارد مشروب و لیطوس و معجون باسلیق ابول

فصل ۱۰ در حصاة و رمل که در گرده متولد شود و انچه نفض کند و بدت اشتداد میکند بعد یکماه و یکسال یا کم و زیاده و علامت نقل و تحدر حصاة است صفرت یا حمرة بول و خروج سنگ ریزان گاه گاه و غالبا در دزوا استرخا و آسودگی انجا که سنگ بود و اعراض بشدت باشد و در ریگ بخفت علاج بخست فرمایند و بعد از مدر و مسهل مناسب از ادویه و منقیات خورانند و عند شدت وجع در انزمان که در وجع کلیه گذشت بنشانند و معجون عقرب و معجون حجر الیهود و دیگر ادویه که در فصل حصاة مذکور شد بخورانند و بعد از تسکین اعراض تا تمام دارد و پرهیز از مغلظات و مجوعات لازم شناسد و کذلک در خلوه ریاضت کردن و بجام متعدل رفتن و مجامعت کمتر کردن و بر بستر کتان خفتن و آب سرد در اثنای طعام و بر نهار و گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصاة است

باب ۱۹ در امراض مثانه

فصل ۱ در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود مع التحس

والانتفاخ وتب گرم وعسر البول پیدا باشد وعلاجش فصد باسیلیق ست در ابتدا
وبعد سه روز رگ ماالبض زدن ولبلین مبارک داون با عنب الثعلب در ابتدا از بهار مدرات
قویه ندهند ورواد عات صرف قطعاً ضماد ننمایند خصوص دموی وهرگاه ماده روی بجمع
آرد در نضج وانفجار وتنقیه بدهد واندمال کوشند چنانچه قاعده اورام اعضای باطنیه است
واگر بارد بود از اصلابت ولین ورم دیگر آثار که مخصوص بلغم وسوداست آنرا دانست که سوداویست
یا بلغمی علاج در بلغمی قی وحقنه حاد ونشستن در آبزن محلل ونوشیدن مدرات حار مع العسل و
خیارشنبر نفع دارد ودر سوداوی چیزهای لبلین ضماد نمایند ولطول سازند وآب خیار شنبر
نوشانند واز تخم خیارین وبلیون وانیسون بر سیاوشان وفلوس خیارشنبر علاب سازند و
روغن بادام آمیزند وبدهند وقطعاً در ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد وبعد ظهور نرمی
در ورم فصد صافن یا باسیلیق نافع ست فصل ۲ در فروج مثانه ونشان آن خروج قشور ست
در بول ومتن بول وعسر وحرقت آن علاجش همانست که در فروج کلیه گذشت وهرگاه
وجع شدت کند شیاف بیض کبشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند واگر چرک بسیار آید
با العسل فقط چکاندن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد ویوشیده نیست که در امراض مثانه
رسانیدن دوا از مجرای بول نافع ست ودر مجرای بول زنان زیرا که ان
در چربیها مثانه نشان او ظهور وجع وخارش ست این محل وحرقت متن بول باشد که بول الدم
آید علاج در تنقیه وتعدیل کوشند ونسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که در اینجا تعدیل
اسرع البرء ست بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی ترست اعاب بهدانه وشیر زنان
وروغن بادام در مجرای بول چکانیدن نفع دارد واگر بدین حقنه کنند مثانه را انفع
باشد وبهترین غذا آش جو وپایچه وامراق چرب بی نمک ست وشیر برنج با شکر نیز مفید

فصل ۴ در حبوس الدم فی المثانه یعنی بستن خون مجرای بول و این عقب بول الدم
یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او خشی و کرب بر دورت اطراف ست و باشد که لرزه افتد
در بدن و علاج او آنست که سنجبین غصلی تنها یا بقدری خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند
و پنیر مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خوراندن بر مثانه زنجبین و در احلیل چکانیدن نافعست
و هرگاه بدین تدبیر نگراید چیزیکه قوی الاد رار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند و طبیخ
تخم سیاه و سداب با نوشانیدن تنها کستر چوب انگور آمیخته آب آن در احلیل چکانیدن
اثر تمام دارد و آنجا که هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بسیلا
حصاة بیرون آرند عرق مثانه را شق کرده نهند در نیم رض آب مرغ با تخم سیاه و دارچینی
پخته سازند فصل ۵ در ورم مثانه و آن یا از ورم افتد یا از قرحه یا از جرب و این هر سه
گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع
کردن طبیعت باده را بدین جهت و این هر دو در نیاندکور شود بدو قسم قسم اول آنکه از
سوء مزاج افتد و وی اگر حار باشد تشنگی و حرقت بول تقدم تناول مدرات چیزهای حار
گواهی دهد و علاجش تبریدست کلا و طلا و رو بنادق البزوری و مرد سنج الاترست و اگر بارد
بود سپیدی بول و تقدم مبردات بدو چون کافور مانند آن گواهی دهد و از سبوب یا ج
یا روغن بید دری آید و علاجش تسخین غذا و دواست و آب شیر گرم بر مثانه زنجبین زرد و سرشیدن
قسم دوم ورم مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد نشان وی دفوع است و در
روز بحران و بول بدرور برآمدن و علاجش اعانت بر ادرارست فصل ۶ در خلع
مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سبب ش ضربه یا سقطه است که بر پشت سد علاج حصیه
خرگوش سوخته بشراب سیمابی آمیخته بخورانند و حجر ة خروس سوخته با ب

فصل

اسفل تا اعلی بمالند که بدین تدبیر الحصیر سنگ از انجا برمی آید و در جوف مثانه نمی افتد
و بول کشاده میگردد و جر الیهود اصیل مجرب است **فصل ۹** در حرقت بول و سبب بخشش
اگر حرب گرده یا مثانه یا بالغ مده کدام قرحه انیها آید باشد بدبیر حرب و قرحه کوشند
و اگر قرحه مجری قضیب باشد بدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود نشان
حرارت جگر و غلبه صفرا گواهی هند و علاجش بتدبیر است انچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر
تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرد
و بر وعن گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسبغول بدارند و اگر جراحت شده
رطوبت که در مجری بول ملتصق ست باشد تقدم شربه ات جا و کثرت جماع و مانند آن
از امور محلله گواهی هند و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن و دیگر
و مقررات استعمال نمودن ست شربا و قطورا **فصل ۱۰** در احتباس بول آن و اگر بنوعی باشد که اصلا
چیزی از بول بیرون نیاید سر خوانند بالف لا اعسر نا منه یعنی سبب اگر ورم کرده یا مثانه یا حصاة
انیها یا جمود نون مانده در مثانه یا بیخ مثانه باشد گفته شده اند انیهه اگر برادران گوشت
زائد بود در مجری بول فقدان آثار دیگر امراض گواهی هند و علاج ندارد لیکن بهر نفع
آبزن سیکنند از طبیخ مرخیات این دوی باشیر بسیار دود و اگر استرخای عضله بود که عاصر ست
مر غنق مثانه را نشانش انست که چون بمثانه غمز کنند بول باسانی برآید باد دارد و علاجش
تسخین ست شربا و طلا و در وعنها که در فالج ست یاد کردن اگر انسداد ضلط لزج بود
و مجری که میان مثانه و قضیب ست نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول غلظات
معه از آثار دیگر آفات علاج مذکورات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فورا بعد خروج
از آبزن روغن خشک و عقرب در احلیل چکانند و اگر افتاک رطوبت مجری بول او د

از ورود خلط حادّ نشانش وجود آثار حرارت است و این نیز با سر نمی انجامد علاجش تربیت است
و تبرید و تغریه و اگر موت قوت دافعه مثانه بود نشان وی آنست که زمانی طویل
بر تقاضای بول مصابرت کند بکلیف سببی و شغلی و بعده حبس شود و علاجش در آخرین
نشستن است بهمدران مثانه را بدست منعم ساختن تا بول بعسر برون نیاید و بسهولت
دافعه روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نگشاید قاثا طیر بعمل آرند
و طرز تقیش معروفست و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از انکه مرور بول اذیت
سیهد طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی وجود آثار قروح و بثور است و علاجش از بحث
قروح چون بود و اگر ضربه بود که بر پشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شده
یا وقوع تشنج و تسهل در لیفهای مثانه اگر ورم ست بتدبیر وی رجوع نماید و اگر تشنج یا تسهل
بود فصد باسلیق نماید و روغن گل مالش نماید و اگر قبض و یبوست بود که در مجاری بول
افتد از حرارت شدید نشان وی وجود آثار حرارت ست بمرطبات نفع یافتن و عدم خروج
بول اگر اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش تربیت تبرید ست
و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از اصناب بلغم بر عصبها و ریاطها نشان وی
وجود آثار تشنج ست و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه بادار بخلاف استرخاء علاجش
ازالهٔ تشنج ست بدانچه گذشت و اگر ارتفاع خصیه بود تدبیر وی که خواهد آمد متوجه شوند و اگر
ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع گراید فقدان حس از عدم احساس لذع بول
گواهی دهد علاجش روغن عنصران با بلسان چکانند نست و اصلیون خیز با خوشبو و نهاد کردن
و ما و الاصول بر روغن بید بخیر نوشانند تریاق کبیر خورانند و اگر استلا باشد فی مقدم
دارند و اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضو مجاور

بود قدیم آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که مجاذی مثانه است بود بر وفق مقدار کوشند
و در سلس البول این امر شرط جا گوییم **فصل ۱۱** در تقطیر البول و اسباب وی از بحث احتباس
معلوم شده و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۱۲** در سلس البول یعنی برامدن بول
بی ارادهٔ و آن یا از گرفتگی های مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا ورم که در اعضای
مجاور افتد یا ضعف مثانه تدبیر وی از بحث احتباس جویند و اگر شرب مدرات چون شراب
خربزه و مانندان بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات مجاذی مثانه بود و بضربه و سقطه
عارض شود و پس زوال اگر بداخل ست جذب فقرا رنمایند بمص محاجم یا به تضمید فشا اگر بخارج ست
رد او نمایند بدست آنچه بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد **فصل ۱۳** در
در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن این بیشتر با طفال افتد و علاجش تسخین ست
و بازالهٔ استرخا عضله که شیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آنست
که از خواب بکرت بردارند و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این ده ایام داد
زیره کند رحب آلاسی یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی و دو درم **فصل ۱۴**
در بول الدم و سبب اگر انفتاح یا انشقاق رگ کرده بود نشان خروج خون صافست
بی درد و بی امتزاج ریم پس انچه اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و انچه بسیار آید
از انشقاق رگ ست و علاجش فصد باسلیق ست و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم
دادن و حجامت بر سفرهٔ و عانه نافع و انجا که حدت در خون باشد آب سر دبر مثانه
ریزند و سپرزات غلیظه فساد سازند و خبر دار باشند تا خون در مثانه نبسته نشود و شربت عناب
بقوع کشمش حابس و مطفی ست و اگر ضعف جگر پدید کرده بود که مائیت را از خون
جدا نتواند کرد در بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است

مائل بسپیدی و غلیظ باشد و اگر ضعف در جگر است مائل بسرخی و رقیق باشد و علاجش
تقویت جگر کرده است اگر ناکل بر کدام یک از اعضای بول بود نشان قروح پیدا باشد
و در بهبودی گذشت و قبض کلیه نافع است **باب ۳۱** در امراض که بهبودان تخصیص دارد
فصل ۱ در نقصان باه و استکمال این عمل موقوف بر صحت اعضای
رئیسه است پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت آمیزش جماع
ضعیف بود دوم آنکه آلت سستی گردد **قسم اول** در ضعف شهوت اسباب ضعف
انواع ست یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و خون که مادهٔ
شهوت ست کم شود و نشان وی ضعف ست و تقدم مرض و علاجش تقویت ست
باغذیهٔ لذیذه و ادویهٔ مقویه و لعب و غنا **دوم** آنکه منی کثیر تولد کند منع تناول
اغذیهٔ بوفور و نشان وی قلت منی و ضعف ست و علاجش وقوع سود مزاج ست
در آلات منی و قصور از عمل و انتفاخ اعضا دلیل قویست و غیبت سود مزاج علاجش
تبدیل ست **سوم** آنکه منی متحرک نشود و دفع نه و ذات وی نماند اگر چه بسیار تولد
میشود و کثیر بود و ظاهر ست که تا منی در حرکت نیاید و انجره از وی برآید شهوت پدید نیاید
و نشان وی آنست که منی کثیر برآید و غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای خروج
ضعیف باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد و علاجش تبدیل ست باستعمال اغذیهٔ مولد منی
و معجون **چهارم** آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و سودی بضعف
شود و علاجش تکلف خود را مائل کردنست بدین کار و نظر در تساقد حیوانات و استماع
کلام جماع و تناول ادویهٔ مهیجه مفیده و عاقر قرحا بر وغن مغتنبه دانه طلا کردن بر عانه
و نشستن در قضیب نافع ست **پنجم** آنکه امری از امور دهیمه در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعول

یا کراهیت او یا تخیل آنکه ویرا بسته اند و بدان سبب شهوت زایل گردد با وجود صحت اعضا
و کثرت منی زیرا که امور نفسیه از سایر مؤثرات قوی تر است علاجش دفع آن خیال و هم است
بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه در دماغ معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی و ضعفی افتد و
علاجش اصلاح آن عضو است قسم دوم در بسیار خوابی آلت بسیارش اگر ضعف آن یا
ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت بتطیل با آب گرم و بعد تبرید
بشیرینی و عقاقیر تقویت و ترک جماع لازم است اگر قلت تولید نفخ و ریح بود
در اسفل بدن بنگرند که از برودت است یا حرارت و یبوست حسب آن تدارک نمایند
و این قسم از قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزها نفاخ یافتن ظاهر است و اگر
وقوع جنسی از فالج بود با عصاب انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد بر
نشان می تقدم سبب است و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار و علاجش آنچه در
فالج گذشت و حقنه و حمول و مسوح مسخنه را در پیچا آنچه مناسب است و اگر آلت او در ین
علت بر سیدن آب سرد متقلص و مجتمع نگردد علاج پذیر نباشد اکنون چند دوا که بتعظیم
قضیب مخصوص اند ذکر کنیم اگر آلت بسیار قوی و درشت بماند که تا سرخ شود پس وغن موم چرب
و مانند آن بماند و با لاک آن رقت طلا سازند و این عمل بکرر کنند که صحبت شود اگر
باب کرفس بکرر شوند آلت را بزرگ سازد و اگر بر وغن کرچک سپند بکرر چرب نمایند
قضیب را و خرا طین خشک یا عاق یعنی زرنی خشک کرده وغن سپستن بسایند و طلا نمایند
همین عمل کنند **فصل** ۲ در سرعت نزال و بسیارش اگر ضعف ماسکه بود بسبب برودت
رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی است و فقدان آثار حرارت
علاجش تقویه است بمسهلات کرم و فی نفخ اتم دارد و معجون بهشت لحم

مسیح

و شراب فنجنوش نافع و اگر شهد انه را بجوشانند و بعسل آمیزند و بدهند بغایت سود دهد و اگر
کثرت منی و غلبهٔ خون بود نشان او اعتدال قوام و کثرت منی ست و قوت آلت و
علاجش فصد ست و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هرچه متقلل منی خون بود باید داد
و اگر حدت منی بود نشان او رقت و صفرت حرقت منی ست علاجش تبرید ست و تخم کاهو
بغایت سود مند اگر ضعف اعضا بود خاصه و نشان او آنست که با ضعف باه بود و ضعف
گواهی دهد علاجش تقویت آن عضو ست

فصل ۴ در کثرت شهوت و علاجش

اگر کثرت خون منی بود خوی بدن بران گواهی دهد و این را علاج نشاید کرد که ضرر دارد اما اگر
ضرر نرساند بفصد و استفراغ تناول حموضات تقلیل نماید و اگر حدت منی بود تبرید کافی ست
و غسل آب سرد نافع و اگر کثرت از ماده منی بود فقط مع ضعف و قلت خون نشان او
کثرت منی و رقت و بیاض ست و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و تخم فنجنگشت
و اون ست و بجوارش کمون نفخ تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع ضعف اعضای
رئیس نشان وی ظهور ضعف ست در عضو رئیس مع قوت اعضای منیه و علاجش تخدیر
اعضای منی ست و تقویت ضعف و اگر ظهور شور یا قروح یا حکه بود در ادویه و مجاری منی
نشان او غلبهٔ شهوت ست از جماع و انزال بلذت تمام و بسرعت شدن و آنجا که
شور تقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح نمایان و علاج قروح مثانه تدبیر آنست از فصد
و اسهال و غیر آن و اگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقبا می شود
نشان او کثرت نفوخات ست و تقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات
دهند و اگر رطوبت زیاده باشد مجففات و محللات باید دهند و اگر سودا افزون باشد
باسلیق از مسهلات سودا دهند

فصل ۵ در ذرور منی و مندی و دوا دست

سبب ش اگر کثرت نمی بود یا حدت وی یا استرخای او عیه نمی بود تدبیرش در سرعت ازال
گذشت و اگر تشنج عضله او عیه نمی بود نشان او خروج نمی ست یا نعوظ و سرعت
و تواتر قضیب و تدبیرش تدهین عانه و خصیه ست و بعد علاج تشنج کوشیدن اگر ضعف گردد بود
که تخم او بگدازد و برآید و نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند خیری سپید غلیظ
برآید بی لذت و رقت و آثار ضعف گرده پیدا بود و علاج ضعف گرده گذشت و این
قسم را بر سبیل مجاز در سیلان نمی شمرده اند والا فی الحقیقة سیلان تخم گرده است نمی
و اگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان نمی آرد
علاج ش قطع سبب ست پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک
کنند انتباه سیلان نمی بر زمان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد
که از استرخای قم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن ست
دوائیکه همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم خرفه جنگشت پنج سوسن هر یک دو درم گلنار
و برگ گل هر یک یکنیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر که نمدی
دودی اسود دهد شد انجیر بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند فصل ۵ در منی آلت و شب او
ضعف خصیه گرده است علاج خصیتین در روغن مصطکی نهاد نست اگر بحرارت
باشد و گرده را قوت دادن فصل ۶ در کثرت احتلام علامت علاج شن همانست که در
قدر در می گذشت و قطعه اسرب پشت بستن بهواسطه محاذی گرده نفع دارد فصل ۷
در وسوسه این مرضیست که قضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبه خون
بود تنقیه روی کنند و تبدیل نمایند و اگر از برودت یبوست بود فرمایند و چیزهای
باد شکن بکار برند اکلاه طلا و روغن سداب بمالند بر عانه و پشت فصل ۸

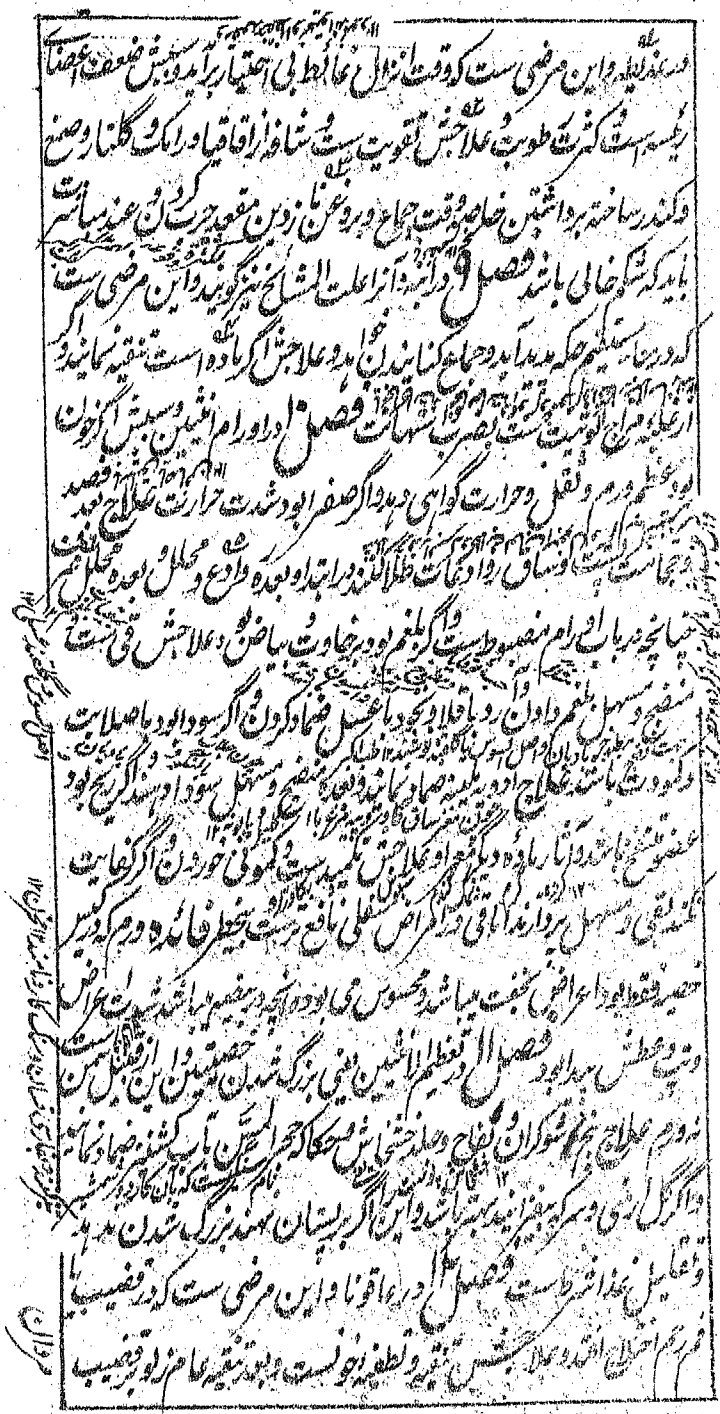

مروان و مرهم زنان چسپانیدن نافع تر بود و اصلاح غذا مفید فصل ۱۳ در وجع الاثنین
و سبب اگر ورم بود ذکر و رم کرده شد و اگر ریح بود منتقل ما شد و تکمید بدین ادهان
گرم کافیست اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این باب گفته شد شیر بادیان و طلای
و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم است فصل ۱۴ در تصغر خصیه و سبب آن بود که بیضه را فرو
نافع فصل ۱۵ در ارتفاع خصیه این گاه باشد که بتامه بسوی شکم فرو رود و تدبیر ش
استحمام از خاد و سخین ست فصل ۱۶ در ارتفاع خصیه این گاه باشد که بتامه بسوی شکم فرو رود و تدبیر ش
و در ظاهر هیچ نماند و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور و حرکات پدید آید اما در ارتفاع
اندک بحر و جع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه در دهم بحیات باشد اما چون بر ماند آفت می آرد
علاجش استحمام ست و ضماد فرفیون بهر جذب بالیدن اگر بعد حمام آبزن مجمعه بزرگ
بر خصیه گذارند و بتدریج بکنند فرود آرد فائده گاه باشد که قضیب مرتفع شود
و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیر ش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه فصل ۱۷ در
دوائی که نصف درمی نشست گذر گیاهای کیس خصیه برآید شود چنانچه در پیاه مردم می افتد
و علاجش همانست که در دوائی پیاه یابد و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب
خصیه گفته شد این شود و تقدیم فصل ۱۸ در ستر خارالصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه علاج آن
و اسن و گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل فصل ۱۹ در
قروح قضیب و خصیه و حوالی آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا و
علاجش بمرد اسنگ و توتیا کنند و در آرد مرهم او اگر خون غالب بود تنقیه نماید و دوم آنکه
دیر مانده باشد علاجش با مرهم کنند دوم الاخوین هر یک مثقال صبر مرد اسنگ
دو درم مرد غن گل مرهم سازند فائده قرحه که در حلیل افتد مرقت بول مورد موضع

بران گواهی دهد تدبیرش همانست که در قرحه شانه گذشت فصل ۱۹ در ورم قضیب
تدبیرش از ورم خصیه جویند فصل ۲۰ در حکه خصیه قضیب و علاجش فصد است و حجامت
زانو و ران و اسهال صفرا و بعد از تنظیل آب گرم و سرکه و روغن گل لیدن و سپیده
بیضه طلا کردن فصل ۲۱ در تشنج قضیب و علاجش از تشنج مقعد گیرد فصل ۲۲
در تالیل و شویصلک بر قضیب و نواحی آن پدید آید علاج سیاه دانه و سرکه با پیه خر آمیزند
طلا نمایند و به مبحث تالیل مطلق رجوع نمایند فصل ۲۳ در سده مجرای قضیب و سببش اگر
تبره بود بول بشواری آید و حرقت کند علاجش فصد است شیره خرفه و تخم خربزه بشربت
خشخاش دادن و اسپغول بروغن بنفشه با دام بر قضیب نهادن چون بول کند شیاف انیض
بروغن گل و بشیر خران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز آمیزند
و اگر خلط زنج باشد که بچسبد در احلیل بول بعسر آید در حرقت در بول خلط ظاهر شود
و علاجش مدرات دادن است بطبیخ مرخیات تنظیل کردن و درین طبیخ روغن بابونه قدری
آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر تورم بود بول بعسر آید بحرقت بی خروج تخم در بول
علاج اگر قولنج بخار قریب بود فصد سپیده از زیر بروغن گل بچکانند اگر قوی وجع باشد
بفصد صافن حجامت دارند فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب و علاجش
بود یا ورم عضله و علاجش بعد از آنکه سبب تلیین عضو ست بکاهیدن روغنها خران پس بدست
راست دن رحمه تا راست شود باب ۱۲ در امراض مفاق و ترب و مراق بدانکه پوست
شکم را مراق گویند و غشائی که زیر مراق ست مفاق خوانند و پرده غلیظ چرب را که زیر
مفاق و مماس احشاست ترب خوانند فصل اول قبیل وی آنست که منفذ مفاق کردد
کشن ران واقع ست بجانب خصیه یکشاید یا پرده ندکور از نیجا بشکافد پس ترب یا امعا

یا باد یا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور در رده و فتق و نیز
نامند و آنجا که نازل در خصیه ماده غلیظ بود فتق لحمی خوانند این فصل پنج قسم ذکر کنیم
قسم اول قیله الامعاء و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و بمشقت بالا رود و
وقت جوع قرار کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد **علاج** تدبیر بحا لند در وده را برگردانند
و اگر زود نگردد آب گرم بریزند و در آبزن بنشانند پس از ریدن ضمادی درین خصیه و کشن را و عانه
نهند مصطکی و مر زروت کنند و جوز سرو برگ سرو و اقاقیا گلنار و مرود م الاخوین شب یمانی
و حضض و ابهل و صبر جمله را بار کوفته بیخته بسرشن ماهی سرشته و در آب عنب الثعلب گداخته و بر لته
کشیده بگذارند و برفاده هموار بربندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت
باید که خفته باشد و بعد سه روز برخیزد و برفتق دیگر دارد اگر مریض جوان بود اکلاوشر باو عملا پرهیز دهند و
پیوسته جوارش کمونی بخورد و بلجا میکه بانگاه مخصوص بسته دارد **قسم دوم** قیله الرب
و نشان وی نیز عسر رجوع ست الا بالی قراقر و بهمین فرق میکنند در سعالی و علاجش همانست که
گذشت **قسم سوم** قیله الریح و نشان وی آنست که بآسانی بالا رود و قراقر شدید
کند و علاجش چیزهائی باد شکن دانست و از باد انگبز پرهیز باید دن و موضع رابسته داشتن
قسم چهارم قیله الماء و نشان او آنست که کیس خصیه سنگین و آبناک نماید و هیچ حیله بالا
نرود و علاجش نشف آب است بدین نحو که در ساعت از فی گذشته فراگیرند بدین نحو که بقطن
که معروفست **قسم پنجم** قیل که قوا للحمی گویند و نشان او غلظت صلابت و سختی بسبب
که در کیس خصیه مجبوس شود نه در رحم کیس و بهمین فرق میکنند درین دو ورم صلب خصیه و
علاجش تنقیه سودا ست هم بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن **فصل** در فتق
مراق البطن و فتق الاربیه باید دانست که گاه باشد صفاق از جائی ناف بالاتر

یافرو تر ازان پاریده شود و مراق سالم باشد پس انچه باتحت صفاق ست از صفاق یا لاتر
آید و مراق را از انجا بلند نماید و همچنان گاه باشد که در محل ربه یعنی کشش ان شق در صفاق
افتد و در انجا نمی پدید آید و قبل الطبخ الا ربه بیشتر زنان را شود و علاجش در لبطان محل ست
بر وایند بقبیل و مصدعه بمحکم داد و به پرهیز بهتر ازست که در قبیل گفتیم و بدانند که این مرض بگشاید
و دیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد فائده در ابتدا بقبیل و فتق دراغ دادن
بسیخ گرم انگشتان هر دو پای نافع گفته اند و همچنان گ مطبر که در پنج نز انگشت ست از دست
مخالف علت دراغ دادن فصل ۳۳ در بقیه دروی اگر بوم ولادت شده باشد بسبب
رداءت قطع ناف یا آسیبی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بربط فائده و جز آن اما
چون مستحکم شود بنهیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق انجا باشد یا از
اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقا زقی بشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی بشود یا از
روئیدن گوشت اید در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن خون
انجانشان فتق برگشتن و نیست عمده الغرض با قرا قریابی قرا قرو نشان رطوبت ثقالت
و نشان باد ولین لمس و زیاد و نقصان تنوا باد انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت
صلابت بودن بر یک حالت و نشان جمع خون تنگ تنو بنفسجی ما سیاه نمود نست علاج
انچه از فتق باشد گذشت بیش و انچه از رطوبت یا باد باشد بدین تدبیر از استسقا زقی و طبلی
گیرند و انچه از روئیدن گوشت باشد قرض کنند و انچه از اجتماع خون باشد زخم بران
چسپانند و دوا و یه قابض که دهن رگها به بندد و در رعاف ذکر یافته صماد سازند یا بر بناگوش
باب ۲۲ در امراض که مخصوص زنان ست فصل در عقر یعنی حمل نگرفتن و سبش
اگر بسوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب سانج یا مادی علاجش حسب

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد خونست و دلیل برودت رقت و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرج ست و قلت حیض و دلیل سطوبت سیلان رطوبت ست از رحم و اینچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و انچه مادی بود از نوع سطوبت سیلان بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش تنهیل ست و اگر فرط لاغری بود علاجش تسمین ست و اگر حبس حیض بود علاجش دران و اگر ورم رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت بود علاجش دفع سبب ست و هریکی ازین در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ عانه است و ظهور باد از فرج وقت جماع با واز و علاجش کسر باد ست و مجمره ناری نهادن و در وجع بعید از خبیث بقدر سه درم همراه ما الاصول هر روز دادن و بگوشت بقر غذا کردن و اگر وقوع افتی بود در رحم چون وسم صلب یا رتق یا تولول مانند آن هر چه مسدد فم او شود علاجش ازالهٔ سبب ست چنانچه بیاید و این نوع عقر را انغلاق ارحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی درحم ست وقت جماع و تدبیر سیلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسر عت خاستن زن بعد نزال و حرکت عنیف مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب ست فائده گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و در صیوت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج منی وی یافته و بر حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود بانحاصیه مشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین ست که این را علاج نیست بالجمله استحان غیر حقیقی که از عیوب ست بازنان انست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب ایستد و ته نشین نشود و عقر از صاحبش باشد بیان این دو وجه که بانحاصیه یاری میدهد بر احتمال

برادوه دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل ازان نعم شانند دیگر
پیر پایها خصوص که پیر پایه خرگوش فرزجه فرمایند متصل بپاک شدن حیض و عشیر بت مجامعت نمایند
فصل ۲ در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سبلین یا انبوه خارجیه بود یا نفیه
باید بینه و علاجش منع سبب کافیست و **فصل** اسبابش در عقر جویند که این دو متحد الاسانید
فصل ۳ در عسر ولادت بیرون حسب تقاضای حال پوشیده نیست طریق صواب در حق
جمالی خاصه آنانکه ولادت آنها بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر شروع کنند
بقدر هضم و قبول طبع چون آثار وضع ظاهر شود بحمام بروند و آب گرم بروی ریزند و در
آنجا نشانند و قدمین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله و پیش
ازین باید که از بول و غائط خود را خالی کنند و از آب سرد و سرد سیها می پرهیزند و شستها احتراز
کنند و بر درد صعب نیاید و دوم فرو کشد و آواز ندهد و بر پای زور کند و قابله روغن بادام یا
روغن کنجد یا روغن گاو تازه بی نمک گرم بر فرج رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید ذکر ادویه که
باسانی حیض عسر ولادت آرد در وجع الرحم گذشت و دست چپ هندیگر بسمه
بر زانوی راست بندند دیگر دارچینی خورانند اگر حاملیت باجنبید بستر آمیزند و بدهند زود اثر
کند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر پوست خیار شنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بیزند و
بشربت بنفشه یا نخود آب آمیزند و بخورانند مجربست و حوامل را عطریات بسیار نباید شمامید
خصوص وقت وضع که قطعاً مجوز نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه بموت جنین نشان موت
جنین آنست که حرکت نکند و اطراف جامله سرد شود و نفس متواتر زند و علاجش مبادرت در
اخراج ست باید که مشک طرشیع پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم پرسپوس نیه هر یک دو درم
بکوشانند و باده مثقال بنات نوشانند و عطسه آورند بشمانیدن کندش و شوینیز و جزان چون عطسه

۱۴۶

از زنان همچنان فرق در رجا و استسقا بر باهر آن بالجمله اصلاً که در نیجا بیاشد از همه فارق ست
و پیشش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید اگر از اصباب خلط یا تولد ریح بود در عقر گذشت
و اگر تولد صوتی ناقص بود در رحم جهت استمالتش آب آن فقط و تدبیرش اسقاط است بسقط
جنین فصل در کثرت طمث یعنی افراط خون حیض و آنچه در غیر ایام معتاد آید مسمی ست
باستحاضه و پیشش اگر بسیاری خون بود آثار استلاء پیدا بود و علاجش تقلیل آنست و امالهٔ
بربط تدمین و وضع محاجم زیر آن بعد فصد جهت قبض قرص کهربا هندو بشاذه جمسک
پردازند و اگر رقت حدت خون بود آثار صفر پیدا بود و علاجش تنقیه آنست و تغلیظ خون
و قرص شافه که در دموی گذشت بکار آید کشتن بکار کشتن صندل سمانه طلا کردن و اگر کثرت یابیت
بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه و تجفیف آنست و اگر حدت
و کثرت سوداوی بود سیاهی خون یا کمودت یا خضرت آن گواهی دهد علاجش تنقیه
سودا است بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح آن بود تدبیرش آن توان کرد و اگر
انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از قروح و شقاق رحم خواهد و اگر زوال
بکارت بود علاجش در شراب قابض نشاند نست بطبخ قوابض قبل نشستن و روغن گل
پر ساختن و بخاکستر درخت انگور بر جرقه نهاده زغاده ماند بر فرج نشستن فاوذر هر یکا دو نوع
سائیده داخل شقاق را بهم تدارک کردن فصل در قروح رحم و دخانش و لزوم
وجع ست جروح رحم فقط یا خون فقط یا هر دو بهم مخلوط بالجمله قرحه رحم باشد علاج تا که
جراحت بهم نکرده باشد و مانعی نبود فصد کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا هندو حقنه
فرجه حالیه بکار برند اما اگر جراحت بهم کرده یا ورم برمد قرحه این باشد تدبیرش حقنه
برجم کردنست بروغن گل و روغن بنفشه و آب سکر بهم آمیخته تا چرک پاک شود و بعده

مرهم باسلیقون بروغن گل حقنه نمایند تا بلغم کند و اگر قرحه در عمق رحم بود فرزجه
او و نه مذکوره کفایت کند و بجمله حاجت نباشد و شد فقط یاد شیر جوشیده بصوف یا
پنبه حمول کردن و تنقیه رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران به شیر زنان
حمول سازند **فصل ۹** در شقاق رحم نشان او از دیاد وجع ست وقت جماع و برامدن
ذکر خون آلوده خاصه اگر در عمق بود علاجش بمرهم که در شقاق مقعد بکار آید کنند و مرهم
باسلیقون یا پنبه بدا و روغن بنفشه نفع تمام دارد **فائده** گاه باشد که بسبب ولادت
یا از ازالهٔ بکارت حجابی که در میان فرج و قبل واقع ست بشگافد علاجش مرهم از مغز ساق
گاو و موم سپید و پنبه گرده بر کنند و سنگ جراحت کثیر المقدار سایند بر فاوه نهاده
ببندند تا بعضو نشق لاصق شود و از هر چه مضر باشد پرهیزند **فصل ۱۰** در خلل رحم و
علاجش بعد تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و بمثلث یا
شراب یا سرکه آمیخته حمول ساختن ست بصوف و روغن گل و بنفشه مالیدن و حقنه بقبل را
نیز بهره نافست **فصل ۱۱** در بواسیر الرحم و وی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش
همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۲** در ثور رحم و وی بمس معلوم شود و باشد که
خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل ست مرهم اسفیداج مالیدن اگر ثور در عمق بود
در رحم حقنه کردن اگر ثور غائر باشد **فصل ۱۳** در تآلیل رحم و این نیز بمس معلوم شود
علاجش قصد اسهال سود است بطبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و نخم کتان آن زن ساختن و
مدام قبل شستن **فصل ۱۴** در ناصور رحم و وی قرحه مزمنه است تدبیرش گذشت
فصل ۱۵ در سیلان رحم یعنی برامدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف ست
و سرعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سیلان منی زنان فرقه

کتابخانه ملی ملک

در رطوبت وی آنست که رطوبت باعفونت باشد و سپس سپید و با قوام تر از نسبت طوبت
بود و علاج وی همانست که در سیلان می مروان گذشت فصل ۷ در احتباس طمث یعنی
بند شدن حیض سبب اگر قلت خون بود نشان سخافت بدنست جز آن از لوازم
وی علاجش افزودن خوراست با غذیه متقویه و اگر غلظت خون بود سبب بر دت یا
مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب وجود آثار پدید باشد علاجش تنقیه انحلال غلیظ
و استعمال ملطفات شربا و نجورا و اگر انسداد او افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب
آن حرارت ست یا برودت یا یبوست حسب آن تدبیل نمایند چنانچه در عقم
گفته شد و اگر موجب انسداد اورام باشد علاج نپذیرد لیکن جهت امن از
آفات کثرت فضول و ریاضت و تقلیل غذا لازم ست و اگر رتق بود و کرتق می آید
و اگر فرجی مفرط بود که مسالک بسته کند علاجش تنهیل ست و اگر انحراف رحم بود تدبیر
سیلان کند فصل ۸ در رتق و وی آنست که چیزی زائد در فم رحم یا مابین فرج
و فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب ست و ثانی مانع دخول تام و ثالث
مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دشکاریست فصل ۹ در انتوء رحم
یعنی بر روز رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن متعدد و عظیم پدید آید و گزاز
در عجانه افتد و در فرج چیزی نرم محسوس شود و علاجش نخست آنست که اول تنقیه نمایند بحقنه و
تنقیه مثانه بعد از آن بعده رو غن زنبق یا گل بگیرند و قدری روغن خلوق و قدری غالیه
در آن آمیزند و بگذارند در رحم چکانند و بران سبالند پس پشت خوابانند در انها نگاه دارند
نیم ساعت کشاده باشند و هم نه پوشند تا یه را فرو بارند تا زمانی عزیز و بسیار خفته و بطبیخ
قابضات که در آن شب مرطوب باشند تر کرده و در سحق اقاقیا در سبک

ورا مک آلاینده بوساطت آن رحم را بردارند پس آن کروبه همانجا بدارد و بر فائد
دیگر فرج را خشو سازد و بعصابه ببندند و بنوعیکه الیق بود پس بر جانه و نواحی فرج
قابضات ضماد نمایند و بر کمر گاه مائل بطرف نافت محاجم نهند بلا شرط و بحکند و تاسه روز بان
برهمین هیئات بگذارند از هر چه مضر بود محترز باشد اجتناب کنند و پیوسته عطریات ببویند
و روز سیوم هر چیز دوآن کروبه ورکرده تجدید نمایند و مربوط العصابه مشی کنند برفق تا خاطر
جمع شود و فصل ۲۱ در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی دوی پس اصابع معلوم میشود
قوابل را و ایضا وجع در وقت جماع لازم نیست و باشد که زحیر آرد و بول غائط حبس کند
علاج اگر سببش استلا و امتداد رگها بود از خون فصد صافن کنند از محاجم شق مائل و اگر
بقبض بود از اصابت برد در آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه یا بونه بطبا لند اگر از اصابت طوبات
بود بر رحم حقنه نمایند با ماء جات بعد وال سبب اگر میلان رحم باقی بود قابله را فرمایند که بانگشت راست
کند بعده تمریخ قیروطی یا شحوم بر انگشت تا زینت ید فصل ۲۱ در اورام رحم و سببش اگر مادهٔ حار بود
نشان وی تپ حاد ست و تواتر نبض و نفس و فساد معده و دیاغ و ظهور وجع در جانه یا قطن
حسب وجع ورم در مقدم رحم یا موخرش و در خاصرتین اگر هر دو جانب بود و علاجش هم چنست
که در ورم مثانه گذشت و چون سیم کند و بشگافد بتدبیر قرحه رحم گویند و اگر بلغم بود وجع
نواحی عانه سبک النقل پیدا بود علاجش قی ست و انچه در ورم مثانه گذشت و اگر سودا بود
نشان وی ظهور صلابت ست و میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سوداست
بفصد و اسهال و استعمال مراهم و شحوم و ادهان رقاق و حمولا و طلا و بطبیخ شبت و خطمی
آبزن ساختن شبار و زی دو بار فصل ۲۲ در دبیله رحم و ورم چون پخته شود و سر بگشاید
دبیله نماند علاج اگر ورم بود بشگافند تا سیم برآید و اگر قرحه بود مدرات

بابا بلیون

نوشانیدن دادویه مرخیه ضماد نمایند و بهمین تدبیر ملازم باشند و اگر در کشادن بخیر و خرد دل خوشانند
وبطبیخ او حقنه رحم فرمایند و چرم انیها کوفته در محل ورم برعانه ضماد سازند و بعد انفجار
به تنقیه ریم واندمال کوشند چنانچه گذشت **فصل ۲۳** در سرطان رحم و این اکثر عقب ورم
گرم رحم افتد و نشان او صلابت و حرارت و ضربانست و درد تا محاذی سینه برآمدن و نشست
پای متورم شدن و هرچند ورم مذکور دواپذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد باصلاح
همی کوشند باستعمال مرهم دردلشان و فهرجه و خرزان و مرهم رسل خاصیتی عجیب دارد و جهت تنقیه
سودا گاه گاه فصد اسهال لازم ست و اعانت بر طبیب واجب **فصل ۲۴** در اختناق رحم
واین مرض مشابهست بصرع و غشی لیکن در این کف از دهن نیاید و اضطراب افتد اما
بیهوشی مفرط نباشد که هر گز چیزی نمی شنود علاج در حالت مرض همچنانکه در غشی
و صرع گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعاً نبویانند بلکه گوگرد و مقل پیش بینی سوزند و عطسه
در رحم مانند و دعا نکنند و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع و تراکم منی باعث
بوده باشد نفع تمام دهد و آنچه حبس طمث موجب او فرمایند فاعل حمول سازند و در حال افاقت
حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد **فصل ۲۵** در اجتماع آب در رحم و نشان او احتباس
حیض و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی و باشد که گاهی طوبت رحم بالا آید علاج حبس منفعه
و مدرات دادن آنچه از بهر استسقا و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و جوع ریاضت نفع تمام
دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد **فصل ۲۶** در نفخه رحم و نشان او انتفاخ عانه
مع الوجع از زدن دست چون آواز طبل برآمدن لهذا بعضی در تعریفش گفته اند حالتیست
شبیه باستسقای طبلی علاج تنقیه بدن و کسر باد بیامیزند مفتقیات حقنا و فرزجه و ضمادا
و تحمید و آبزنگ و هرچه در طبلی ست در اینجا بکار آید فائده غلیظه دهنده دعا قونا

بزنان بتیرظاهر شده و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد باب ۲۳ در امراض
ظهر و اطراف یعنی آنچه بر پشت و دست و پای تعلق دارد فصل ۱ در حدبه و آن دو قسم
فقار است بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبه المقدم و
تقعیر نامند و آنرا که یمین یا یسار باشد التواء خوانند اما حدبه المؤخر نامی علیحده ندارد
و حدبه حقیقی همین ست و اسباب حدبه مطلقا پنج ست یکی ورم عضلاتی فقار مؤخر بسبب غلیظ
گذیر فقار بشود دوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده و ازخار نماید چهارم
قشیح رباطات مذکور پنجم سقوط و ضربه اما آنچه بسبب ورم و غلیظ باشد مستی بر یابد الاثر
یا بحمل علامت آن تقدم و جمع صلب ستامع حمی حادّه علامت باشد تشنج قشعریرت بی
و علامت رطوبت سپیدی لونست تقدم تدابیر مرطب علامت سقوط ضربه ظاهر ست
علاج ورم حمی مضمده تلطیف کنند حسب حالت عضده استعمال نمایند و هر آنچه تدبیر ورم ست
بعمل آرند و قیحی آنچه بریح انگلیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که بریحی
و در قشیح آنچه در سبب تشنج مطلق گذشت و ضربی سقطی مهر و بجا آرند و اگر فروفته باشد
بجذب فقار بوضع خاتم نار و غیره یا بوضع زفت و ثقل با قدری عاقرقرحا سرشته و اگر بیرون شود
باشد بردآن مدد هم چون گذشته بعد داوویه قابضه ضماد نمایند جهت محافظت
فصل ۲ در جمع ظهر تحیی در پشت و سبش اگر وقوع سوء مزاج ساذج بود در پشت نشان
او احساس سردیست بدی ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تسخین ست اگر لاوضماد
و اگر تولد بلغم بود و ران یا انصباب نمی بران نشان او جمع مع الثقل ست پس تقدم
تناول جنبا بلغم اقرار بتولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب و
جران که تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه بست و استعمال شیاف

انفع امادر انجا که بلغم منصب شده باشد تقصید محللات در اکثر حکایت کند بتنقیه و
اگر تبدا اصل ریح بود در ظهر نشانش همانست که در انصبابی رفت الا اثقل که درین بنا شد
باکمتر باشد اما در اکثر در منتقل بود علاجش نیز همانست پیرا که اصل این هر دو بلغم ست
و اگر کثرت جماع بود علاجش کی جماع ست تدهین پشت بروغن گل و سوسنجان و
اگر کافی نشود تنقیه نماید بلغم را و اگر ضعف کلیه بود علامت و علاج آن گذشت و اگر استلاء
رگ پشت باشد از غوان نشان وی آنست که از ابتدا در فقره پشت تا قطن درد کند و تصریان
و علاجش فصد باسلیق و مایض ست شبر مدینه یا وطلاء و اگر بمشارکت هم بود چنانچه
بعضی زنان بسا وقت آید ایام حیض بشود جهت فراغت نکردن حیض علاجش او را حیض ست
و تدهین پشت بروغن گل **فصل ۳۱** در وجع حاصره و اسباب و علامت علاجش وجع
ظهر جویند **فصل ۳۲** در وجع المفاصل یعنی در بندگاه و علامت که این درد با ورم
باشد یا بی ورم بالجمله آنچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند و آنچه از ورک خیزد
و بر پای فرود آید عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب یا در نگشتان پا افتد نقرس
گویند و این بیشتر در ابهام پا شود اما آنچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد
و باسم مطلق که وجع المفاصل ست مسمی ست چنانکه سائر اقسامش در اسباب علاج متحد
تدبیر کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص صنف شاره بدان کرده خواهد شد بدان که
سبب اگر سوداوی باشد گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که بتدریج
حادث شود و ثقل و ورم مع وجع بود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن
گواهی بدهد علاجش تعدیل ست شربا و طلاء و اما سودا مزاج رطب سریع وجع
نباشد و اگر گرفتن خون بود نشان او حمرت عضو ست و تشدد و ضربان و علاجش

فصد ست از طرف مخالف اگر علت در دو طرف بود والا از هر دو طرف والیضاً
اگر علت دریدباشد الحمل نکند و اگر در رجل باشد باسلیق و هر چونکه باشد خون و اگر گیرند
بعد ده حسب حاجت تلیین شکم کند و اشیه بعد له و هندوانه و اقراص و زلبیه و ادعات طلا نمایند
اما بعد فصد عضو شدت درد و مخدرات نیز بقدر امکان و مناسبت مزاج بیمار نهاد بسازند
چون هفته و خطمی بعد سیدن با تنها حملات چون اکلیل و بابونه بکار برند صفا و او نطرون لاد
اگر سیاه خون بود بسبب آمیختن صفرا در دو آما صفرا نیز پیدا بود چون شدت جمع و حرقت
و جز آن علاجش نیز فصد ست و تلیین ما در بیجا باخراج خون کثیر حاجت نیست بعد تنقیه
استعمال مدرات با رد نفع تمام دارد و تضمید محللات صلابت اگر بیجا فتاید و منضجین در هر دو
انفع الاشیاست ما بسیار ترش نباید و اگر صفرا بود آما صفرا صرف پیدا بود علاجش میتید
تعدیل ست و قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست بدانند که از تعذر اصرف جمع الفاصل
نادرست که پدید آید اگر بلغم بود نشان او کثرت ثقل ست و اگر آثار بروست و علاجش
قی ست اگر کفایت نکند منضج و مسهل بردارند بکرات و بعد تنقیه تمام مدرات حار دهند
و در بیجا هیچگاه داعی صرف محلل صرف بکار نتوان بست اگر سودا بود نشان او کمودت
لونست قلت و جمع تمدد و کثرت صلابت و علاجش فصد ست تنقیه سودا مسهل
بعد نضج تام و تضمید مراهم ملینه فائده چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ
و سیاه آید واگر بگیرند واگر سیخ و صاف آید فوراً بندکنند و به تلطیف ماده کوشند بعده
بفصد پردازند و اگر سیخ بود نشان او انتقال درد و شدت تمدد ست علاجش گفتند و
و عرق بان شربت درد و نست و روغن گل مالیدن و بتنقیه تلغم و تجویف منضم متوجه
بودن نوعیست از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا عیشکند و فاسیا

مسی ست بریح الشوکه تدبیرش اخراج خون و تنقیه بمصطرست تنقیه وجع المفاصل کل از
مواد مرکب افتد علاجش نرم مرکب با مدکرده میدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع ست
اکلاد طلا خصوص در ملغمی لیکن باید که چون بجوشد ریزه ریزه فرو جلبل آمیزند تا بعده راضر نرسد
و در اثنای اکل در مفاصل سام روغن چرب دارند تا عضلات مفاصل را آسیب فکند
مسکن وجع سورنجان سپیدبنات مساکوفته بیخته سه درم باب شعر سپید دیگر کشنیز
خشک سه درم با چند شکر سپید دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با پنجه شکر سپید دیگر بسنوبر
در آب گرم بیت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند فایده
اگر از استعمال ردا وجع محدث در نقرس جزآن اختلال ناغ پدید آید باید که آن دوا را
نه دوا رعضو بردارند و بطبیخ بابونه و خطمی تطیل نمایند بران عضو تا ماده از داغ بحل خود
باز گردد و هرگاه در وجع المفاصل عرق النسا و اسود ندهد داغ دهند بر ورک در وجعش
و بر شتالنگ در عرق النسا در گ عرق النسا کشودن در عرق النسا نیز نافع ست داغ این
رگ آنست که گرفته دارند و احدی طرفی داغ آنکه سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ
بهشت انگشت داغ دهند در عرض یک داغ بسیخ خنصر و بنصر شبیه پای هند خط مانند
و استعمال چوب چلپی و شتر الرطب محافظت تمام دارد و از اکه همه امراض مفاصل خیزد
فصل ۵ در دوائی دوائی است که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود علاجش تنقیه بسودا
بلغم ست و بعد فصد اسهال و قی رگها مذکور را فصد کردن تا از ذات آن ماده برآید پس از
ظهور خفت سپیده بیضه بر ساق طلا کنند یا ببندند باعتدال آن ماده دیگر نریزد فصل ۶ در تفیل
دوا و الفیل دوائی است که پای مبتلی چون پای فیل نماید و علاجش نیز همانست که بدوائی گذشت
و اگر شدید بود متعرض نباید شد فصل ۷ در وجع العقب یعنی درد پاشنه و سببش

۱۵۶

اگر زخم بود هم نهند و اگر ضربه یا سقطه بود مانیتا و گل ارمنی با آب یا گلاب نهند و آب
سرد بر زنند و باشد که حجامت کنند و اگر فشار دن موزه بود تدبیرش نیز همین است و اگر انصباب
مواد بود اگر باده خونست فصد اگر دیگرست قی و اسهال باید فرمود و در حار روغن گل
و در بارد روغن بابونه و فربیون و قسط مالند **فصل ۶** در وجع کف الرجل و این مرضیست
که کف پای در دکند و پا نهادن متعسر بود علاجش مدس در سرکه پخته ضماد کردنست
اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند **باب ۲۴** در حمیات یعنی تبها و این سه گونه باشد
حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی **فصل ۱** در حمی یوم و این تبی است که بروح تعلق دارد
اصالة و در اکثر بیک روز زائل میشود لهذا بدین نام مسمی است و وی حسب سبب باسمی
مخصوص است چنانچه حمی دمی و حمی صفری و فکری و بخنبی و قمری و سهری و شفی و بلغمی
و استفراغی و دوجی و خشتی و وجوعی و عطشی و سدی و تشحصانی و تخمی و دوری و شمسی
و ناری و غذائی و دوائی و زکامی و نزلی و شرابی و زحیری و یعنی هر یک معلوم
و هر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تب حمی آرد پس اگر تعلق
حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تب را نیز همان روح مضاف سازند
چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی و از ظهور ضربان در روحی
ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم
علی الاطلاق اینست که حرارت او یکسان بود و غیر سوزان بمثابه حرارتی که از ریاضت
میشود و از آثار عفنی و دقی معرا بود و در اکثر بیک شبانروز منقضی شود بشرطیکه
مشتعل بحمی دیگر نشود و علاجش ازالهٔ سبب است بهر چه در خور وی بود و بدانند که درین
تب از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضاً استفراغ نفرمایند مگر در سدی که سبیلش

ولیکن تعلق او بروح نفسانی است

استیلا بود و در را استحصافی کریم ذلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثقل موجود باشد و در
نزلی که حار بود و پوشیده نماند که دلک و ریاضت معتدل و استحمام در استحصافی انفع است
و در سدی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سدی آنست
که در عرق ضیقه ماده بند شود اما تقشفی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام مانند
آن هر چه محلل فضول باشد واقع شود خواه بسده و انجمادیانه و حیری اگرچه بچون یکی امراض
نیز خالی ازان نیست که احداث تپ کند یوجع میکنند یا باستفراغ اما تخصیص او بتخمین بنابر
کثرت وقوع آن باشد یا بنابر اتفاق فصل ۲ در حمی غلظی و چون غلظ چهار است بچهار قسم
این قسم منقسم شده قسم اول در دو یعنی خونی و این وگونه است یکی آنکه خون
گرم شود فقط و افزون گردد و تپ آردبی آنکه متعفن شود دوم آنکه متعفن شود
و این تپ را علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی ست ناخس نامند و نشان
این تپ از نثار غلبه خون یا عفونت آن و ایضاً از نگساریدن این تپ بنیامدن عرق
پوشیدن نیست و در عفنی تعفن سبول و براز لازم ست و کذلک همه اعراض دیگر آن بود
نسبت ناخس علاج این تپ اخراج خونست بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت
بتطفیه و تصفیه کوشیدن بالجمله افراط تبرید درین تپ منع ست تا بتغیر عفن نینجامد و
در سوناخس ان هر چند بیشتر کنند بهتر ست و در عفنی بقدر مناسب پس اگر قوت خون
باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده هر چه
ملین طبیعت ست باید داد و هر گاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب گاسنی سبز
بقدر بیست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیزند
بدهند و آنجا که سرفه باشد و اندوهای حموضات ضرر دانند لعاب بهدانه و اسپغول باید

آمیخت شربت بنفشه لعق باید کرد و اگر عوض جمیع موضعات چیزی دیگر دهند که هم تبرید را
نفع دهد و سرفه را تیز مضر نبود بهتر باشد و درین تپ عناب خیسانیده یا جوشانیده و آب
بکرات نوشانیدن و مداومت آن نمودن اثر تمام دارد خاصه آنجا که تغلیظ را مقاوی باشد
و اسبغل فقط در تصفیه خون کفایت دارد و آب آلو نیز نافع تر است و سفرجل هم بسیار بهتر است
قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب و نشان صفراوی و غیره در مقدمه مرکب گذشت
در اینجا باید دانست که اگر مادهٔ صفرا داخل گیها عفن شود تپ لازم میباشد و یکروز در میان
انشداد میکند و این را غب لازم میگویند پس اگر مادهٔ مذکور در رگها حوالی اول و معده باشد
عوارض مشتد باشند و این تپ را محرقه خوانند و اگر خارج گیها عفن شود غب دائر نامند
پس آنجا که مادهٔ صفرا خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود در ترکیب او شدید باشد
چنانچه امتیاز بینها نتوان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشدت نبود و شدت از غب
خوانند پس بجمله خاصهٔ خالصه دائره است که یک روز آید و یک روز نه مگر آنکه دو غب بهم آمیخته
و خاصهٔ غیر خالصه دائره است که یکروز بشدت آید و دوم روز نیز اندکی تغیر بیدا و اما تطع
که هر دو مادهٔ اش خارج عروق عفن باشد خاصیت دیست که یکروز در میان باشد یکروز دوم
هم آثار بلغمی مسلم آثار صفرا و دیگر اگر بلغمی هر روز نوبت کند و صفرا یکروز در میان اگر هر دو
داخل عروق باشند آثار هر دو لازم بود مع لک یکروز در میان تغیر بیدا آید اگر
صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفرا و لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و یکروز
در میان اشتداد لازم است کما لا یخفی و این هر سه نوع بشهر الغب نیز خاصه
مسمی ست و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفرا یک روز در میان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمایند

مگر آنکه بلغم شور باشد که در آنجا بجز تبرید نباید کرد باجمله در علاج تب باجنس و فصل و قوع
در ترکیب کنند که مفهوم نشود دلیری بعلاج ننماید سه درم تخم گل در سرکه بسیار نافع ست و
سکنجبین هم اگر گلنگ بدهند و عوارضات که در محرقه پدید آید اغراض عرق ست و عاف و
سبات و ضیق نفس شهوت کلبی و عطسه متواتر و غشی و مانند آن و بهیچ یک از محلش جوشند
بارعایت تب و محافظت قوانین نومیست اصفر او گر دردن گرم بود و بیرون سرد و
این نیز سمی ست یا لیفور یا دفتان و لزوم تب ست و نوبت غب مشتد شدن و دیگر آثار صفرا
پیدا بودن گرمی باطن و سرد ظاهر گواهی دهد علاجش علاج تب خالصه است سکنجبین با گلقند
نافع و نفیعیست که صفرا و با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از
غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم در حمی بلغمی
و مادهٔ وی اگر داخل رگها عفن شود لقمه خورانند این باده اگر بلغم شور بود در عروق و
نواحی آن سوده باشد ایضاً مسمی ست بحمی قوباد و در محرقه صفرا و در حمی بلغمی
بهر ماده مخصوص شده فرق بین ست اگر خارج رگها عفن شود زبانه باشد و مواظبت جوانب
اما نقطه لازم باشد و بی ارزه اگرچه فاتر شود لیکن محسوس باشد قبوا و نائیه و فریکبار و دیگر
فرو نگیرد و دیگر آنرا بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید
و هر چونکه باشد این حرارت بحرارت صفرا نرسد نشان بلغم بالغ آنست که ابتدا بشعریره
کند و بهر دو لرزه کم باشد و نشان جاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه
پر و شدید بود و نشان حلو آنکه بر دوری کم باشد و در اکثر تا چند نوبت باز
قشعریره و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و مهار اللسل که در دو
ترنجانیده باشند و کشکاب که در وی قدری بادیان و نخود مطبوخ بوده همین و تلک

منتخب الطب

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته قی فرمایند به سکنجبین و آب کم خصوص وقت آغاز نوبت
و سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هر چه بآسانی برآید بهتر است سیاه نفهمند
و گاه گاه انیسون همراه گلقند خورند و بودینه و مصطکی خایند لازم دانند و بعد نضج تمام
مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دو درم آبی تبریدی بقدر حاجت دادن صبح پنجدرم
گلقند خوراندن و عقب آن دو درم سکنجبین عسلی توشاندن نافع است بشرطیکه دفع قبض
مطلوب بود اگر بول غلیظ و رنگین باشد و صفرا هیجو نیست و آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین
نباید داد و بعد استفراغ قرص گل اثر تمام دارد و اگر ناخواه کوفته بیخته باشند آمیزند و سه درم
بدهند تب بلغمی کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع کرده و مزاج یقون نیک کند
با غسل همین عمل کنند و در نشقه بدادن منضجات با لطفات چندان دلیر که در نیابند
توان کرد و خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد نوعیست از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و بیرون گرم این را حمی نقاوس گویند و نوعیست از ان که درون گرم بود و
بیرون سرد و این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نابه افتد و طریق علاجش همانست که
گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد و صفراوی نوعی دیگر
از بلغمی که در وی حرارت بر رودت معا محسوس شود و بظاهر و باطن نوعی دیگر است که برودت
در باطن باشد و بظاهر بحال اصلی بود و لزره باد و ارافت بی حرارت و این هر دو نام ندارد
نوعی دیگر است که در روز آید و در شب فرو آید و این را نهاری گویند نوعی دیگر که صد بار است
و این را لیلی نامند علاج همه تلطیف غلاظ است و خزان که گذشت قسم چهارم در
حمیات سوداوی و این نیز اگر باده بود داخل عروق مستدیر لازم گویند و نشان
لزوم تب است مع ذلک در روز در میان داده مستدیر شدن اگر خارج عروق

بود ربع دیگر خواهد بود و بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخر دوم بحساب روز ترک چهارم روز نوبت ربع می ماند و بهمین قیاس نمایند اسامی این حمی آنکه تسمیه دوی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و ثمن و تسع عشر همه بکسور اول و زیاده بر این نیز مشهود شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت باخوانش ربع از دو وجه بیرون نیست یکی انکه از عفونت سودای طبعی بود و تقدم تناول چیزهای سودا افزا و صفرا منضم ان گواهی بدوم انکه از سودای غیر طبعی افتد و چون متحقق است هر خلط که بسوزد سودا غیر طبعی میشود پس ربع یا سودی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و ظهور آثار هر یک از این اخلاط بران گواهی بدهد و ربع صفراوی با حرارت میباشد و زود میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام است که روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص اگر عمر و هر چه از جنس میوه تر باشد و آنچه باد انگیز و هر چه گرم و خشک و انچه سریع الهضم و بطیء النفض تا نوبت نماند مهما امکن در نفض کوشند بچیزهای مرطب غذا و دوا و پس از نفض تنقیه نمایند حسب المخاط بدفعات و در دو موقف فرمایند اما بعد دو سه نوبت دیگر اقسام نیز فصد مجوز ست اما پس از نفض بگذرد صفراوی و آنجا که خون سرخ و صاف باید نشاید گرفت البته و از انکه این تپ دیر میکشد بمراعات قوت باید کوشید و پیش از هر سخت نباید فرمود و سر هر ماه فصد اسلیم کردن خون اندکی گرفتن روز نوبت سه گهڑی پیش از آمدن تپ مجربه بسیار نهادن بسیار انگیدن ظاهر النفع ست فایده حسنا که بر کیب افتد کثیر اند باسمی علیحده مخصوص نیستند بگشطر الغب غب غیر خالص و از انجا که بلا انتظام اند مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ بنوبت در بدن موجود

باشد که یکی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گوید دوم آنکه چون یک تپ بگذارد و دیگر
تپ سر بر آرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ با هم گیرند خواه ترکیب آنها معا باشد
یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابک نامند و علاجش بتامل نمایند تحقیق نموده و هر چه
نمالب باشد از آن اجتناب نمایند فصل در حمی دق و وی آنست که حرارت غریزیه
باعضای اصلی خصوص مایل آویزد و رطوبات طبعی بدن را شروع در افنا نماید و این تپ تا که
در اینداست بسهل دق و یرانیخوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد گدازش در اعضا افتد
قبول علاج نکند و چون ازین هم تجاوز کند و سوی رنجتین گیرد و مفت مخشف گویند و در این وقت
تدارک مشکل ست و علامت دق مفرد آنست که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن غذا
برافروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت و عظم نماید
و چیزی در بول پدید آید علاج تپ طبیب تبدیق شد حسب حاجت باصلاح غذا و ماده
و هوا و دواء شیر خر و دوغ درین تپ نافع ست اگر با تپ دیگر یا نبود طریق شرب انیها از
مطولات جویند و در تعرض مهما امکن بتقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات طبیب
تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هر گاه ضعف پدید آید ما اللحم لنکو چیز کیست
و بدانکه مرضیست مشابه بدق که اطبا آنرا دق الشیخوخه نامند دق الهرم خوانند و وی آنست
که حال حرارت مشابه بپیران شود و حال پیران خراب از انکه بود گردد و بی حرارت وی
بیشتر پیران را افتد و بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب بی سر شدن وی ست از افراط تبرید
در حمیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا موجبی دیگر و علاجش تعدیل مزاجست
باستعمال انچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه عسل لیسیدن نافعست اگر مستحکم شود و متعذر
العبرست اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل نینجامد و رق زرسود مندست

فصل ۴ در حمی بلغمی

فصل ۵ در تپ قبل از برز جدری

فصل ۶ در آبله

فصل ۷ در ذربای

فصل ۸ در سرخک

فصل ۹ در ورم

فصل ۱۰ در ورم غدد

فصل ۱۱ در ورم حلق

فصل ۱۲ در ورم لوزتین

فصل ۱۳ در ورم زبان

فصل ۱۴ در ورم لثه

فصل ۱۵ در ورم دهان

فصل ۱۶ در ورم حنجره

فصل ۱۷ در ورم ریه

فصل ۱۸ در ورم جگر

فصل ۱۹ در ورم طحال

فصل ۲۰ در ورم کلیه

فصل ۲۱ در ورم مثانه

فصل ۲۲ در ورم رحم

فصل ۲۳ در ورم بیضه

فصل ۲۴ در ورم مقعد

فصل ۲۵ در ورم پا

فصل ۲۶ در ورم دست

فصل ۲۷ در ورم پستان

فصل ۲۸ در ورم ران

فصل ۲۹ در ورم ساق

فصل ۳۰ در ورم مفاصل

فصل ۳۱ در ورم عضلات

فصل ۳۲ در ورم پوست

فصل ۳۳ در ورم استخوان

فصل ۳۴ در ورم عصب

فصل ۳۵ در ورم رگ

فصل ۳۶ در ورم غدد

فصل ۳۷ در ورم غدد لنفاوی

فصل ۳۸ در ورم غدد لنفاوی گردن

فصل ۳۹ در ورم غدد لنفاوی زیر بغل

فصل ۴۰ در ورم غدد لنفاوی کشاله ران

فصل ۴۱ در ورم غدد لنفاوی پشت

فصل ۴۲ در ورم غدد لنفاوی شکم

فصل ۴۳ در ورم غدد لنفاوی سینه

فصل ۴۴ در ورم غدد لنفاوی پا

فصل ۴۵ در ورم غدد لنفاوی دست

فصل ۴۶ در ورم غدد لنفاوی ران

فصل ۴۷ در ورم غدد لنفاوی ساق

فصل ۴۸ در ورم غدد لنفاوی مفاصل

فصل ۴۹ در ورم غدد لنفاوی عضلات

فصل ۵۰ در ورم غدد لنفاوی پوست

فصل ۵۱ در ورم غدد لنفاوی استخوان

فصل ۵۲ در ورم غدد لنفاوی عصب

فصل ۵۳ در ورم غدد لنفاوی رگ

فصل ۵۴ در ورم غدد لنفاوی غدد

فصل ۵۵ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی

فصل ۵۶ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی گردن

فصل ۵۷ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی زیر بغل

فصل ۵۸ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی کشاله ران

فصل ۵۹ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی پشت

فصل ۶۰ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی شکم

فصل ۶۱ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی سینه

فصل ۶۲ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی پا

فصل ۶۳ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی دست

فصل ۶۴ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی ران

فصل ۶۵ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی ساق

فصل ۶۶ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی مفاصل

فصل ۶۷ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی عضلات

فصل ۶۸ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی پوست

فصل ۶۹ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی استخوان

فصل ۷۰ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی عصب

فصل ۷۱ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی رگ

فصل ۷۲ در ورم غدد لنفاوی غدد لنفاوی غدد

حاجت آید بطبوخ خواکه یا بلیمن مساوی توان او فائده آنچه گفته شد در سائر ادویه
همین قاعده را مرعی دارند مگر در ادویه مغثیه که از ربع اعضاء تجاوز نکنند باشد استعمال ادویه
جائز نیست سقاقلوس و در خصوص غلیظ است که عضو را سیاه و فاسد کند
سیکروانده و علاجش قبل از آنکه عضو سیاه شود و شرط عمیق رود دست از نقش عضو
کشیدن بعد گرفتن خون آرد کرسنه به سنگجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد ظهور سیاهی در عضو
بلا تسهل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین محذور است
و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن را نیز نمایند تا که سقاقلوس مستحکم نشده خارج نیاید
مانند حجره و در صفر اولیست که بپاری سرخ باده گویند پس اگر صفر اخالص است
خالصه مانند دوی سوزان و درخشان و شاعی باشد و زرد رنگ و اگر مرکب با خونست
نبود سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفر نمایند و ادویه سرد و تر طلا
فرمایند همه وقت در غیر خالص تسخیت فصد کنند بعد تنقیه صفر نمایند و تضمید فاتر نمایند
مرعی دارند پاغبار او قابض حجره بپاره آشک گویند و این جا بایست که پهنا بیاشند و سرخ باده
قوی بیود گویا آتش نهاده و علاجش تنقیه صفر او اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند
و بعضی برانند که خون آنقدر گیرند که غشی افتد و این اطلاق نمایند که بحجره مخصوصست و دمی که
برزمین گرم اندازند تا که بجوشد پس بگیرند و کافور آمیزند و طلا سازند و اگر گل ارمنی
یا گل سر شوی نیز آمیزند بهتر باشد نخاله دوی شیره باشد یا شوره که بار وقت شنیدن خارش بود
از جای خود تجاوز نمیکند پس اگر باده او صفر خالص نباشد سیاه گویند اگر با خون مخلوط باشد
مشاکله خوانند و سیاه آن بر ظاهر پوست باشد و مشاکله در پوست و گوشت سپرده و شرایت
کند و علاجش حسب نمایند و اطلیه حجره نافع است و والله اعلم بالصواب حوالی این ضماد نمایند

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه استعمال خون باشد قصد چهارست خاصه که اول شرط
بر و زهر زده باشد او رام مغابن و رم غیر سمی است که در بغل باشد پس گوش تا بن آن
پدید آید و وی اگر بسبب قرحه باشد عضوی بود چنانچه در بن آن از قرحه پای پدید آید
و مانند آن حدوار طلا کردن کافیست محتاج تنقیه نیست اگر دون آن بود از دفع اعضای
رئیس ماده را دویه مزخیه ضماد نمایند و قطعا رواد تمامات دیگر او رام بی سمیت که در ابتدا استعمال
رواد تمامات دران لازم ست و چون ماده وی بجمع آرد بنضج و تفجیر گوشند اکلهٔ پارهٔ خوره گویند
و خاصهٔ ویست که بگوشت احی تعدی میکند بسرعت مثلا اگر صبح در عضوی پدید آید تا
شام بقدر فلوس خیار شنبر وسعت میگیرد علاج کردن آن داغ دادنست و مع لک گل ارمنی
با سرکه چوان آن طلا ساختن و تشقیه بدن بسیار مبالغه نمودن بسرکه آب یا دیتراب احسن را
شستن و اگر سوزند هر نفس آکاد اخ و سعد بره و عن بنفشه مجعد بدنیوه که ره و عن کنجد سخت گرم
کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند و مل فرم معجونست
علاج جنس تنقیه خون و دیگر اخلاط ست و بنجمین خوراندن و از اندیا آماسه پرورزاد شهاک
ورزرچهارم اسفل پسندیده تخم مرغ سرشته ضماد نمایند و چون قوی تجمع نهند پنیر ده و بشگافند
و بعد پاک شدن سیم باندمال کوشند ادویه منضجه انجیر و علک کوفته ضماد نمایند دیگر خمیر
گندم با نمک و روغن کنان عسل آمیزند و بر نهند ادویه منضجه همیشه ترش و تخم مرو
سرکین کبوتر و آهک آب ناسیده و نرده تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بدانند که شگافتن
آهن بهتر از شگافتن بدواست فائده اگر همان روز که دمل ظاهر شود آهک و روغن کنجد با
سفیده مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود و در بیست و دو روز بیست برگ از دمل کنده و ریزند
عام که بر ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن باید دانست که ماده او مختلف الانواعست و بنوع اقوام

Mizan al-Tibb

می برآید همچون گل سیاه و ریزهٔ سفال و ریزهٔ ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه بلطیف
تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردنست و بعد فصد و شکافتن و باید که مادهٔ را از بند نخست برآرند
زیرا که یکبار گی برآوردنش اکثر نخشی می آرد و بعد پاک کردن از ریم نبه کهنه دران پرسازند
تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در اعضای باطن افتد هریک در محلش
گذشت خراج و آن نیز ورم بزرگست که میل بجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله
گذشت فائده خاصه اناسش نپخته نشود نشگافند و بهترین محل شگافتن آنجاست که بلند
شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق بائین بود تا مادهٔ خوب آید و ضماد ورم نرم
سپیدنگست که بحرارت بسیار دارد و بتاری و ورم رخو نامند علاجش اصطلاح خراج تنقیه بلغم
و نطرون با خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب نیز کاریست
نفخه ورم ریحی آگویند و نشان وی سبکی ست بعد غمز همچنان بحالت خود برآمدن
بمشابه مشک باد علاجش از چیزهای بادانگیز پرهیز دنست و شکنندهٔ باد خوردن و
بکاوریس تحمید کردن و طلای او و دیما بکار بستن سلعه ورم غلیظ غیر ضلب است که زیر پوست
از حرکت دادن حرکت میکند و مرحلش وی قسام شحمیه غسلیه و دهنیه و شیر از یه و
علاجش تنقیه بلغم ست و اخلیون نائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد او دویه متعفنه گذاردن تا
بپوساند باشق نمایند پوست او سلعه را برآرند باحتیاط تمام که میدانند و دو عقد فرو جهای
صلب ست که بر ظاهر بدن افتد و فرق درین و در سلعه آنست که اینها سخت میباشند و گلان نیشند
و اگر کثیر الماده باشد و جنب او دیگر غدد پدید آیند بخلاف سلعه که گلان میشود و هیچ حال خالی نمیماند
و علاجش و اخلیون نهادنست قطعه تقیل اسرب بستن فوجشا او ریسکه در اعضای غدد وی پدید آید
و از جنبش طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت خنازیر همچون

سلعه بود در زیتو و قبول عمر مگر آنکه خمیازه نسبت به سلعه میل بسختی دارد و بیشتر در گوشت
پدید آید خاصه گردن و بغل و علاجش تنقیه بلغم است و اخلیون نهادن بهتر تنقیه بهترین
چیزها حب خیران و حب واصلی ست و طریق عمل و مقدار و سعوط و ضماد و سفوف و ضماد صاب را گویند علاجش
تنقیه سوداست و مرهم و اخلیون نهادن باشد که از بلغم باز کشد و داود بلغم افتد و صلابت
درین نسبت بسوداوی کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب الخلط و بعضی ازین علامتها محس
باشد و بعضی وی حس و آنچه وی حس باشد والم کند سمی است به سقیر و سن غیر خالص این را تمدد
توان کرد بخلاف حمدیم حس که لابرد آگفته اند سرطان ورم سوداویست که
شدید الصلابه و کمد اللون مستدیر الشکل باشد و سطش اگنده و در عضو فرو رفته بود
و در رو آن گهای سبز و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه سوداست
بتدبیر سرخ و در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا روا داشتن ضماد کردن تا تقیح شود و بعد
تفتح آنچه مدبل و مسکن نافع از دماوند بکار برند چون سپیدهٔ آرد برنج و نیشاسته معسول
و جزان بر دهن گل آمیخته غرق ندنی بهار سی رشته گویند و علاجش در ابتدا
بحور و عصد و بعد بر نفس و مرهم نهادن تنقیه سوداست تدبیر طبیب نمودن و صبر
با آب کشنیز تر و آب گاسنی سبز طلا کردن صبر در دفع اسهال مخصوص است اول روز
نیمدرم صبر در آب گاسنی بشب تر نمایند و صبح آن بنوشانند فقط یا لقند و روز دوم
یکدرم صبر کنند و روز سوم یکنیم درم سنه و زکافیست و چون رشته سر برارد بر قطعه اسرب
پیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی رسم رو هن بالند و آب گرم بشانه نرم یا گاو
نهاده تکمید نمایند و احتیاط در زندگانی نشود و اگر بکسلد بشکافند در طول تا که ماده
فاسد جمله برآید پس باندمال کوشند و معجون قبیل بخاصیت مانع این علت است جذام

علتی ست که سبب اعتصار افاسد بسیار و بغایت دیر بین شدن بلغمی و گرفتن آواز
و مشابه شدن وجه بشیر خاصه و لیست و این را داء الاسد نیز گویند و علاجش تنقیه بدانست
بفصد ها و مسهلهای متعدده و دوام استحمام و ترطیب دوام غذاء و سعوطاً و مروخاً
و بهترین اغذیه شیر گوسپند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند بهتر والا با ماش شاید خورد
و هر چه سودا افزاست ترک نمایند و از معالجه این ملول نشوند که بدیر علاج می پذیرد
سعفه قروحیکه بشیر در سر و روی پدید می آید و وی اگر تر باشد زرد آب از ان بر آید
سعفه رطب نامند و شیر پنجه گویند و اگر خشک باشد و قشر های سپید از ان جدا شوند سعفه
یابس نامند علاج در رطب فصد نمایند و بعد تلطیخ هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح
خون کوشند ورد چوبه و بوست انار و مرداسنگ و خاباریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا
سازند و در یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب اصلاح کوشند اکلاً و طلاءً و سعوطاً و نوعیست
از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابز نامند و نوعیست که آنرا
بعجر گویند و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا
تینی نامند و نوعیست که آنرا سفعه حمر گویند و نشانش آنست که چون سر بر آشند
پوست سر سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح سب جرب بسیار کرنامند و وی خارش
مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرد آب از وی بر آید
جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس ترطیب کوشند ظاهراً و باطناً و بعد حصول ترطیب
تنقیه نمایند بدفعات و بآب گرم غسل کردن و روغن گل بسر که مالیدن مجرب ست و در جرب رطب
سخت فصد کنند و بعده بحسب غلبه خلط مسهل دهند و زنهار اد و یه حاره طلا نسازند جایکه
خارش بی ثبور ست و علاجش همانست که در جرب یابس گذشت جایکه در اعضای مخصوصه افتد

در مجلس گذشت برآنکه قبل و در حلیه تنجم کنان بعسل جوشانیده خرقه بدان آلوده بر داشتن سود مندست **فائده** جرب حکه و شری که اطفال را افتد بعد اخراج خون بجا جم یا علق بطبیخ گل سرخ و بنفشه و نیلوفر وجوشانده بدن بشویند و روغن بدن طفل بجالند و تدبیر اینست **جصف** نبوز خرد سرخ است که با خارش شدید و خلش باشد و آزار شوکی نیز گویند و علاجش بعد فصد و اسهال صفر انماک خالبسر که مالیدنست **قوبا** بیار گوید بهتر آنست که آرد مانند وی حشونتی ست دی دور که بخارش پدید آید **علاج** اگر نو پیدا ست و در گوشت سرایت نکرده حضض بسر که یا ملیله بسر که سائیده مالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیری در گوشت کرده زوبران چسپانند و اشق بسر که و مر بسر که سائیده بمالند و اگر تا بیر در گوشت کرده باشد و وی غلظت بود نخست بفصد و مسهل سودا پردازند و حمام و بعد از نفس عضو خون گیرند و او یه قویه طلا نمایند پون زنجبیل و اشق و خردل و مقل و زراوند بروغن گندم و سرکه آمیخته **فائده** چون قوبا باز آمل شود او یه مذکوره طلا نمایند چندگاه تا عود نکند و قوبا اطفال را آب دهن صائم بمالند و قوبا که بدو آبله نشود و شق نمایند اگر ممکن نبود پیش از جاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد پس جرب احت اندمال سازند **بثور** نبوز پیدست که بر بینی و پیشانی برآید و چنان نماید که گویا نقطه شیر ست و علاجش بعد تنقیه بدن از اخلاط خام کاستن چون انگور سیاه طلا ساختن **سنبات الاکیل** نبوز صغار ست که وقت شب و هنگام سرما پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه هیچ تفتیح مسام کوشیدنست بدانچه در جرب حکه گذشت و مالیدن آب کبر فس و روی سرکه نفع دارد **ثالیل** نبوز صلب شدید الصلابه ایست که بهندی مسه گویند و اگر مدور الراس و دقیق الاصل بود مسمار گویند و اگر دراز و کج بود قرونا خوانند و اگر با چرک و بار یم بود طرسیوس مانند انچه بر پیشانی و روی پدید آید و پس زرد بود و عدسیه خوانند و اگر دراز مایل بسر

الدقیق ۱۱ اطبا الکبر

بوده حقنه نامند و علاجش بعد تنقیه تمک بسر که مالیدن است بروغن گل و چربی مرغ پیوسته
چرب داشتن بلجمیه قروح مع الاسهال وزی خشک ریشه ست که زرد آب از ان برآید و اکثر
باخفقان و غشی میباشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسر که طلا کردن ست بسبیل و تمام
قروحه خشک شود و گوشت صحیح برآید بلطم شبر و سیاه ست که بر ساق پدید آید و منقرح شود
زرد آب سیاه برآید و علاجش بعد فصد و قی بدفعات از نفس مضوخون کشیدن ست لوو مجانا
و بعد وحنا سوخته و مامیران و نیله بسر که روغن زیت هم سازند و بکار برند لوتیه
بالسا مین ابو جانمین شبره منقرحه است که در عمق و حساره یا در مقعد و فرج پدید شود و علاجش آنکه
بعد تنقیه مرهم زنگار سند و بعد فنا فاسد بمرهم احمر مندل سازند و احسن و رم کرم ست
که در اصل ناخن پدید آید باد و شدید و ضربان و تمدد و قوی باشد که بتب آرد و علاجش بعد فصد
و اسهال تبدیل مزاج کوشیدن ست و در ابتدا اسفغل بسر که طلا کردن سرف شیر کرده عنه
وجع بنج و افیون بسر که طلا کردن پس اگر بدین تدابیر وجع ننشیند روغن زیت گرم گنده و انگشت
دران نهند تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت نکند تخم کتان تخم مرو خطمی و سازند تا ورم نپزد
پس منضج سر برند و مندل سازند ابو سعید امام الدم نگویند و وی انست که شریان
زیر پوست نشکافد و ضربه بامسقطه و خون ریخ هوا که در شریان است برون آید زیر پوست
جمع شود و خاصه ویست که وقت انبساط شریان بیرون میشود و وقت انقباض نمیشود
گرد و در اثر بر گشتن و بار آمدن خون و نفسبجی و باد بنجا نه باشد علاجش تضمید
و انبض ست شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون
ثبور نعریه وی اقسام ست یکی آنکه خرد و سپید سخت بود و عسر انفضج بود و از
سر شبور اندک اندک ریم برآید و این را ذات الاصل گویند دوم آنکه صلب بود و در جمیع

پدید آید و حوالی او بقدر دو می سرخ نماید و این را اشیلم گویند سوم آنکه شور بزرگ شبیه
بدل خرد بود و بر بنا گوش برآید و این را شور الاصبع گویند آنرا چون بشکافند در میان
خون غلیظ بزنیاید چهارم آنکه شبیه شور الاصبع در اندرون و در بیرون و گرد ان پدید آید و آنرا شور
گویند و باو جع شدید مبتلا شود و کثیر الوجود و پنجم آنکه خرد سخت سرخ و بسیار و باشد و چون
برآید زمانی طویل بایستد پس از انجا غائب شود و جای دیگر برآید علاجش بعد تنقیه حسب المادة
اضمده بکار بستن ست در شور القفار و عن بنفشه بشیر زنان و رینی چکانند و بر سر مالند
آبله فرنگ نوعیست از شور غیر مهلک و حسش تنقیه است حسب الخلط حصبه نوعیست سرخ که
بمقدار کاورس بود با تپ باشد و مشهور بحصبه شور بزرگ ست که بمقدار عدس
باشد و با تپ بود و این را آبله فرنگان گویند حمیقا حیات بزرگ پدید میشود فرقه است که
بی تپ باشد و عقل و نفس بر قرار بود و این اسلم ست و تسمی بخارک و خشخاش و با دانه
علاج تدبیر آنست حمیات چند قدح بزر اینه آن آبله را خشک کردن خشک بشیه خدا
کردن و انسان را از اسباب ساختن کوشند بطریقیکه در طب الاکبر ست فصل ۱۱ در آنچه بلون و جلد
تعلق دارد بر صل ابیض پدید میشود خلط ست که بر جلد ظاهر شود اگر عام بود بر بدن
برص منتشر گویند بهق ابیض و وی پدید میشود قیق ست که بر ظاهر جلد ظاهر میشود و فرق میان
آنست که برص اق بود هر چون بر یابد در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد از تکامل وی
سوزن بخلانند خون بر نیاید اما بهق اکثر در باشد و دفعة پدید آید و هر چند در سن شود اما
خون از سوزن خلانیدن بر اید بهق اسود برص اسود را و با مقشر نیز گویند و هر چند پوست
در بدن دو جلد ایشود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی
علاج در ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترتیب و بعد تنقیه ترسن با تخم

ترب بسر کہ طلا ساختن در بہق سپید و خرلق سیاہ بسر کہ در بہق سیاہ و برص سیاہ و نافع
و خون با سیاہ در برص سپید بالخاصیۃ نفع سید ہد کلف مشہور ست و بوجہ مختص و
فرق در کلف و در بہق سیاہ آنست کہ کلف صاف تیبا شد و بہق سیاہ ذی خشونت
بالتحریک تمیش نقطہ بسرخی مائل ست کہ در بدن پدید آید و اکثر بروجہ افتد بر ش نقطہ مائل
بسیاہی ست و این نیز بیشتر بر روی افتد و آنچہ گفتہ شد مطابق قول جمہور ست علاج
ریوند چینی بعسل ضماد نمایند و دیگر زرنیخ زرد با آب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندہد
بہ نقیہ کوشند بعد تطلیہ و عند طلا دواست بید کہ با آب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا
نیز گرم کردہ بر نہند حیلان بضم جیم حال ست و آن نقطہ خرد سیاہ مشہور ست سیاہ یا کبود
کہ از بدن فراشتہ باشد و علاجش ہمانست کہ در کلف یکبار آبخضرت آنست خوا
ریوست بیفتد و اگر نیفتد و از ضربہ علاج بعد تسکین الم ضربہ ببرگ کرنب پودینہ ضماد نمایند
و شحم نست کہ عضو را عجل نیلگون سازند چنانچہ در زبان ہتقان مروج ست و
تدبیر زوال وی آنست باید کہ بنطرون و آب گرم آنجا را بمالند و بعد ہ علک الکبطم با عسل
نرم ساختہ ضماد کنند چند کرت ہمین سان بکنند تا بتمامہ زوال کیرد و اگر
ازین دور نشود منقح سازند بلادر یا دشتامہ سرخی مائل بکبود
کہ بروجہ و اطراف ظاہر شود خاصہ ہنگام سرد و علاجش قصد ست و اسہال
بمطبوخ بلیلہ و اگر با بحر احت بود مرہم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون
کشیدن و مصابون علاج کردن و بعد خشک شدن با آب گرم شستن و باز طلا کردن
و شستن مکرر نفع دارد و فساد لون بتغیر شدن رنگ بسبب شستن و آفتاب یا بسبب نقاہت
یا بسبب خوردن ریزہ ہا نخواہ یا بسبب غلبہ انحلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیہ فرمایند حسب
بفصد و تسہیل حسب

ترب بسر کہ طلا ساختن در بہق سپید و خرلق سیاہ بسر کہ در بہق سیاہ و برص سیاہ و نافع
و خون با سیاہ در برص سپید بالخاصیۃ نفع سید ہد کلف مشہور ست و بوجہ مختص و
فرق در کلف و در بہق سیاہ آنست کہ کلف صاف تیبا شد و بہق سیاہ ذی خشونت
بالتحریک تمیش نقطہ بسرخی مائل ست کہ در بدن پدید آید و اکثر بروجہ افتد بر ش نقطہ مائل
بسیاہی ست و این نیز بیشتر بر روی افتد و آنچہ گفتہ شد مطابق قول جمہور ست علاج
ریوند چینی بعسل ضماد نمایند و دیگر زرنیخ زرد با آب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندہد
بہ نقیہ کوشند بعد تطلیہ و عند طلا دواست بید کہ با آب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا
نیز گرم کردہ بر نہند حیلان بضم جیم حال ست و آن نقطہ خرد سیاہ مشہور ست سیاہ یا کبود
کہ از بدن فراشتہ باشد و علاجش ہمانست کہ در کلف یکبار آبخضرت آنست خوا
ریوست بیفتد و اگر نیفتد و از ضربہ علاج بعد تسکین الم ضربہ ببرگ کرنب پودینہ ضماد نمایند
و شحم نست کہ عضو را عجل نیلگون سازند چنانچہ در زبان ہتقان مروج ست و
تدبیر زوال وی آنست باید کہ بنطرون و آب گرم آنجا را بمالند و بعد ہ علک الکبطم با عسل
نرم ساختہ ضماد کنند چند کرت ہمین سان بکنند تا بتمامہ زوال کیرد و اگر
ازین دور نشود منقح سازند بلادر یا دشتامہ سرخی مائل بکبود
کہ بروجہ و اطراف ظاہر شود خاصہ ہنگام سرد و علاجش قصد ست و اسہال
بمطبوخ بلیلہ و اگر با بحر احت بود مرہم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون
کشیدن و مصابون علاج کردن و بعد خشک شدن با آب گرم شستن و باز طلا کردن
و شستن مکرر نفع دارد و فساد لون بتغیر شدن رنگ بسبب شستن و آفتاب یا بسبب نقاہت
یا بسبب خوردن ریزہ ہا نخواہ یا بسبب غلبہ انحلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیہ فرمایند حسب
بفصد و تسہیل حسب

حاجت باصلاح پردازند و بتقویت کوشند و روشستن بآبرد باقلا سود دارد خراز سبوسه سرست
وآنرا ابریشم نیز گویند و علاجش تدهین بروغن بنفشه و دارچین چقدر نمک انداخته سرشستن و اگر
نهایت نکند بتنقیه بلغم و دم و سودا توجه فرمایند **شقوق اطراف وجه و شفت**
علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی سردی قیر طی بکار برند و اگر از امور باطنی بود
تبرطیب تنقیه کوشند **حسب لقشف و تقشر جلد** تقشف درشتی ست و تقشر معروف
علاجش تنقیه بدست همین دهان مرطبه **سجوج جلد** یعنی خراشیده شدن پوست
علاج مرواسنگ با گلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشد وخوف ورم بود برگ زند و خرقه
تر کرده بر بندند **فصل ۲** در انچه بر اطراف عضله نبود و الا وضع خرقه تر نشاید
بموی تعلق دارد **دامالشعلب** آنست که موی بریزد و **دا الحیه** آنکه موی بریزد و
پوست نیز جدا گردد و درین هر دو فساد در جلد لازم **علاج** آثار هر خلط که پدید آیند
تنقیه وی باید کرد **انتشار و تساقط شعر** یعنی ریختن موی بنحو فساد در جلد
وعلاجش نیز حسب توان کرد و انتشار شعر سر که بآن پوست سر بغایت نرم نماید
مسی ست به **علت نعامه** نعامه اسباب شتر مرغ گویند و این مرض باو بیشتر افتد و
تدبیرش حلق سرست و ذرود و تدهین سر بروغن بس و روغن آمله دائم **ضلع** آنست که
موی سطح سر برود فقط **علاج** انچه در انتشار گذشت بجا نست اما اگر در سن پیری افتد
تدارک نتوان کرد **تشقق شعر** علاجش ترطیب همین نموسه آنست که سر چرب نماید
وعلاجش تنقیه است باطریفلات **تسلیت** یعنی سپید موی که قبل از وقت آید و وقت او
کهولت ست و تدبیرش آنست که یک عدد هلیله مربا هر صبح بخورند و در سر مالیدن نفع تمام دارد هم
اطریفل صغیر بکار برند و بعد دو ماه بعد مسهل بلغم بعسل آرند و از جموضات و کثرت

فصد و حجامت بپرهیزند **فائده** برای محافظت شعر روغن لادن و روغن مورد مالند
و برای تطویل شعر باب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بیخته باب آمله در سر اندازند
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن مو روغن نیمه کهنه با خاکستر قیصوم و زبد البحر سرشته
مالیدن نافع ست و انچه در داء الثعلب گفته شد بکار برند و برای حلق شعر
آبک و زرنیخ مشهور ست اما حلق عانه باستره بهتر ست و بنوره خالی از مضرت نیست و برای منع
انبات موی نیخ وافیون شوکران بسرکه بمالند و بازو و خون سنگ پشت و بیضه مور چه
نافع ست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن مو برگ سدر و بازو و حلبه در آب انداخته با آب وی
بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن مو خاکستر چوب در نوره میزند و غلوله ساخته
بر مو بگردانند روزی چند بار و یکجا نگذارند تا حلق نکنند و برای تبسط شعر یعنی راست شدن موی
مادر هم نشوند روغن بابونه هم کرده نیکو مالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مردار سنگ
و اهک سر دکرده و گل ملتانی هر سه را بسایند با آب سر نهند بعد شستن موی با آب گرم و
برگ هیدنج بران بندند و بعد یکپاس و سازند و با آب گرم بشویند و برای روغن لادن یا هر چیز
باشد سودای روغن گل چرب سازند و برای آکشفر شعر حنا و در دی شراب و تخم مهم سرشته و شب و
نیز نیخ آمیخته بمالند و شبت نیگست بیمان سرخی زرد و برای تحمیر شعر بطبیخ سعد کنند
بشویند و برای تبییض شعر بنوشادر و گل ریگ ساخته و بسرکه آمیخته ضماد سازند **فصل امراض**
اظفار یعنی بیماریهای ناخن **برص الاظفار** یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش جلبه و تخم کتان
کوفته بعسل ضماد کردن ست و اگر کفایت نکند نقیه باید کرد **صفرة الاظفار** یعنی
زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سر کبر طلا کردن ست و تقلیل صفر نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد

گرینست تعقف الاظفار یعنی غلظت ست که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و این را
جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیه سودا و مسهل داخلیون دیگر قیروطیات نهاده
داشتن تا از تعقف محفوظ ماند تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود مسکی باسنان لاظفار
علاجش ترطیب بسبت تنقیه سودا و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن تقلع الاظفار
یعنی کنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخای بود بیدرد باشد علاجش تنقیه بلغم ست اگر
خدت خون بود بیدرد باشد علاجش فصد صافن ست و حجامت ساقین اگر در ناخن وست
بود فصد باسلیق و اگر در ناخن پای باشد تشریب عناب تسکین خون کردن انتفاخ
وحکة الاظفار علاجش با آب باستن ست و آنچه کوفته ضماد کردن قص الاظفار
یعنی کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردن ست و بعد
سکون درد آرد کندم و زفت نهادن طلقیه نست که ناخن بچون برک سپیدار براق
و سهل الانکسار شود علاجش ما ر الاصول و گلقند و سنجبین دادن ست و روغن بادام و بعد
نضج مطبوخ افتیمون آشیدن و زفت و طب و بادام شیرین پیه بز ضماد ساختن نموت الادم
تحت الاظفر یعنی مدن خون زیر ناخن علاجش آردوزفت طلا کردن ست و اگر شلث اکثر
شستن و گاه گاه تخم خربق سپید و سرکه طلا کردن و روزی چند بار در دهن انداختن یکسر
نفع تمام دارد و فایده چون خواهند که ناخن را بکنند بسبی باید که ریخ و جاوشیر و
روغن بادام تلخ ضماد کردن بهتر و اگر نخست هم داخلیون ضماد کرده باشند زودتر بکنند
فصل ۲۱ در امراض متفرقه کثرت قمل و صئبان قمل سپش ست صئبان بیضه
و لیست علاجش تنقیه بدست و غسل با سنور و تحدید لباس زرد و زنو هیست از قمل که آزار
قمقام گویند در سمام چیپان میباشد گویا بین لیست و چون گرمی یابند بجنبش میایند و این دو را

ولیست علاجش تنقیه بدست و غسل با سنور و تحدید لباس زرد و زنو هیست از قمل که آزار
قمقام گویند در سمام چیپان میباشد گویا بین لیست و چون گرمی یابند بجنبش میایند و این دو را

مفیدست بعد الغضب نوشاد در سرکه حل کرده بمالند کثرت عرق سبب اگر استلای بدن بود
از اختلاط تنفیه وی نمایند و اگر استلای بدن باشد اطعام تقلیل غذا فرمایند و گرسنه دارند و اگر
ضعف قوت و تقویت بهند و مازو باریک ساخته بمالند و برگ مورد بسوزند و بخور آن بدن
رسانند و اغذیهٔ غلیظه حابس عرق سکنجبین و بسیار بالپوشیدن و بهوا معتدل نشستن و عرق را
نکردن حابس است و این عرق بنا بر آنست که گوشت تازه آب بگلاب و غن گل
یا کنجد برابر با تالش نرم بجوشانند تا روغن بماند فائده کثرت عرق که بر سبیل دفع طبیعت افتد
و در روز بحران باشد و حبس آن نشاید کرد مگر چون ضعف پدید آید عرق اقدم است
که خون عرق آید علاجش فصد است و اسهال و تلطیف خون بعده تسدید مسام باستعمال
قابضات بدن بنرال و سمن مضرطین لاغری و فربهی که با فراط باشد مضر است
و تدبیر فربه کردن آنست که بخست ازالهٔ سبب نمایند بعده اغذیهٔ ادویه سمنه دهند و این
عجیب است صفت آن تخم دری سپید و سبز و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر
حب السمنه بندق حبة الخضرا جمله برابر نرم بکوبند و بروغن کاو آمیخته بشکر مقوم بسرشت
صبح و شام بقدر قوت بخورند و هر چه مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد غذا نمایند
و تدبیر لاغر ساختن آنست که باسهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند و روغن شبت و قسط بمالند
و اطریفلات معجون کموني بخورانند و قشنده دارند و بزرین خوابانند و این نافع ست
لک مغسول یکدرم با سرکه تا شاید بهند بکفته بلکه زیاده بدن لاغر کند تشنج چلد بنز وجهه
انچه ماضی بود تدبیر این نوع شود و باشد که بنفیه حاجت تعظیم الاس علاجش آنست
که کلابی سازند از چرم چنانچه چست بران بنشیند و آنرا بپوشانند و اکثر قدمین ساقین
بمالند و تقلیل غذا نمایند انتفاخ و حکه اصلاح هنگام سرما علاجش تجنب آب و نشستن

جلن بود است از درد کمر طاق و ضعف بود و با آب گرم طلا نمایند ۱۲

صفرا ضعف ماسلم گذاق طب الاکبر ۱۲ منه
قوله تطفیه خون انست تطفیه خون نوشادر شک کاکنج
وکشنیز و خیار شنبر و شربت آورد امثال
آن بوشند ۱۲ منه روغن شبت صفت آن تخم
شبت و سیاه شک کرده یک وقیه در روغن کنجد
یک رطل نشانند و قیه اندر اخته در ظرف آبگینه کنند
در آفتاب بنهند و روز دوم صافی کنند ۱۲ اقتا
قوله تنقیه خون بایدکه تنقیه دماغ کنند
قوله نا وسیع ده تخم خ

دو قوله کاردوم و

روغن کدو و بادام

قوله تنقیه خون نوشادر

دکر و عصاره کاکنج و کدو و تخم خربزه زبان

۱۲ ماند دو بیخ چکانند ۱۲

یا بطبیخ چقندر یا شلغم تصرح القطاه و حمر تهاب یعنی ریش نشستگاه و بیخ آن
علاجش در اول امر و ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و روغن طلا نمایند
و بعد خراش مرهم سفیداج نهند ضمنان بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تقیه مرهم
بگلاب سائیده طلا کردنست و انوشدار و مطیب عرق ست فساد الاطراف یعنی
سیاه و کنده شدن ستها و پیها از رسیدن سر دمه طرعلاجش قبل ظهور کبودی
پیش از تورم روغن زیت یا لیدنست یا تهه روغن گل که بوجود بود و بعد ظهور و ورم قبل از
سیاه شدن در طبخ اکلیل و شبت قحلبه و کتان و مانند آن طراف کنند و آب گرم نهاد
نیز کافیست و چون اطراف از نیهار بزند روغن گل بمالند و عدس گرم کوفته و نشتر
جوشانیده بگذارند و بعد بروز سیاهی شرط عمیق بران دنست و بعده درب گرم داشتن
تا خون ایدبند تکنند تا که خود ایستد و بعد آوردن از آب گل ارمنی با عسل و سرکه طلا
نمایند و بعد زمانی بنشراب بمکرم با آب و سرکه روز چند باز بشویند حرق النار یعنی
سوختن از آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بریرف کرده نهند سرسایتاره
کنند و گل ارمنی با آب و سرکه بمالند عدس پخته بگذارند و سیاهی دوده و صمغ نفع دارد
و سفیداب بیضه بدستور و جعرات باشیر مالیدن گذاشتن و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود
و مرهم اسفیداج نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار یعنی سوختن از روغن گرم و پیه
همانست که در حرق النار گذشت و این مخصوصست سفیداب بیضه یا مذکی زیت و اسفیداج
و بمالند حرق الماء الحار یعنی سوختن با آب گرم صاحبش خاکستر جوز پرده بیضه یا لیدنست
الاحتراق من الصواعق یعنی سوختن از صاعقه قدیمش همانست که در حرق النار
گذشت الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب و علاجش هم کافور و مرهم خل کنند

تمرات القلب

عرق دار دو حسن

سکنجبین

ضماد

نشتر

طلا

ضماد

طلا

ضماد

طلا

ضماد

احتراق الجلد من عسل البلاد یعنی سوختن از بلاد و علاجش تر طرید دن بجامست
گردنست بعد مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از نیک
و این باین ماند آن را که افتد علاجش بلعاب اسبغول و مانند آن تمضمض ست روغن بادام
وجوز هندی مالیدن فصل ۳۳ فی الجراحات بدانکه جراحت تفرق اتصال ست گویند که در
گوشت افتد و وی جرح کنند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار ست صغیر کبیر بسیط و ذی اشظیه
خمامر منفصل المضغه مرکب نافذ و غیر نافذ و از انکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن پیش از
ابرام نیست بیاید دانست که دل چون جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم نیست و دماغ نیز
قلیل الاحتمال ست و اشان اختلال عقل بود و گردن مشانه اسعا حکم دماغ دارند در باب
جراحت ایا بر آمدن بطول بجراحت مشانه و بر آمدن بر ابر جراحت وده گواهی دهد و جراحت
جگر اگرچه مخوف ست لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و طی عضله مخوف ست
و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت زانو که از پیش بود خلاصی از وی کمتر ست
و جراحت شکم در جوف نافذ بود مخوف ست و تهوع یا فواق لازم است و جراحت سینه که
نافذ بود مخوفست و خروج هوا دلیل و لیست جراحت حجاب مخوفست و ضیق نفس لازم
آن و جراحت معده مخوفست بر آمدن طعام شاهد بدان آنچه در غیر این اعضا افتد امید و آن
سلامت اکثر باشد بالجمله آنچه راست باید دوخت و آنچه استخوان در وی شکسته باید بر آورد و دوخت باب
بجراح دانا رجوع نمایند که عالم شده که علم مجرد در اینجا سود ندارد و نشوب الفصل و النشوک
و غیرها یعنی خلیدن بیکان و خار و مانند آن و علاجش بعد اخراج مرهم کندر یا یک
ساخته باشیدن ست فصل ۳۴ فی القروح این نوعست بسیط مرکب عسر الاندمال ناصور
قرحه ساعیه قرحه متاکله بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد آن عسر الاندمال

آنکه در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تقیح چهل روز بران بگذرد و این قسمیست از عسر اندمال
و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر برسد آنرا نیز فاسد سازد و تب لازم و یست و متاکله آنکه
فواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهرست که آنچه خفیف ست زود رفع
میشود و آنچه قویست بمراهم قویه که در قرابادینات مسطورست تدارک توان کرد و بر گیم
که درخت مشهورست در هند کوفته و بعسل آمیخته افقع ترین معالجات قروح ست و پرهیز
سودمند تر و تنقیه اسرع الاثر و این تدبیر در ناصور بالغ ست نخست قرحه را بگلاب کشاد
درخت انگور دران آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند با آب دیگ یا شور یا با آب جابون که
در و بقدری نیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب پر
سازند و در و را نزروت صبر مر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران آلایند و در نهند
و همین سان میکنند تا که به شود اگر سودند هد کوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود بعده مندمل
سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه و وی اگر بی ورم تب ست گل ارمنی و سپیدهٔ
بیضه و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم تب ست بفصد و حجامت پردازند پس
روادعا گذارند بر هر عضوی تیس که افتد تقویت آن لازم ست مع مراعات
امالهٔ مادهٔ جزآن که ضرر باشد در ضربه عضلی تسکین در رو واجب دانند
فصل ۶ در تدبیر سوط یعنی کسیکه او را بسیاط یعنی تازیانه زده باشند و بدان کوشت
زیر پوست متفرق شده باشد و رون بچوب همین حکم دارد علاجش بخش بخش کردن کوشت
متفرق مجتمع شود بعده گوسپند و بز کنند و پوست وی همچنان گرم در پیچند بر دوی که
بخشک شدن آید که ازین در یک شبانروز تفتح میشود اگر خون زیر پوست جمع آید منفذان
و تر تیب ضماد نمایند **فصل ۷** فی الکسر و الخلع و الوثی و الوهن و الوهی کسر شکستن استخوان

خلع از جائی برامدن و تبامه دوقی برامدن و از جالینوس تبامه دوهن آنکه باستخوان و باعضا
محیط آن کوفت لاحق شود بی آنکه از جائی بلغزد علاج کسر و خلع یکسان ماهر دارند و دیگر
تدبیر کرکشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن باشد معروفست مادر روغن هی روغن بالیدن گل مود
نرم کوفته پاشیدن و مغات و خطمی بر رده بیضه طلا کردن معتدل بستن نافعست فصل ۹
در تدبیر مسموم هرگاه کسی زهر خورده باشد علاجش همانوقت قی ورد دن آب نمکگرم و روغن کنجد
یا مسکه بسیار نوشانیدن اگر قی خوب نیاید و طعم نشست نمک آمیزند قدری بنوشانند
گیتر آمیخته یا بجمله هرچه بزودی قی دهند گیتر دهند و چون قی حسب عادت کرده شود شیر تازه خاصه
که از گاو باشد بنوشانند هر قدر یکه تواند خورد اگر ازین هم قی آید بهتر و مسکه و روغن گداخته
حکم شیر دارد در دفع زهر و تریاق کبیر نافعست قطعاً خفقتن ندهند اگر طعام خواهد طعامی لایق
شکم سیر خوراننده هرگاه بر نوعیت هم اطلاع نشود آنچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شده
خاصه بعمل آرند انتباه چون غشی افتد و صدقه بگردد و سیاهی چشم بزود و یا چشم سرخ بود و نبض ساقط
شود و زبان برون آید و عرق سرد جاری شود و بدانند که سم یا معدنی بنا شد
یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست فصل ۹ در معالجه گزیدن جانوران هر دار بدانند که طریق
دفعش از شش وجه بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه چیزی هند که حرارت غریزی را
برافروزد و احشا را قوت دهد زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و لبعت هر می مانند آن دوم آنکه تن را
بروزی از رطوبت تهی پاک کنند بقی یا باسهال یا فصد نشاید کرد مگر در عقرب چاره یا حیات
سوم آنکه فاذزهر آزموده و تریاقیکه با خاصیت مخصوص بآن زهر بود هند چون گوشت مسلخ
جهت گزیدن تمساح گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد زهر آن
حیوان بود چون انگزه که ضد مزاج کژدم ست مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را

بحرکت آرد و طبیعت زهر را بسهل تموج بپوست افکند و دفع نماید همچون تعریق بادویه معرقه
یا مدبر انیدن جزآن این تدبیر خوب بفهم دارد ششم آنکه مدبر کند که منع انتشار زهر کند اینچنان باشد که بجز
لسع عضو یا سوزه اقلاع نماید اگر ممکن بود پس دانچه دربند یا بالاتر از محل لسع عضو را سخت ببندد و دو
مخدر دران نهشتار زهر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و عضو بدین نافست کند باید که شکم نبود
دهن و غرغر گل چرب بسازد تا مضرت نکند ادویه که دافع زهر است لاسیما شیر اوگزیدن افعی را نفع تمام دارد
و تخم ترنج دو مثقال جمیع زهرهای حیوانات را سود مند بود بار درخت چنار که تازه برآمده باشد عجیب است او
بطون سعده این سه نام که کرده به کشنیز بریان سیاه شده خشک کرده نفع تمام دارد سرگین بز سوخته جوز
ضماد کردن ازگل دارد پودنه کوهی جوز ضماد کردن سود مند شیر خیسانده خام بر غرغر گاو بز نهند سود دهد
و کشنیز سه کف خورانیدن لدغ زنبور سود چنانکه عسل را سود دهد و چون ادویه جامه کافی در
مطالب است بعلاج هر سودی علیحده نپرداخت و زخم سگ دیوانه تا چهل روز نه شدن نهند اگر زهر آمده
مقشح سیاه تا خوب آید و راسهال سودا مبالغه نماید و زهر این بعضی سالها غلبه بیکند احتراز از سگ گوله
دانکسیکه سگ دیوانه دیده باشد لازم بهتر است که گزیدن سگ دیوانه نافهمیده و عضو نبرد قطع
و از آنکه عضو را نقصان آب لازم و بیست تا نخوردن آب به هلاکت نیفتد تدبیر آب نیافتن آنست
که نیزه دراز بگیرند یک سر او در مشک بگذارند و سر دیگر او را حلقش چنانچه وی آب نیابد و بعضی
اهل تجربه گویند که همانوقت که سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدری گرفته و بآب آمیخته آنکس را
بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند که تا شش ماه مشک خوردن و دن هر روز یک ماشه تا شش ماه
زخم را به شدن ندهند و گفته اند که جگر همان سگ بریان کرده خوردن نفع دارد و بعضی

رسالہ دلائل النبض

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ النافع بحکیم العلام والصلوٰۃ علی زبدۃ الانبیاء وآلہ وذوی الاکرام
واصحابہ العظام بعقیدہ پوشیدہ نباشد کہ این سطری چند ست از صناعت
طب در ادلہ نبض بر حال بدن کہ جہت طالبان این فن مرقوم شدہ
ودلائل النبض موسوم گشتہ مثنوی دارد امید یوثقی کہ مدام
فیض گیرند ازین چہ خاص وچہ عام ✽ خلق عالم شوند ازین محظوظ
ماند از آفت زمان محفوظ ✽ نبض حرکت ایست کہ از قلب بشرائین میرسد
مرکب از انبساط وانقباض جہت تعدیل روح نسیم واخراج فضلات او
واجناس ادلہ نبض یعنی چیزہائی کہ نبض بتوسط آنہا دلالت میکند بر حال
بدن دہ است جنس اول ماخوذ ست از مقدار انبساط وانقباض
واقسامش نہ است ازیرای آنکہ اقطار سہ است طول وعرض وعمق
ونبض در ہر یک از سہ ہا یا زائد ست یا ناقص یا معتدل واز ضرب سہ
در سہ نہ حاصل میشود وآن نہ این ست طویل قصیر معتدل بینہما

عریض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض معتدل بینهما طویل آنست که احساس کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه و سبیش کثرت حرارت ست قصیر آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول اقل از مقیس علیه و سبیش قلت حرارت ست معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و سبیش توسط حال بینهماست عرض آنست که احساس کرده شود اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه و سبیش کثرت رطوبت ست ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سبیش قلت رطوبت ست معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض مساوی مقیس علیه و سبیش توسط حال بینهماست مشرف آنست که احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سبیش کثرت حرارت ست منخفض آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیه و سبیش قلت حرارت ست معتدل آنکه احساس کرده شود او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سبیش توسط حال بینهماست اقسام تسعه مذکوره با عتبار مقدار انبساط و انقباض نسبا ست هرگاه که ترکیب کرده شود هریک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و مافوق نیست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمی شود مگر اینکه دو قسم از قطر واحد باتفاق و اجتماع قسمین در قطر واحد محال ست چه اعتدال در هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم ممتنع الاجتماع ست ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی

که در قطر طول است ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر عرض ست پس حاصل شود نه قسم بعد ازان ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم بعد ازان ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود با سه قسمی که در قطر سمک ست پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

وضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث بیکی ازین وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلث اول بر آنکه طویل عریض باشد یا مشرف یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شده

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

۱ وان طویل قصیر
بست ازان ضیق ۱۲

۲ وان عریض
خنیق معتدل بنجاه ۱۲

۳ درین خانه مشول
اول از قطر طول ست معتدل
ثانی از قطر عرض ۱۲
ثالث از قطر سمک ۱۲

۴ درین خانه معتدل
اول از قطر اول ست معتدل
ثانی از قطر عرض ۱۲
ثالث از قطر سمک ۱۲

۵ درین خانه معتدل اول
از قطر عرض ست و معتدل
ثانی از قطر سمک ۱۲

۶ درین خانه مشرف اول از قطر طول ست و معتدل ثانی از قطر عرض ۱۲

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	متدل	متدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل
قوی آنست که قرع کند بحس انامل اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانی است
ضعیف آنست که قرع کند بحس انامل اقل از مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است
معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بنهاست
جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل سریع
آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح
بنسیم بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت
حاجت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بنهاست
جنس چهارم ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل
متواتر آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف
قوت حیوانیه است متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه
و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد
و سببش توسط حال بنهاست جنس پنجم ماخوذ از قوام و عرق و منقسم
میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر از صلابت
مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست است لین آنکه صلابتش اقل
از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است معتدل

آنکه مساوی مقیس علیه باشد وسبش توسط حال بینهاست جنس ششم
ماخوذست از کیفیت جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد و معتدل حار آنست
که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سبش کثرت حرارت ست بارد آنکه ابرد باشد از
مقیس علیه و سبش قلت حرارت ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود
و سبش توسط حال بینهاست جنس هفتم ماخوذست از رطوبت مائی العرق و
منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس کرده شود در رطوبت
فوق مقیس علیه و سبش کثرت رطوبت ست خالی آنکه احساس کرده شود رطوبت
در رودون مقیس علیه و سبش قلت رطوبت ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه
بود و سبش توسط حال بینهاست جنس هشتم ماخوذست از استواء و اختلاف
در احوال نبض مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و ابطاء و تواتر
و تفاوت و تفاوت و سلابت و لین ست عرق نابض موصوف باستواء و اختلاف
بهر احوال مذکوره یکی از سه چیز ست اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلاً
ماتشابه است در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضے
دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند
اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضے و متخالف
در بعضے دیگر مستوی گویند در چیزے که حاصل شده متشابه در و و مختلف
در چیزے که حاصل نشده دوم اجزای بعضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود
از و در تحت اصابع اربعه یا متشابه بود احوال مذکور یا متخالف یا متشابه
در بعضے و متخالف در بعضے دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

سریعیت جسم عرق فقط
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق
سریعیان جسم عرق

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه
باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده متشابه در و
مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم اجزاء جزو واحد ست از نبضه واحده یعنی اول
چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده و اول چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده
و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف در بعضی
دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده متشابه در و مختلف در چیزیکه حاصل نشده
و سبب مستوی حسن حال بدست و سبب مختلف شدت ضعف یا قلت او جلیس
ماخوذست از انتظام و از اختلاف عدم انتظام در و منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم
مختلف منتظم آنست که حفظ کند یک و یا دو و یا بیشتر او تغیر نکرد و امثال
چیزیکه حفظ کند دور واحد را آنست که سرعت مثلا در یک نبضه مقدار معین باشد و در
نبضه دیگر مثل و ثلث آن و استمرار باید و امثال چیزیکه حفظ کند دو دور را آنست
که سرعت در نبضه اول مقدار معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل
و ثلث مقدار اولی و برین استمرار باید تا عدد معین و من بعد میشود سرعت
در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور اوست و نصف آن و استمرار کند برین
تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه تمام کند عدد معین را پس باز رجوع
کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف ست از برای آنکه
اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت و تواتر کردی و باقی نماندی

و از اول النبض

بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم است که حفظ نکند دورین را و بسبب قوت سبب
اختلاف است و این جنس را خاصیت در تحت مختلف و ازین جهت است که اجناس نباشد
نه وجنس دهم ماخوذ است از وزن که عبارتست از مقالیسه احد الشیئین بدیگری جهت
شناختن نسبتی که میانهاست بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت نبضی هست
که آنرا وزنی معین است پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و بسبب تجربه اسباب نبض
بر مجربی ظاهر است و اگر حاصل نباشد رد الوزن ردی الوزن منقسم میشود بسیه قسم مجاوز الوزن
و مباین الوزن خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که متشابه باشد وزن سنی که یکی از دو است
چون صبی که او را وزن شبیه باین الوزن آنکه متشابه بود سنی را که یکی از آن نه باشد
چون صبی که او را وزن شیخ باشد و خارج الوزن آنکه متشابه نباشد وزن سنی را چون
صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت دلالت است از برای آنکه دلالت
کننده است بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای
ترویح روح غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق ناقص
مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود باز زیادتی حاجت مساعدت قوت سریع
گردد و اگر حاجت بافراط کشد بر وجهی که منتفع نشود و سبب آن جذب به نبض عظیم و سریع
نبض با عظیم و سرعت متواتر گردد و اما اگر عرق ناقص مطاوع نباشد باز زیادتی حاجت مساعدت
قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت باز زیادتی حاجت و مطاوعت آلت ضعیف باشد پس
اگر حاجت بی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادت شود حاجت سریع باتواتر و اگر
ضعیف گردد بشابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر میشود نبض مدنی
از جهت انضغاط قوت و تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تب

هر چند که قوت در اصل قوی باشد و لین نبض از جهت رطوبت ست و صلابت از جهت
یبوست اند کی صلب میگردد و بجز آنها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا چون
راس و عضد و امعاء غیرهم در اختلاف نبض اگر جهت اثقل زیاده باشد بت ضعف و بسبب اختلاف
چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض حسن و لین و اتساع و چند نوعست از مرکبات نبض که
مخصوص اند باسمارقم و ثبت می باید عظیم صغیر نشاری موجی دودی سکلی ذنب الفار
مطرقی ذو الفترة الواقع فی الوسط عظیم نبضی را گویند که زاید باشد در اقطار ثلثه و بسبب
کثرت حرارت رطوبت و مطاوعت آلت صغیر نبضی گویند که ناقص باشد در اقطار ثلثه
و بسبب قلت حرارت رطوبت و نقصان مطاوعت آلت ست نشاری نبضی را
گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء در شوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت و
لین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما معنی اختلاف در شوق و
غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و صلابت و لین آنکه بعضی اجزای عرق
صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف و چیزست اول اختلاف مصبوب بود عرق
از اختلاف خون و صفرا و بلغم و سوداء در عفونت و فجاجت و اضج چه عفونت موجب لین و کمال
انبساط و عدم عفونت موجب اضداد انهاو نضج نیز موجب این امورست و فجاجت
موجب اضداد انها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت بعضی اجزای عرق
دون بعضی ست و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شوق و غورست ایضاً
و این همچنانست که اصحاب ذات الجنب بود از برای آنکه محیط است بشریانین و غشا
یکی از خارج و دیگری از داخل او اغشیه منتشبه از لیف عصبی لیف باطن پس ازین

ل دلالت نبض بر فاضل

ع دلالت سکته بر

سر مزاج گرم

در اعضا

عصب باشد

منفرح القلوب

بجذب نمیشود چیزیکه متصل ست باعضاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو و چیزیکه
متصل نیست بآن اعصاب بجذب نمیشود پس متمدد نمیگردد و بعضی از اعضای شریان دون
بعضی پس چیزیکه متمدد نمیشود صلب میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد لین میشود موجی نبضی گویند
که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در شوق و نخور متقدم و متاخر باشد و سببش شدت ضعف ست
تا نهایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعة واحدة بلکه بسط دهد شیئا بعد شیئ و گاه
باشد که سببش لین عرق بود و دودی نبضی گویند که مشابه موجی بود الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی
و سببش ضعف آلة پر بوی ست نملی نبضی گویند که مشابه باشد دودی را لیکن اصغر و اشد از دودی
تواتر و ضعف و سببش زیادتی بود در چیزیکه در دودی ست ذنب السنفار نبضی گویند که اخذ کند قدر جا
از تعدد اسبوای اعظم یا اصغر از و پس رجعت کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود قبل
از وصول بمقدار اول و این قسم رد یست قویتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای آنکه
دلالت میکند بر ضعف طبیعت ما وقتیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت وی نیست بلکه حیدت
از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت قسم اول که اخذ ست از نقصان بسوی زیادت مشابه
ذنب السنفار ست اگر گردانیده شود مبدأ طرف دقیق بدینصورت ﴿ و قسم ثانی که اخذ ست
از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب السنفار ست اگر گردانیده شود مبدأ طرف غلیظ بدین هیات
﴿ مثال تدریج و اختلاف آنست که ماتحت اصبع او بر حدی باشد از اعظم و ماتحت ثانیه
انقص از و ماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد و بر عکس این چنانکه
مثلا ماتحت اصبع او بر حدی باشد از صغر و ماتحت ثانیه اعظم از و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت ثانیه
و ماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن وقتیکه اختلاف در سرعت یا بطء آن بود
قسمی که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که رجوع نمیکند

پس اگر منتهی شود بحیثیتیکه احساس کرده نشود حرکت او را و نبض منقضی گویند والا و نبض ثابت
مظطربی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب کز و قبل از وصول
بغایت کز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را قشیبه کرده شد بضرب مطرقه که باز میگردد از
مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع در ضرب پس عود میکند مرتبه ثانیه
جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود را مرتین و اطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض
واحد است یا دو نبضه و اختیار کرده شیخ اول را و امام گفته که خلاف لفظی ست از برای آنکه اگر شرط
کنیم در نبضه انبساط انقباض مابین مطرقی نبضه واحده باشد والا نبضتین و سبب مطرقی قوت قوه
و حاسه شدید و آله صلبه ست پس مطاوعت نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول
بسوی نهایت پس شدت حاجت میخواند قوت را باتمام فعل او پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سبب ضعیف
قوت میباشد از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف میان
نقطه مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از کمال
انبساط بهمچنانکه عارض شود در فرع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را و الفقره
نبضی را گویند که واقع شود در سکون و قتیکه متوقع باشد حرکت چون مابین مسافت مثلا یا در مرکز
بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط
بعد از سکون خارجی بمثل ذلک و بسبب اعیاء قوت یا استراحت یا عارض منافض که متصرف بسکون
طبیعت فقه چون عم مفرط و واقع فی الوسط نبضی گویند که واقع شود در حرکت و قتیکه
متوقع بود سکون کمال اگر کنین و فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که فرجه ثانیه
در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از تمام انقباض اوست و در مطرقی
جزئیت از انبساطی که فرجه اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت حاجتست

بسوی تو بیجه که محتاج گرداینده طبیعت آنانکه حرکت کند در وقت غیر حرکت و دلائل تنفس در سرعت
و بطو و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزدیک ست دلائل نبض چنان بدن و الله اعلم
خاتمه زور قم خامه ام دلائل نبض نظر کن تا بلی فرمایی تا شود نبض سال تاریخ پس نبض گیر و رو دبرو
۹۴۲

رساله دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول برحق صلی الله علیه و آله و صحابه متفق کمانند
که چون رساله دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اغره چنان رسید که در
ادله بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل البول
موسوم ست در جزو عبارت و قید کتابت آورده و التوفیق من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط آب
بطعام در معده است تا ترفیق آن کند و کیلوس گردد پس جاری گردد با کیلوس از ما شعاریه
که در جهت مقعر کبد ست و از عرق شعریه که در محدب او ست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی
کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس
رجعت کند قهقری بسوی مثانه و ازینجهت منصبغ شود بول کسیکه خضاب کرده شود بحنا و
گم گردد بول کسیکه عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکه عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع
آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج معلوم میشود
از چیزیا نیکه مذکور شد و امر اول آنکه در بول دو چیز ست یا ثبت منفصله که اکثرش
از کبد ست و فضله هضم ثانیه است و ثفل که مصاحب او ست در عروق بلا اقل ثابت

که فضله بضم ثالث است و این تفعل جوهریست مسمی بسبب امر دوم آنکه دلالت قبول
بر احوال کبد و شانه اوضح است زیرا دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او در کبد و کثرت
مکث او در شانه و احتباس او لیقبول یعنی چیزیکه بول توسط آنها دلالت میکند بر حال بدن
هفت است جلبس اول لون است و اصول این جلبس پنج و اصل اول از اصول لون اصفرست
و محتویست بر پنج طبقه طبقه اول تنی که صفرش چون آب تین اندک سست مائل است
به بیاض و دلالت کننده است بر دوازده برآنکه بول تنی یا از جهت کثرت مائیت است
یا از جهت قلت صفرا و هر یک از این دو دلیل دست و این جلبس اگر نیست از برای آنکه
امکان دارد که بول تنی از جهت میل صفرا بجانبی دیگر باشد طبقه دوم اترجی سست که
صفرت او شبیه است بصفرت قشور اترج حامضه و این شبیه است بخالطت صفرا زائده بر چیزیکه
تنی سست و دلیل اعتدال سست طبقه سوم اشقرست که صفرش مائلست بحمرت و دلالت
کننده است حرارت طبقه چهارم نارنجست که صفرت او شبیه است بلون نارنج و دلالت
کننده حرارت زائده بر چیزیکه در اشقرست طبقه پنجم احمر ناصع سست که سمی بزعفرانی
چه لونش مشابه بشعیر زعفرانست بخلاف نارنجی که مشابه بصبغ زعفران است و دلالت کننده است
بر حرارت زائده بر چیزیکه در نارنجست اصل دوم از اصول لون احمرست و منطویست بسه طبقه
طبقه اول صهبب که او را اندک حمرتی سست نزدیک به بیاض دومی که موجب آنست
لابد است از آنکه رقیق باشد طبقه دوم وردی که او را حمرت زائده بر حمرت
صهبب که موجب آنست لابد است از آنکه غلیظ باشد طبقه سوم قانی واقتم است
که او را حمرتی سست مائل به تیرگی و دومی که موجب آنست لابد است از آنکه غلیظ باشد
و سبب جمیع این طبقات ثلثه غلبه دم و حرارت سست علی مراتبها و گاهی بول با وجود

فصل دوم در بیان اصول الوان بیت اگرچه در فصل اول ذکر از اندک مشتمل بر ذکر اصول الوان نیز رفته است

لیکن وی نزد ما بیان در خصوص اصول الوان بیت

مقصد و شد و لذا ذکر کلیات بیان نمودیم

فصل اول در بیان اصول الوان چهارگانه

بعد از اخلاط اربعه

واخصر از ایشان سست

و صاحب ذخیره الملوک

بنظر اردم مرکب شمرده

مخالف اقوال

باید دانست که بول

از همه چیز خصوص را

بیان کرده از برای آنکه

دلائل الاصول

برد احمر نباشد چنانکه در فالج و سوء المقیه بسبب غلبه کبد و قلت تمیز مائیت از دم و لون ناری
از طبقات صفرت اولست بر حرارت از بلغم و حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط
صفراست و حمرت از اختلاط دم و حرارت صفرا شدیدست از حرارت دم و ایضا غالب است
بر صفرا جزء ناری بر دم جزء هوائی و حرارت نار اشدیست از حرارت هوا اصل سوم از
اصول لون احضرست مشتمل ست بر چهار طبقه طبقه اول مستقی ست که آن احضر قی ست
اهل یزد وی دلالت میکند بر برد و محمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا
چون لون بسیط با صفرا و غالب آنست که سودا از برد و محمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون مستقی
نزدیک بسن دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت
میباشد نه با صفرت طبقه دوم نیلجی ست او لونی ست که حضرت او فوق حضرت
مستقی ست مشابه برنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این لون نیز دلالت میکند بر برد و
محمد اما بر دو این اقوی ست و مستقی و نیلجی مشترند در صبیان بفالج یا تشنج از برای
آنکه در بدن نهادی ایشان رطوبت غالب ست طبقه سوم زنجاری ست طبقه چهارم
کرانی ست و این دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت محرقه و فرق بینهما آنست که زنجاری
مائلست به بیاض از جهت شدت حرارت و بخلاف کرانی اصل چهارم از اصول لون
اسود ست و آن از اسباب لون و سبب او اختراقست بنحوی که یافته شود در بدن صفرا
پس احتراق کند چیزی را که مخالطه مائیت بود از اختلاط و سبب اسود او محترق بحرارت
آنست که چیزیکه باقی ماند در و بعد از احتراق از رطوبت مائیه از تشنج متوجه سطح ظاهر او
شود و پس نفوذ نکند ضوء در و پس او را سواد عارض گردد از برای آنکه کسافت سبب سواد ست چنانچه
در انگشت محسوس شود و علامت سوادی که حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز

اول آنست که با صفرا ممتزج باشد که بر عفونی زند دوم آنکه متقدم باشد و ابول قوی از آنچه یا احمر سبب دوم جمود ست باین نوع که یافته شود در بدن ماده یا رطوبتی که تمیز کند چیزی را که مخالط بائیت بول ست از اخلاط و جمود مسدود ست از برای آنکه انچه رطوبت مترائم شود در سطح او پس تکثیف کند جسم را پس عارض میشود اسوداد انچه حادث گردد سوداء ثم مرار که او را پدید کند و علامت سوداء که حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر ست امر اول آنست که با کمودت باشد امر دوم آنکه متقدم باشد ابول اخضر عدیم الرائحه یا دور انچه که دلالت کند بر پوچون حموضت سبب سوم حرکت مادهٔ سوداویه ست که تحریک کند طبیعت را بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه علاجش آنست که دور روز بحران باشد و از عقبش خفت حاصل شود و متقدم باشد اعلاما که دلالت کند بر نضج ماده سبب چهارم تناول شی صالح نست چون شراب سوداء که طبیعت تصرف نکند در و پس بیرون آید بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت سقوط قوت کبد ست و این در غایت ردائست یا از جهت بودن او ست اندر بقدر کفایت و درین خطری نیست اصل پنجم از اصول بول ابیض ست و منقسم شود بدو قسم قسم اول بولی ست که مفرق بصر ست عن لون و غیر مشف ست و نفوذ نمیکند در و بصر یعنی باز نمیدارد ما ورای خود را از ابصار و یافته نمی شود در بول مگر با غلظ و اطلاق بیاض بر و حقیقت ست دو دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و بر دیار دو بان شحم با عضای اصلیه و علامت دو بان شحم انست که بول با بیاض وسمی باشد و بسبیش فحم آنست که ذائبه و سومات بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت ذو بان اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این در آخر دق پیدا شود و علامتش در بول و صمور قوی ست قسم دوم بولی ست که مشف ست

وآن بر دو نوعست **نوع اول** از مشف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست چون هوا
واجرام فلکیه یا بسیار در ما ورای خود را اصلا از ابصار **نوع دوم** از مشف چیزیست
که آنرا لونی ست چون مائی صافی و این نیز یا نمیدارد ما ورای خود را از ابصار مگر اندکی
ونوع اول را ابیض نمیگویند از برای آنکه عدیم اللونست از نیجهت ممکن نیست رویت او
ونوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق ابیض بر دو مجازست از برای آنکه او را غیر بیاض
فی نفسه لونی ست و از نیجهت ممکن ست رویت او بخلاف هوا مثلا و منعکس میشود شعاع ازو
ومنعکس نمیشود از هوا و وجه مجازانست که چون مثل این مشف اعارض شود تکاثف یا تفرق
بسوی اجزاء صغار بسیار شود بسبب این اجزاء آنرا کور مطوی که مرئی شود ابیض اما تکاثف
چون چیزیکه عارض شود آب را وقتیکه منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه عارض شود آب را
وقتیکه کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجود ست در آب مظهر اوست تکاثف تفرق
پس بعقیدی نمایند
واین غلط ست و این قسم از بیاض در بول دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب جهت
بطلان بنصم کمد از استیلای بر دیا بر سده کند منع کند نفوذ صانع را پس بیرون آید بول
برنگ آب **جنس دوم** قوام بول ست و بول بحسب قوام یا رقیق ست یا غلیظ یا معتدل بینهما
از برای آنکه خالی ازان نیست که او را قوامی محسوس ست زائد بر قوام مائیت یا نیست اگر نیست
رقیق ست و اگر هست میرسد بعسر سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل
بینهما و سبب رقیق عدم نضج ست با کثرت شرب آب یا سده و شناخته میشود موضع سده
بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضج ست یا نضج خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم فراط
غلظ ست و سبب معتدل بینهما نضج ست **جنس سوم صفا و کدورت بولست**
وصافی آنرا گویند که مشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آن را گویند

بول اصفر نوعی از بول است
فرق کردن ابیض از بول
بول ابیض
بول ابیض
بول ابیض

کد تشابه الاجزا نباشد و بعضی از اجزای او قبض بصر کند از نفوذ و صفا از علامت نضج و سکون
ست و او دلالت کند بر ازمان عدم نضج و ثوران اخلاط و کدرانند کی از جهت سقوط قوت و
از جهت ورم باطن میباشد و غلیظ مفارق کدرست باستوار قوام **جنس چهارم** از انچه
بول ست بول بسبب انچه باشتن ست یا عدیم الرائحه یا معتدل الرائحه باشتن دلالت کننده است
بر یکی از دو امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب در آلات بول و این اکثر
در مثانه باشد از برای آنکه احتباس بول بیشتر در او بود پس ثانیه قروح مثانه در افساد رائحه اکثر
باشد و فرق میان این مرین کورین بوجوه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول میباشد با وجع
در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح باقیح و قشور میباشد
بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از قروح
و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او و از جهت سقوط قوت میباشد
و این وقتیست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع فضلها ما تعفن البول پس اگر باشد این در عفت
بول شدید التین دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد از انتظار موت
و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده **جنس پنجم** زبد بول است و زبد در بول حاصل میشود
از رطوبات لزجه که مخالط او ست و بسبب خارجه مع البول رود و شوارست بر دانیکه خرق کند آن رطوبات را
و بیرون آید پس متعلی شود و بول را زبد و بسبب کبر امتداد رطوبت لزجه حول ریح
غلیظ است و هر چند این رطوبات لزجه او فر و ریاح ممده او را اکثر باشد بول از بد بیشتر بود و
کثرت زبد بکثرت رطوبات لزجه دلالت کند بر کثرت ماده غلیظ لزجه و غلبه ریاح
جنس ششم رسوب است رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه در اسفل مائیست و در
اصطلاح اطبا هر جوهر غلظ از مائیت و متمیز باشد ازان و بزیر بود این که از

اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق و اول را سوب اسب گویند دوم را متعلق سوم را غمام
و اطلاق میکنند سوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزیکه از شان اوست سوب است
یعنی تحت و در وسط میباشد و قیقیکه منع کند مانعی از سوب پس بسبب آنکه این صفت بالقوه در او
گفته میشود او را سوب و سوب بالفعل است بر نضج ماده و آنرا سوب محمود خوانند یا نضج دال بر و
و آنرا سوب بد خوانند و سوب مجمود را دو صفت است اول بیاض از برای آنکه نضج بهاضمه است و فعل
هاضمه تشبیه بعضاء است و اعضا ابیض اند پس مشابهت دارد لون تابع باشد نضج او و فضلات هضم کبدی احمر
بود لیکن شانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر میشود در سوب دوم دلالت
از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای سوب قبول کرده است نضج را سوم آنکه مشابه باشد اجزا
باشد یعنی بعضی با بعضی مخلوط باشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه گشتست آنها از ریاح مانعه
اتصال بعضی ببعضی شده و مخالطت ریاح بول از مجاجت بود سوب محمود قسمت افضل او
را سوب است پس متعلق پس غمام بدو وجه اول آنکه غالب با عضا ابیض است مابین
دموی بود و قبول منضج بول و قیقیکه نضیج بود تشبیه باشد با عضا و غالب باشد بر او قیت
پس نشانش آن بود که تسفل بود پس چیزیکه از و تسفل شود نزدیک تر بود بنضج و وجه دوم آنکه اکثر سب
تعلی ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر نضج قوت
نضج ماده در سوب سوم آنست که یافته نشود در او صفات مذکوره آن نیز علت
با فضل او غمام پس متعلق پس سبب و این وقتی ست که غلبه از جهت حار رطب
از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعدست ملطف نیز هست ما دقیقیکه طفو از مخالطت
ریح قاهره اجزای ارضیه را که از شان اوست تسفل باشد از جهت ثقل ریح سوب
فوق پس سبب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه

درین هنگام ریح در تسفل کمتر باشد و فضول مندفعه در رسوب یا از اعضا باشد یا از رطوبات
چه نیست در بدن جسمیکه باشد از رسوب غیر این هر دو و کاین از اعضا یا باشد یا از اعضای اصلیه
و از اخلاط گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد در دو حالت باشد از اولی خواهند
یا نباشد در حالت دوم از اخلاط گویند و خواطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر
عضو باشد از اقسام اولی خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر از اجزای کبار اعراض
بیاض احمر باشد از اصفایی گویند و ابیض از بلغمانه و احمر از بلکه یا کبد باشد و اگر نباشد از اجزای
کبار اعراض پس اگر باشد احمر از اکسنی خوانند و اگر نباشد سنخابی گویند و کاین از رطوبات
بعضی مائل بمجرت دالالت کند بر احراق دم و بعضی کمدست دالالت کند بر احراق بلغم
و بعضی اصفر دست دالالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود دست دالالت کند بر احراق سوداء
و تمامی انیها که مذکور شد در این ادله مذکور شد
اول عدم نضج دوم سده سوم قلت یا دو رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق انها
از خلط واجب الاندفاع بهول اگر باشد رسوب عدیم النضج بود باشد از فضل غذا و مخزول
را نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصا و قتیکه مریض باشد از جهت کثرت
تحلیل بسبب ریاضت و در مریضی و فربهی که تارک ریاضت باشند رسوب بسیار بود از انواع
رسوبست سوء مزی که تفل در وی بود و مخاطی که تفل در وی خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد
که یافته شود در عرق النساء و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از شاکلت هر دو بیان
انست که مدی منتن بود و متقدم باشد اورم و آسان بود اجتماع تفل و تفرق
در و بخلاف مخاطی درین احکام جلیس هفتم مقدار بول ست بول یا اقل است
از طبیعی یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار ست و از انجمله

بهست بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب و حکم خوردن ممزوج بمشروب دارد
خوردن میوها که ازان جمله است دوبان اعضا و خروج ذائب بطریق بول چنانکه
در حمیات محرقه و ازان جمله است استفراغ مادهٔ متحقنه در بدن چنانکه در بحران ادراری
و فرق میان بحران او ذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت
یابد بخلاف ذوبانی و ایضاً در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را تحریر جاده باشد و در روز بحران
نباشد و اسهل بول دی چنان سبو و غلیظ چیزی بود که اغبر باشد یعنی استفراغ کرده شود
دفعهٔ کثیر الاستقطاع قلیلاً از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف
طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار است از انجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت
شدت تخلخل بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله است فنای رطوبات بدن
از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اولیست از برای آنکه اول زوال رطوبت است
بعد از وجود او و ثانی انتفای وست ابتدا او و از انجمله است سده که در مجاری بول منفضه
بسوء مزاج نباشد بیرون نیاید مگر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال
چه اسهال موجب انصراف مادیت بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت تحلل مند
یا استیفا و دلائل برازدرصفرت و سواد و بیاض و غیرها نزدیک ست بدلائل بول

خاتمه

احکام بول را چو زده فکر یوسفی
بهر تو جمع کرد و جمیع برادران

تاریخ سال تا که شود روشنت بدان
قاروره گیر چار صد و سی فزار ان

تمت ۹۳۲

رسالۂ بحران

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الحکیم الوہاب والصلوٰۃ علی رسولہ محمد صاحب الحکمۃ وفصل الخطاب وعلی آلہ الاطیاب
واصحابہ الانجاب اما بعد میگوید بندہ مسکین محمد بدر الدین بن حاجی جمال الدین غفر اللہ لہ
ولوالدیہ احسن الجزاء والیہ این رسالہ ایست مسمی بہ مختصر البیان فی خصوص البحران
لتقدہ از رسالہ مستغنی عن الاوصاف در نظر اہل انصاف جامع منورین ومن جاوی فوائد نوادرین
جہان حکمت یونان مسمی بغایۃ البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف جلیب جاذق حکمت ناطق آمد
اطبای جہان محسود ماثل واقران یگانۂ زمانہ بوعلی روزگار یگانۂ عصر جالینوس وقا حضرت آسائے
حکیم علی حسین عم فیضہ ابی تعاقب الملوین کہ دست شفایش ہمدست اعجاز ست تدبیر صنایش
امراض الادوار افگانہ برانداز از روح علی عباس مجسمی سی ایجد افتش ایمان کامل درخشندگی او خورشید
ابی سہیل مسیحی باطل حسب اصرار او بستبداد مرمم دیدہ دست بقش نگین مروت مجمع فضائل کونین
حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین نجر اللہ تعالی فی الدارین بکمال استعجال بر ضمیمہ کردن
رسائل مطبوعۂ طبیعہ کہ از قالب طبع برآوردہ بودند در قالب تحریر ریختہ شد وما توفیقی الا باللہ
التماس بخدمت اصدقا اینکہ اگر بسہوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند ذیل عفو پوشند
بدانکہ لفظ بحران یونانی ست بسریانی وعربی آن شدت تمورست ویا فصل خطاب

بحران چنانچہ از تحریر
در قانون بحران
نصر اللہ فارابی ۳۳۹ھ
علی چنانچہ از علی
بن عباس
ابوسہل صاحب
کامل الصناعۃ طبیہ
اشارہ کردہ ابن سینا
حسین تصحیح
جبرئیل صحیح الاعتقاد
موفق
بحران شدت تمورست
بحران فصل خطاب

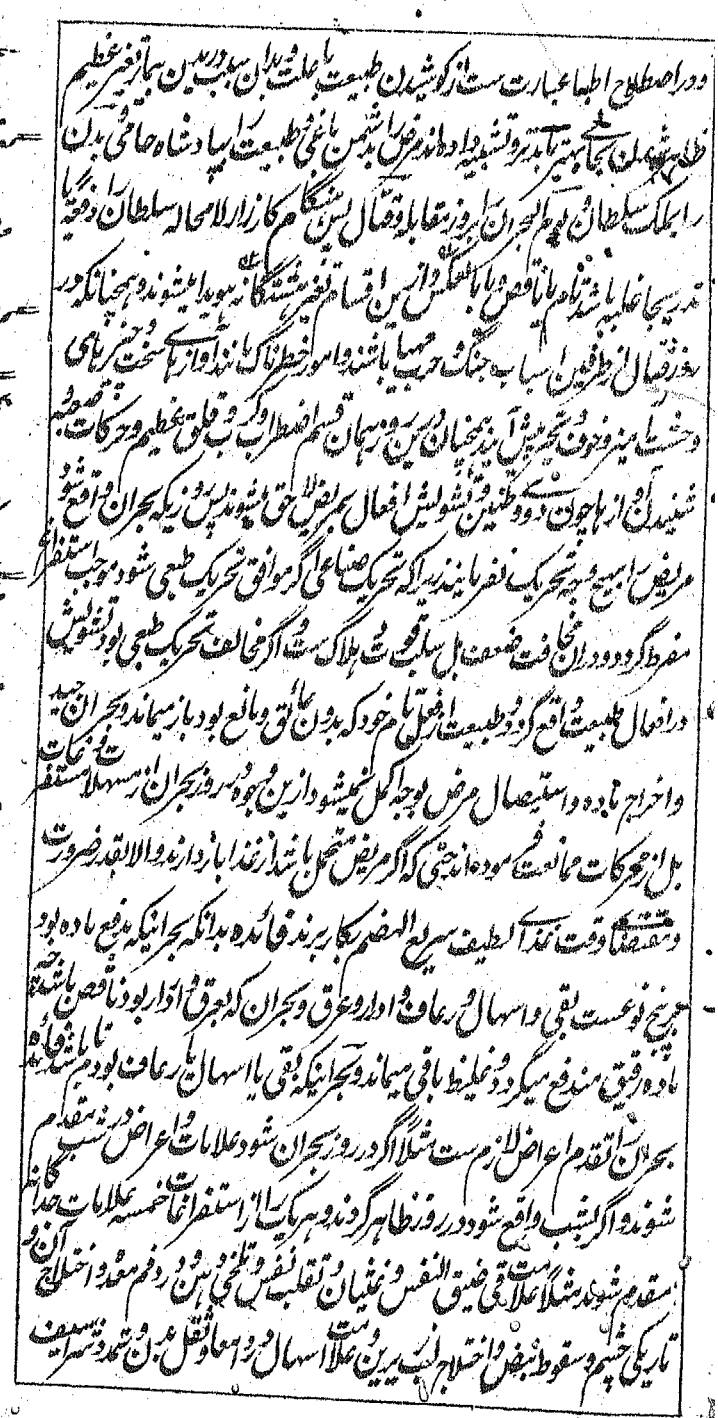

اسفل و منفتح بطن و دردیشت و انصباغ برازو و قراقرا معاودعدم علامات ماقی و رعشا و غیر و نبض
صغیر و قوی و صلب بحسب دن و عدم علامت عافت کقل سمع و درد و طنین و اشتعال و خشک متعاریق و پیرو
چشم و خارش بینی و ضربان گاهی کردبودن نبض صغیر او یا دو بخصوصا فتیکه بماجوان
باشد و علامات در انتقل شاده و غلظت کثرت بول و عدم بهمال ماده بطرف دیگر و در زمستان
بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول روز چهارم و غلظت آن بروز
هفتم و موجب نبض تنبیه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشد اگر طبیعت بقوت دفع ماده
نماید بمین مقصود و مراد است و الاگاهی طبیب حاذق را احتیاج بامانت طبع شود در صورتیکه
طبیعت میاکند ماده را بر آخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن نتواند کرد فائده
بداند که هر مرض که آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا و ترمید انتهاء انحطاط بحران انحطاط
نمیشود و بحران تام در وقت انتهاء باشد و انچه در ابتدای مرض افتد مهلک ست و انچه در
زمان ترمید آید ناقص و ردی بود بدان در ایام مرض بعضی روزها بحران باشد که آنرا
ایام البا جوریه نیز گویند و بعضی روزها خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار
گویند و بعضی روزها نه از ایام حوری باشند و نه از انذار اما بحسب آن بحران را در روز واقع میشود
و آنرا ایام واقع فی الوسط گویند و ایام یکه در آن بحران افتد تام و نیک باشد یازده روز
چهارم و هفتم و نهم ۴ ۷ ۹ و بست و یکم و بست و سیوم ۲۱ ۲۳ و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم ۳۴ ۳۷ ۴۰ و بنابر تسهیل حفظ مبتدیان دین و بیت یاد کرده شد فقط

دال ۲۴ زاو یا و ۲۴ دال کاف ۲۰ و کاف ۲۷	کاف ۲۴ دال و کاف ۲۷ را میدان یقین
لام ۳۱ الف بالام ۳۴ دال و لام ۳۷ را	سیم ایام بحوریین را نگزین

و ایام واقع فی الوسط شش روز ند سوم ۳ و پنجم و نهم ۵ ۹ و یازدهم و سیزدهم ۱۱ ۱۳ و هفدهم ایام یکه

دران بحران ناقص افتد و بانیج و خطر باشد هشت و زیست ششم و هشتم و دهم
دوازدهم و نوزدهم و شانزدهم و بیست و دوم و بیست سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و سیم
سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و جهت تسهیل
حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم می شود

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلاف
برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بلا خلاف	۲۲	مسهل بلا خلاف	۳۲	مسهل بلا خلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلا خلاف	۳۳	مسهل بلا خلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلا خلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران دی	۱۶	مسهل بلا خلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلا خلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز مسهل بلا خلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلا خلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بلا خلاف	۲۹	مسهل بلا خلاف	۳۹	مسهل بلا خلاف
۱۰	یوم مسهل بلا خلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که امراض حاده تا سه یوم علامات بحران سیماند پس درین
سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران
باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و اگر در روز بحرانی هم بود
فائده انیسه که گفته شد از تعداد ایام باجوری در امراض حاده و نزع می شود و اما
در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع
سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت روز به غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران
یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بیست و یکسال و بقراط بعد از چهل روز
بحران روز شصتم و هشتاد و صد و بستم از روزهای بحران نشمرده و دیدانند که در سه
غب یوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران روز نوبه ملحوظ خاطر دارند
و احتیاط کنند که در وقت پری شکم واقع نشود فائده معمول اکثر اطبا است که اگر
حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میکنند و اگر
بعد انقضای نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهر اینست که یوم طبیعی نزد
ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگر است باقی براهین اکثر اسوند کوره
خصوصاً علت وقوع بحران و حساب اخذ و ترک در حدوث مرض مع دلائل
طرق در غایة البیان فی ما تعلق بالبحران مذکور است بنقدیر بر آنچه تعلیم متعلمان
و حفظ اطفال مرقوم شد و الله تعالی اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً

خاتمة الطبع ریخته قلم فطانت رقم رشک قدسی سلیم منشی محمد انوار حسین تسلیم

بعد حمد حکیم خالق ارواح و اجسام و نعت نبی برگزیده کافه انام و منقبت آل
شمع شبستان کرامت و اکرام و محبت اصحاب بیب ساده عقیده و احقر

CALL No. { ۴۱۵ / ط م ۳۷۹ ACC. NO. ۶۹۵۴

AUTHOR اکبر ارزانی

TITLE میزان الطب۔

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSSE

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.